

بازرسی شد
۶-۲۷

بازدید شد
۱۳۸۴

	شماره ثبت کتاب	۵۶۷۳۵	۳۷۴۳			
	کتابخانه مجلس شورای ملی					
کتاب: مسوالت النواصب لکمال الحجة						
مؤلف: آية الله العظمى آقا محمد باقر						
موضوع: سده صلح است عجب پیرانی تو حق (۱۱)						
تاریخ تصدیق: ۱۳۰۸-۱۳۰۹-۱۳۱۰						
شماره قفسه: ۱۰۰۶۰۴						
۳۶۰۰۱						

خطی «فهرست شده»
۱۰۰۶۰۴

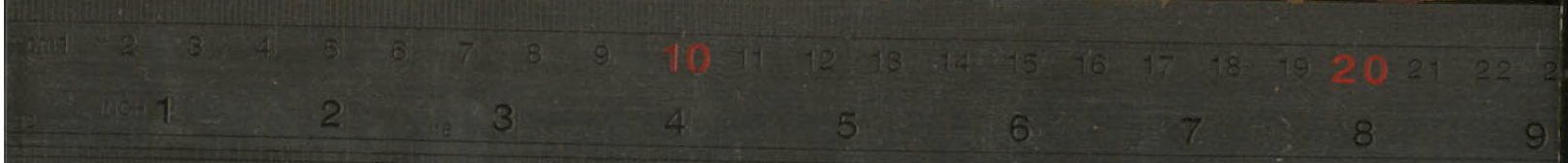
مع الا
٥٠

مستوفى العفا
دولة
١٣٣١



مع الا
٥٠

مستوفى العفا
دولة
١٣٣١





بسم الله الرحمن الرحيم
 اشرف هر کلامی که مقرران درگاه احدیت افتتاح بان
 نمایند و احسن هر مقاله که به متفردان مبادی معرفت
 ابتدایان و نمایندگان حمد و درود معبود است که طوایف
 انسا و فرق بنی الحان در هر مذهبی و مسلکی گشت
 کردند و هر معبود را اسبوح سازند در عقاید ایشان
 که تعقیق نظر کرده کردد سویی ذات اکبر او مقصودی
 معلوم نکردد که قیل **نظم** مقصود من از کعبه و بخانه
 توبی تو مقصود توبی کعبه و بخانه آنها و اجل هر مکالمه

که مشکلمان کلمات لاشا اختتام بان نمایند و اعظم
 هر حرکت و سکونی که مخلوقات سبحان بان بی زبانی
 اقله بان کشتد شکر و سپاس محمود است که صنوف
 ملائک عالم علوی و سفلی که بر تسبیح و تهلیل و طرب
 اللہ و عبادۀ و بندگی فرخاندند بخیر تقرب درگاه
 ملکوتی و عالم لاهوتی همگی را مرادی منزه نشود که
 از من شیء الا تسبیح بحمدن و لا یکن لا تقفون
 تسبیحهم و عقود لای خیات و صلوات بابرکات
 نثار روضه مطهره و مدینه منوره پیغمبر است که
 ظلمت هوین باطله و اعتقادات فاسد را از اشراق
 شارق رساله در پرده خفاء تحت الشری در آورده
 عقود عقاید معتقد ضالۀ را با المناسرا ابدار کلمات
 حقه و صارم ایات ینات با هر حل و منقطع کرد و کل
 خلائق را در صراط مستقیم دین قایل اسلام آورده

دیگر

صادق وارا واهوید را موافق کرد و منکران بی اعتقاد را
 روانه دار البوار و علقه شمشیر ابدار نمود چنانچه ایزد کریم
 فاقلمو هم جیث و جدتمو هم مجاز است و اساس شرع
 و بنیان دین جیث را بتایید ربانی و توفیق حمدانی
 بخوی استحکام داد که تا قیام ساعت و ساعته قیام هیچ
 صاحب آتی و اهل بدعتی یا یارای رخنه در آن بلکه حد
 انحراف از صواب ضوابط آن نیست غنی خاتم رسالت
 انبیا و هادی سبیل و سرور اصفا مکر محمد مجتبی
 معظّم محترم مصفا مجتهد صادق و ما یطق عن الهوی
 متکلمه ان هو الا وحی یوحی مخزن اسرار علمه شدید القوی
 مشار الیه و هو بالافق الاعلی سالك مسلك ثمّ دخی
 فتدّله فكان قاب قوسین او ادنی نازل منزله عند
 سِدْرَةِ الْمُتَنَهی رسول الله الاحمد علی لسان عیسی ابی
 القاسم محمد المصطفی صلی الله علیه و آله المعصوم المنتصو

بالوضایة و الامامة الذین کافوا عدد بروج السماء
 اولهم بوم سیدنا الاوصیاء المخاطب بمخاطب نبی
 بمثل هرون من موی المعروف بانامدینة العلم و علی
 بابها نقض الرسول بدلیل انفسکم و انفسنا امیر المؤمنین
 علی المرتضی و اخرهم صاحب علوم الانبیا خلیفه الله
 و حجت علی اهل الدنیا سعي رسول الله المصطفى خلفه
 ابن خاتم النبوت مسیحا الامام المصون عن الهی و القی
 حق اخرج الله و فتح علی یدیه مشارق الارض و مغاربها
 صلاة دائمة ما دام الحضره محیط بالغبراء **بعند**
 بدانکه مذهب حق فرقه بخیر عیسی شیعه امامیه
 عشرتیر من هینست که در زمان رسول الله ص کل
 سالک آن بودند و هیچکس خلافت نکرده بود و من کون جمیع
 خواطر مسلمین بود که بعد از رسول الله ص و بی فصل
 امیر المؤمنین علی ع و بعد از او ائمه و لدان حضرت

که رسول صلعم فرموده بود **الحديث** الائمة من بعدی
 اثني عشر اولهم علي و آخرهم مهدي و رواية اخري
 من بعدی اثني عشر تسعة من صلب الحسين و
 الخطا خود راوي اين روايتست و مع هذا اول كمي
 در اسلام و نيا مسلمين احداث خلاف كرده علم
 اللعنه بود كه منع و طاس نمود در وقتي كه رسول الله ^{در}
 جناح سفر اخرة بودند فرمودند كه انبى بقرط
 اكتب لكم شيئا لا تضلوا بعدى و اين قول حضرت ^{نبى الله}
 مع فرض صدقه بنا بران بوده كه استثمارة رايحه
 وصية روز غدیر خم فرموده باشد و مى اد حضرت ^{این}
 بوده كه وصيت را بخطى محرفه بنانيد كه ^{منصوص} مسجل و
 نشان ايشان باشد كه حجة باشد و غير خلاف ^{در}
 خاطر بود و اگر وصية محرفه مسجل هم و نشان ^{رسول الله}
 صا مىشد خلاف آن مشكل بود منع كرده گفت كه ان ^{الرجاء}

ليحج حسنا كتاب الله و همين كلمه اگر فضا ايمان ^{است}
 مرتد و كافر شد كه كسر حرمت رسول الله كرده استناد ^{هذه}
 بر رسول خدا كرده و اصحاب در تكلم آمدن او ازها بلند ^{شد}
 و رسول الله صلعم فرمود كه يرون رويد و در حضور ^{من}
 او از بلند مكيند ايشان يرون رفتند و قضيه رحلت
 كه رويداد فو اعلم ابو بكر را نصب نمود و خلاف اسلام
 بهم رسيد و رفته رفته همچنين شد كه مؤمنين محتاج
 به اخفائى مذهب شدند و پاى يقينه درميان آمد و
 اعتقاد حق مخفى و مستور شد و علماء ايراني دين كه ^{سند}
 بواسطه حب جاه در مقام خوش آمدن او باب و امر ^{اهم}
 قرآن تفاسير بر وفق مراد ايشان خلاف قول ائمة ^{هدى}
 عليهم السلام مى نمودند و احاديث نبويه را بدستور ^{او}
 مى كردند چنانچه عهد اندازيد عليهم لعائن الله كه
 منقضى شد بنى اميه و آل مروان امير شدند و بنى العباس

رسید و هر را مراد استصال ائمه هدی بود و تربیت علمای آن
 دین میکرد چنانچه مقرر نموده بودند که تلمید ابو جعفر ^{معلوم}
 هر کدام یک سرخ در طلب دهند و هر کس از تلامذ ^{صادق} حضرت
 عم باشد آنو یکسرخ طلب بگیرند و ایشان نیز حیار ^{کلیف} را
 نهاده خدا را فراموش کرده اختراعات در دین ^{مذهب} کوضع
 احادیث باطله و اخفای اخبار صادقانه نموده برخلاف
 حق مناهب خدات نمودند و خلفای جوتابع شدند و ائمه
 معصومین عتقید را واجب دین اخفای مذهب
 فرموده حرف بصره نمیکشند و مراتب دین و مذهب را
 بر اجزای خود تقسیم میفرمودند و علمای نارایا ^{کمال} آنکه کمال
 صنعت حال وقت معاش و مال بود در پرده تفاسیر ^{قرآن}
 از قول معصومین نموده جمع و تصحیح احادیث مینمودند
 و با آنکه تصنیفی که علمای مخالف مینمودند بملغای کلی
 صل و جلد میکردند و اگر کان میکردند که عالمی ^{شیعه}

تصنیفی نموده در قتل اوسعی نموده تنصیر نمیکردند و
 تصانیف ایشان بدست آورده نابود میکردند ^{هنا}
 از هر کدام علمای فرقه بخیر سیصد وجهه ^{مجلد} میدادند
 تصنیف بود که بمرو و بنابر غلبه مخالف نابود شد و با آن
 حال بمقتضای **الایة الکریمه** و بحق الله الحق بکلماته و لو ^{کره}
 الکاذبون ملاحظه کردنی آثار علمای شیعه ضعیف مخالف
 مانند تا آنکه الله سبحانه و تعالی شیعه را پادشاهان ^{ذبح}
 داده مذهب حق از پرده خفای پرون آمد و شیعه را
 کمال قوه و شوکت بهم رسید اما آنچه از روایت ^{راویان}
 ایشان در باب امامت ائمه اثنی عشر ^{بود} بر عزم در کتب ایشان
 و علمای ایشان اخفای آنها از عوام الناس نموده ^{بودند}
 کسی پرده از اندرین بود بخوبی که بزبان عوام ^{ندان}
 اگر چه علمای فارضوان الله علیهم از کتب ایشان ^{بر}
 نوشته بودند اما بر این مرتبه مشهور نشد ^{بود} که در

ولا بدني في قدر اقل خلق الله المعبود محمد صالح الحسيني
 الشيرازي بر عجل الدين مسعود الشهير بدست غيب
 در شهرة انما سعي کرده اکثر اخبار مصحح که نص است بر
 امامت ائمة اثني عشر بياز صحاح ستمثل مسلم و
 بخاری وغير ذلك ومسند احمد حنبل ومناقب فقيه بن
 المغازلي الشافعي الواسطي هم را جمع نموده در صراط
 از کتاب حديث مرصع العلوي والجامع الصنفوني
 نمود که خواص وعوام بفهمند و اگر کتاب غریب نظر
 ایشان رسد و دانستند که نقول از کتب احادیث ایشان
 شدن وثقة ایشان را و نیند چاره سوي رجوع بحوث
 ندارند و چون افتاب دولت پادشاه حسین بن حسیب
 نسب عنی سید اعظم سلاطین عجم و عرب که تجلدا
 و کتب مبسوطة القاب همایون او را احصی نتواند کرد فکیف
 این رسالو حیزه و کثرت ان تقرین صولة و عظمت و شوکة

سطوت اقدس و آنست که بنیروی اقبال بنی زوال
 قیصر روم را با نهصد هزار سوار جرار که هر یک فشه
 روز کاری بودند و بخار پندار در دماغ ایشان صعود
 کرده با کمال نخوة درین سال قصد بلاد شیعه نموده بودند
 بر یکصد مئه خسران و نه هجنان مقهور کرد که رومی که هرگز
 تصور کوچ زیاده از سده فرسنگ نکرده در یکشب آن
 طور لشکری عظیم قریب هشت فرسنگ فرار نموده
 اکثر اموال و اسباب را گذاشته روز دیگر بدستور جناحه
 خلق عظیم ایشان اسیر غازیان شیرشکار شدند
 خوف و رعب قهر و غضب شاهان بنوی تر زلزله در
 ایشان انداخت که آثار آن زلزلة الساعة شی عظیم
 در لشکر ایشان نمودار شد از پادشاهان عالم گدا
 پادشاه را پنجین فتحی روی داده الحمد لله که تواریخ
 سلاطین سلف و شهر یاران خلف در میانست عاقل

با بصیرت باید که تعقل کند عظمة شان وصوله قهرمان
 زمین و زمان که به قیصر دین اوان واقع شد پس اگر
 کسی در مقام تعریف جاه ایر پادشاه ملایک سپاه
 در کدام کتاب تعریف می آید سلطنت و اذابت
 او میگذرد همان بهتر که مراتب تعریف او را بد عای
 آیه عمر و دولت او درین رساله اختصار کرده کو نیم
 الله خلد وابد ظلال بصفة السلطان ابن
 الخاقان ابر الخاقان سید السلاطین ابوالغالب
السلطان شاه صفی الصفی الموسوی الحسینی بهادر
 ووال من والاه وعا د من عا داه و انصر من نصره و
 من خذ له واصل عهد الی عهد قایل ال محمد صلا
 الام و الزما صلوا الله علیه و احفظه من الافات
 النبی و آله العصوین یامن ان یامن ان یامن ان یامن ان
 ارض و مغارب نوافر و کوفته و الحمد لله که علماء اظهر

عقاید حق تعالی در کائنات و عقایدی که علماء و فقه
 نجیه و مشایخ کبار شیعه انا میة رضوان الله علیهم
 فرموده اند عجم را اشغاع از آن کمتر است و عقاید
 امرست اتم از همه امور لهذا بخاطر رسید که خلاصه
 اعتقادات شیعه را بنام شی مستند بقول شیخ
 الطائفة المحقة الشيخ ابر بابویه علیه الرحمه و احاد
 صحیح منقول از ائمه هدی و محدثان که جمیع خوا
 عوام اعجم که فهم عزیز ایشان را خالی از اشکالات
 از مطالعة آن عقاید خود را تصحیح فرمایند و بعد از
 با علمای کبار و استخاره و صدور امر کرد که شروع
 مطلب نموده بتوفیق ایندی در عرض چهار روز این
 رساله را مرتب ساخت مشتمل بر بی و پنج باب و
 که نمایند از ابر مشرق العقاید الصالحیه و چون
 تمام شد که به اعتقاد محدث رساله از جواهر نفیسه لایح

مشغوب با حسن و انفس نمود و قابل مطاعه مطاعه اعلیٰ شد
 مناسب آمد که از آنحضرت مجلس اشرف اعظم سلاطین
 عالم سازد که مورد عرض اشرف اعلیٰ کرد و بدین وسیله
 آنچه دعا کوی دولت قاهره در این سال از تفضلات ربانی
 عطا شد از تصنیف تفسیر در الارواح که بحر و غیر
 منقوطة نموده و ترجمه احادیث من اهل العلی و المجمع
 الصغیر که مراد دارد که مطیع مطاعه اعلیٰ گردد مقصود
 این که منتهی بحصول رسد لهذا قلم را بر این قصد در سطر
 بیاض رخصت عبارت اراغی داده و الا این قطعه بر زبان
 جاری شد **قطعه** و زمان ده این شه نشانه کوچکی
 دین احمد آمد یک مسئله نزد ذات اشرف بر مال جهات
 سر آمد آمد این عقده لایه عقاید کا عطا الی الله
 آمد از عالم تحفه بر سلاطین از نبین او محمد آمد بدین
 قطعه گفتا نموده ختوبه فا کرد و امیدوار است که منظور

نظر عا طقة بندگان در کاه عرش شتبه جها باقی
 علماء اولی الا بضار کرد و یا الله التوفیق و ما اله الا
 له سواء الطريق **باب اول** در اعتقاد در توحید
 بدانکه اعتقاد ما در توحید ذات پاک واجب الوجود است
 که ذات واجب را هیچکس نمیتواند ادراک کند که لا تدک
 الابصار و هو یدرک الابصار و او را شباهی با هیچ مخلوق
 نیست که بر مشابهة تجزیه شناخته شود و بعضی این
 قرانی که بحسب ظاهر دلالت بر تشبیه دارد مؤلف است
 صفا که حق تعالی در قرآن بان وصف فرموده **مثلاً**
 سمیع و بصیر و قدیر و علیم و حکیم و حی و قیوم و صمد
 اینها از مقوله آنست که رسول الله ص فرموده که کلمات
 الناس علی قدر عقولهم باما بقدر عقل ما مخاطبه فرمود
 و اما اثبات صفات او بطریق اثبات و تشبیه ممکن
 نیست که ذات او متره است از تمثیل و تشبیه مخلوق پس

اثبات صفات او بنفی ضد میکنیم پس میگوئیم که واحد است
یعنی دو نیست و زیاده بر دو نیست و تعدد ندارد و
یعنی هرگز نبوده که نباشد و هرگز نباشد که نباشد
جسم نیست و جوهر نیست و صورت نیست و عرض نیست
و خط نیست و سطح نیست و خفه و ثقل نیست و حرکت
سکون ندارد و در مکان نیست و در زمان نیست بلکه
خلق کرده زمان را و مکان را و اجسام را و جواهر را و اعلا
و کلا ما سوی الله را و در وجود خود محتاج بغير نیست و همسر
و همتا ندارد و مثل و مانا ندارد و از کس نظیده نشدن که
میراث ببرد و کس از وی تر اید که میراث از او ببرد و عقی
از هر کس و همه چیز است که حاجت به هیچ کس و هیچ چیز
و حی است که هر کس مرگ ندارد و قیوم است که قوام همه چیز
با او است و خواب ندارد و خورد ندارد و سمیع است و
و علیم است و حکیم است و قدوس یعنی مبرا از طاهر است

وحد است یعنی سید و مسمود الیه یعنی مقصود بقول
لای جعفر الشیخ عم اذا قیل له جعلت فداک ما القصد
السید المسمود الیه و باطلال و نمیتوان کرد و تشبیه
نمیتوان کرد و هو خالق کل شیء و لا اله الا هو له الخلق
الامر تبارک الله رب العالمین و هو خارج عن حد التعطیل
و التشبیه و مجمل کلام در باب باری غراسه انکار آنچه خلا
بسمع و بصر حاصل میشود از ذات او خارج نیست و حال
علم و حکمت و قدرة از ذات او خارج نیست و این صفات
با اعتبار وجود همه در مخلوق متعده است که سمع او غیر بصر
او است و علم او غیر قدرة است و هر کدام بالقی علیهم
میکند و اما این صفات در خدای تعالی همه صفت واحد است
که عین ذات است و ذات او عین صفات است و بواسطه
خدای تعالی بخود را باین صفات خواند که بقدر عقول ما
تکلم نموده باشد و الا کل صفات ذات او صفت واحد است که

عین ذات اوست و هر کس که خدای تعالی تشبیه
 و جسم داند و محدود داند و منتهی داند یا حصر
 کل موجودات در جماد و فای کند که واجب در تحت
 تقسیم و در زواید با صفاستعداده متغایره بجهت
 او اثبات کند که مثلاً سمع او را غیر بصر او داند و بصر
 او را غیر سمع او داند و علم او را غیر قدرت او داند و غیر
 علم او داند او مشرکست و هر کس غیر بر اعتقاد اسناد
 بر شیعه امانیه کند فقره ذکر و کتب احادیث ما ملوا
 از اخبار و ارجح از آنکه هدی علیهم صلوات الله درین
 باب که ما ذکر کردیم **و منها** ما فی اصول الکافی عن
 بن ابرهیم عن رواد عن ابی بصیر قال سمعت الصادق
 جعفر بن محمد علیهم السلام یقول لم یزل الله ربنا و ^{العلم}
 ذاته و لا معلوم و السمع ذاته و لا مسموع و البصر
 لا مبیصور و القدرة ذاته و لا مقدور فلما احدث ^{الاشیاء}

وکان المعلوم وقع العلم منه علی المعلوم و السمع علی
 المسموع و البصر علی المبصر و القدرة علی قال قلت
 فلم یزل الله متحرکاً قال نعم الله ان الحركة صفة محدثة
 بالفعل قال قلت فلم یزل الله متحرکاً قال نعم الله ان
 الحركة صفة محدثة بالفعل قال قلت فلم یزل الله ^{متکلیماً}
 قال نعم الله ان الکلام صفة محدثة لیست بازلية ^{کان}
 الله عز وجل و لا متکلم **و منها** ما فی الاما فی عن محمد بن ^{احمد}
 الشیخ باسناد عن ابی بصیر عن ابی عبد الله عم قال
 تبارک و تعالی لا یوصف زمان و لا مکان و لا حرکت و
 سکون بل هو خلق الزمان و المکان و الحركة و السکون
 و لا امثال تعالی عما یقول الظالمون علواً کبیراً و من
 که مخالفانیر باشد که ما ذکر کردیم آن خبر موضوع و
 محتملست و هر چند بی که مخالف کتاب الله باشد ان
 باطلست و اگر در کتب علماء و ما غیر بر اعتقاد یافت ^{شود}

مدلس است و بعضی آیات که در قرآن مجید است که
 مردم جاهل استدلال تشبیه بان می نمایند مؤ
 و معاً آنها محمول است بر آنچه می که در قرآن است از نظائر
 آن مثل قوله تعالى كل شيء وها لك الاوجه مراد من وجه
 در اینجا دین است و وجه است که بخدای ازان آیند
 توجه بخدای بان نمایند که روي محمد بن يعقوب ^{الكليني}
 في اصول الكافي عن محمد بن يحيى عن رواه عن الحسن
 بن المغيرة البصري قال سئل ابو عبد الله عن قول الله عز وجل
 كل شيء وها لك الاوجه فقال ما يقولون فيه قلت
 يقولون يهلك كل شيء و الاوجه الله فقال سبحان الله
 لقد قالوا قولا عظيما انما عني بذلك وجه الذي يؤ
 منه **وقوله** يوم يكشف عن ساق مراد وجه مروشن
 است **وقوله** وان تقول نفس يا حسرتي على ما فعلت
 في جنب الله مراد در جنب الله طاعت الله است و مفسر ^{جنب الله}

علي بن ابي طالب عم تفسير نموده اند و روي محمد بن
 يعقوب في اصول الكافي عن محمد بن يحيى عن رواه
 علي بن سويد عن ابي الحسن موسى بن جعفر في قوله
 الله عز وجل يا حسرتي على ما فعلت في جنب الله قال
 جنب الله امير المؤمنين ع و كذلك ما كان بعد من
 الاوصياء بالمكان الرفيع الى ان يشهد الامر الخ **قوله**
 ونفخت فيه من روحي مراد روح مخلوقه او آمدن كدام
 عيسى ازان حيوة داده و قال محمد بن يعقوب رضي
 اصول الكافي روي عن محمد بن ابي اسحاق عن رواه عن الاحول
 قال سالت ابا عبد الله ع عن الروح التي في ادم قوله
 فاذا اسويته ونفخت فيه من روحي قال هذه روح مخلوقة
 والروح التي في عيسى مخلوقة وروحي در اینجا روح مخلوقه
 او آمدن مثل سمائي وارضی وناز و جنتی و عبدی
قوله بل اياه مبسوطين مراد نعمت دينوی و نعمت ^{الجنات}

ونعمه دنیا و آخره امیر المؤمنین علیه السلام است و اولاد
 او صیاد او هم که در دنیا مردن مردان ایشان سر و
 مستحکم است و نعمتی بهتر از دین نیست و در آخرت
 شفاعت ایشان اینکس را بر نعم ابد میرساند و در
 محمد بر یعقوب رضی فی اصول کافی عن محمد بن یحیی
 رواه عن بعض اصحابنا عن ابی جعفر ع قال نحن المثنی الذی
 القی اعطاها الله نبینا محمد ص ونحن وجد الله یقلب فی
 الارض بین اظهرکم ونحن عین الله فی خلقه و بین ^{المسبوطة}
 بالرحمة علی عباده عرفنا من عرفنا وجهنا من جهلنا
 و ائمة المتقین **وقوله** و السماء نبیناها باید مراد
 ایدی قوه و منته است مانند قول الله تعالی که فرموده که
 و اذکر عبدنا داود ذی الاید یعنی ذی القوه **وقوله**
 ما منعک ان لا تسجد لما خلقت بیدي یعنی بقوه من
 و قدرة من **وقوله** و الارض جمیعاً قبضته یو القیمة یعنی ملک

اوست که سواي او مالکی ندارد **وقوله** و السموات مطويات
 بيمينه یعنی بقدرت **وقوله** و جاء ربک و الملك صفافاً
 یعنی و جاء اخر ربک **وقوله** کلا انهم عن ربهم یومنون ^{لحمونی}
 مراد ثواب ربیت **وقوله** هل یظنون الا ان یتأثم الله
 فی ظلال من الغمام و الملائکة مراد عذاب الله و اورد
وقوله و من یحلم علیه غی فی قد هوی غضب خد عفا
 خداست و ثواب خدا رضای خداست **وقوله** تعلمنا
 فی نفسی و لا اعلم ما فی نفسک یعنی تو غیب ما را میدانی
 و ما غیب ترا نمیدانیم **وقوله** و یحذرکم الله نفسه مراد
 خدا را از مقام او آمدن **وقوله** و هو الذی یصلی علیکم
وقوله ان الله و ملائکته یصلون علی النبی مراد در
 صلوة خدا رحمت خداست و صلوة ملائکة ترکیه
 صلوة عباد دعاست **وقوله** و مکروا و مکروا الله
 الله خیر للناکین **وقوله** یخادعون الله و هو خادعهم

وقوله الله يثبتهم بهم **وقوله** وسخا الله منهم **قوله**

فليس بهم من ادرك كلمات مبرورة است که خدای تعالی
جز امید هد جزای مکر و جزای خدعه و جزای استیلا و
تخریب و جزای نسیا که خود را فراموش نمایند که قاله
وجل ولا تكونوا كالذين نسوا الله فانهم انفسهم بها
انك الله سبحانه جل شاندر حقیقت مکر نمیکند و
واستعزا نمیکند و فراموش نمی نماید و او متزه است از افعال

عباد وقوله وجوه یومش ناصرة الى ربها ناظره مراد
ثواب ربست و مخالفان ازین ایراسته لال رویه نموده
اند که در قیامت مؤمنین خدا را می پند و حال آنکه
اعتقاد ما آنست که خدا را بخشد نمیتوان دید قال
محمد بن یعقوب رضا فی اصول الکافی عنه صاحبنا
عن رواهم عن ابی الحسن الموصلی عن ابی عبد الله ع قال
جا جلالی امیر المؤمنین علی ع قال یا امیر المؤمنین صل

رایت ربك حين عبدته قال فقال ويليك ما كنت
ربا لمراه قال فكيف رايت قال ويليك لا تدركه الا
في مشاهدة العيون ولكن رآته القلوب بحقائق الانبياء
وجون مرادنا اصل عقاید و تحریر است و این رساله
کجا اثر است لال ندارد و در مقام اثبات باده
و نقلیه که کل ادله را نقل کنیم نمیشویر و الا مصوب
در این مواد اقوال بسیار است و ما بواسطه اعتقاد
در هر امری که ذکر نموده ایراسته تجدیدی کرده ایم
این بود اعتقاد ما در باب توحید ذات واجب الوجود
و حدیث قدسی که است بر آنکه امیر المؤمنین علی ع
و جلاله و بید الله است ترجمه آن اینست که روایت کرده
شیخ ریاضی رضا در مالک بن حسن بن محمد از ادیان
که روایت نموده اند از علی بن سوری رضاعا و انحضرت
از اباء طاهرین تا امیر المؤمنین علی ع و انحضرت از رسول الله

صم و رسول خدا از چیزهای آواز نیکی می آید و آواز آسرا
 عم و آواز ب جلیل که فرموده که من اللهم که نیست
 خدای جز من که خلق کرده ام کل عالم را بقدره خود
 پس اختیار کرده از هر محمد را دوست و محبت خود و صفی
 خود پس او را بر آن یکصد مرتبه بخندید بر خلق خود و بر
 کردیم بجهت او علی را برادر روحی و وزیر او داد گفتند
 حقوق از او ان بعد از او بخلاق من و خلیفه بر عباد من
 که بیان کند برای خلق من کتاب مرا و اوامر و احکام
 که در کتاب است و نوش حکم مرا در خاق رواج دهد
 که دانیده علی را علم هدی از ضلالة و او دانست
 که می آیند مرا از آن درو خانه ایست مرا که هر که داخل
 آن شد در آنجا نیست از آتش من یعنی جهنم و حصان
 مرا که هر که داخل آن شد بر پناه او آید محفوظ است آن
 دنیا و آخرت و او در دست مرا که می آیند مرا از آن درو

روی منست که هر که من را و کرد من روی از او نمی کرد
 و علی حجة منست در آسمان و زمین و اهل آن از خلوت من
 و قبول نمیکنم عمل هیچکس را از اهل آسمان و زمین الا
 باقر از بولایت او و نبوة احمد رسول من و علیست
 کسره ده کشاده من بر عباد من و او نعمتی است که انفا
 کرده ام با او هر کس از عباد را که دوست داشته ام پس
 هر کس را دوست دارد از بندهای من و ولایت او
 دوست داشته باشد می شناسم او را و او را می شناسم
 او را و هر که بغض او داشته باشد من بغض او دارم
 که از معرفت و ولایت او متصرف گشته پس بغض من قسم
 میخورم و بیچاره من سوگند یاد میکنم که دوست ندارد
 علی را بنده از تنهای من الا که دور کنم از او آتش را و داخل
 کنم او را در بهشت و بغض او ندارد بنده الا که داخل کنم
 او را در جهنم و بنس المصبر و صلی الله علی محمد و آله

پس این خبر صحت در آنکه امیر المؤمنین علی و جلاله و
 ید الله ونعم الله وحجته الله و بای الله و بیت الله است و
 هر که خلاف این اعتقاد داشته باشد از اهل جهنم خوا^{هد}
 بود و روی محمد بن یعقوب رستم عن محمد بن ابی عبد الله
 عن رواء عن دروان بن صباح قال قال ابو عبد الله عم^{ان الله}
 خلقنا فاحسن خلقنا وصورنا فاحسن صورنا و جعلنا
 عینه في عباده ولسانه الناطق في خلقه وید المبسوطة
 علی صباه بالراقة والرحمة وجهه الذي یؤتی من وابه
 الذي یدل علیه وخراتته في سماء وارضینا اثرت
 الاشجار وانبعت الثمار ووجرت الانهار وبنینا نزل^{عیش}
 السماء وثبت عشب الارض وعبادتنا عبد الله وولایا
 نحن فبا عبد الله وید الله سبحانه جل شانہ محمد^{سأله}
 موفق بر استدلال کل امهات مسائل الهیات که^{عش}
 علم کلامست از انیه المکرسی غوده بروجهی که اگر تامل^{کرد}

شود علما را معلوم خواهد شد که باین جهتها^{واحد}
 نموده و هكذا استنبطه الله لا اله الا هو یدل علی انه
 احد لیس بمبتعد و لیس کمثل شیء لانه اذا وجد^{مشله}
 لا یكون له دلیل علی ترجیحه علی مشله والمثل نصیر^{شریک}
 فی الالهیة لعدم جواز ترجیح بالمرجح و ذلك محال لعدم
 المثل له قد تفرق عنه الجسمیة والجوهریة والعرضیة^{الخطیئة}
 والسطحیة والامکان والحركة والسكون والوجود فی الزمان
 والمكان واحتیاجه فی وجوده الی غیره لان کل مکان
 غیره فی الوجود محتاج الیه ومن لم یکن فی وجوده محتاج
 الیه غیره فهو واجب بالضرورة لان المحتاج من الممکنات
 الممکن لیس مشله و دل وجوبه تعالی علی ایجاد العالم
 علی قدمه والقدره ان یل ابدی سرمدی ولا بد من^{الایمان}
 الاختیار والعلم والقدره والحكمة والتقدیر^{القدرة}
 والسمع والبصر لیکن سمعه وبصره ولم یقدره و حکمته^{لیس}

كسفننا وبصرنا وعلما وقد رتنا وحكمتنا لا ناقلنا
ليس كمثل شي بل صفاته المنبورة عين ذاته لا كالأين
مخطو بخلاف اوصافنا لان ذاتنا مثلاً شي وصفه العلم
شي آخر وهذا في الواجب مشع كاعرفنا الحي دليل على ^{بصير}
علمه وقد رتنا التي اشتاها القيوم دليل على دوام قيامه ^{بتدبير}
العالم بحيث لا تأخذ سنة ولا نوم وهذا يدل على ثبوت
ذاته عن الغفلة والسهو والنسيان والخطأ له ما في السموات
وما في الارض دل ذلك على انه مالك الملك والمملوك
ومبدع المخلوقات كلها بقدرته واولادته وهذا
يؤيد ما قلناه انه لا مكان له وما كان في الزمان لا
خلق الزمان والمكان والاشياء كلها وذاته قد رت
واجب كان قبل خلقه الاشياء وبعد رادته بايجاد
العالم وخلق الخلق وصف بالخالق الرافع الفا ^{عل}
المريد الساخط الراضي الوهاب وليست هذه الصفات

الافعال المنبورة بازلية من ذات الذي يشفع عند
الاباذن دل ذلك بكمال كبريائه وسطوته وعظمته
جلاله حتى لا يشفع احد عند احد الا باذنه واذنه
بالشفاعة دليل على كمال رحمة وعفوه وصفه وافضاله
وكمال عدله وانه يجازي الظالمين ويعفو ويأذن
الشفاعة لمن اراد واعلم ان قوله تعالى من ذي الذي يشفع
عند الاباذن يدل على عدله تعالى انه لا يجازي
الظالمين حتى افقروا بالشفاعة وعلى فاعلية الخلق
واستحالة البقيع عند الله لا يمشع ذلك وفعل الله تعالى
فلا يجازي البقيع على غيره حتى يحتاج الى الشفاعة ^{استحالة}
فصله البقيع يدل على صدق قوله لان الكذب قبيح منه ^{اذنه}
بالشفاعة يدل ايضاً على ان افعاله مبنية للاغراض
انه لا يفعل عبثاً ومن عدله يخرج ان يعطي الثواب ^{عليه}
الايمان الغير المستحق اذا لم يعطى ثوابه فليس عادلاً ولا ^{عليه}

ظلمه و تعالی عن ذلك خلقا کثیرا و يدل الادب بالشفاعة
 کونه یبدا کارها مد رکا و کل لا یتدل علی کلامه فتا
 یعلم ما بین یدیه و ما خلقهم يدل علی الخیریات و الکلیات
 و السابق و اللاحق الی نقرض الزمان و بعد و باقی
 و علاینهم و لا یحیطون بشیء من علمه الا بما شاء و لا
 یصلح ولا یحفظ احد شیئا الا اعلیه الله بما شاء و اراده
 وسیع کرسیه السموات و الارض لان کلها فی حیو
 الکرتی و دل ایضا علی وسعته علی لان الکرتی فی وجه اخر
 العالم و الکرتی مع انواع السموات و الارض فی جنب
 عرشه تع کخلق موضوعه فی الفلاة و لا یوده حفظها
 لا یشق حفظ الکرتی و ما فیها علی الله او حفظ السماء
 و الارض علی الکرتی و هو العلی العظیم **باب دوم**
 در اعتقاد در صفات ذاتیه و صفات افعالیه بدانکه
 اعتقاد ما در اینجا ذکر کردیم از صفات ذاتی را دره کرده

از صفات نفی صفا و از الله تع شان و میگوئیم که او از
 سمیع است و بصیر است و علیم است و قادر و عزیز است
 حی و قیوم است و واحد و قدیم است و اینها صفات ذات
 الوجود است که نسبت بمخلوق بعد دارد زیرا که آنچه
 بسمع درک میکند بر بصر نمیکند و کذا بالعکس و نسبت
 بذات او این صفات تعدد ندارد و کل صفات مزبوره
 نسبت بذات او واحد است و صفات لم یزل یست
 ذات است و ذات او غیر این صفات است که آن حالانی که
 ما را بسمع و بصر و علم و غیره حاصل میشود هر عین ذات
 واحد است که منفک ازو نمیشود و اما میگوئیم که حق
 تع لم یزل خلقت و فاعل و مرید است و راضی و
 و رزاق و وهاب است و شکلم است که اینها صفات افعال
 خداست جل شان که حادث شدن و جایز نیست که گوئیم
 که این صفات قدیم است زیرا که تا اراده نکردیم بریدنش

تا بخشد و هاب نشد و نازق نداد و زاق نشد و تا
غضب نکرد و ساخط نشد و راضا نداد و راضی نشد و این
صفات از افعال است و لا یزال نیست بخلاف آنکه لم
یزل سمیع و بصیر و حکیم و علیمست الی آخر صفات ذات
بجمله لا یشک شیئ منها و من قول المعصومین فی هذا الباب
نقلته فی باب التوحید و ما رواه محمد بن یعقوب رضی الله
عنهم الکافی عن محمد بن یحیی عن روه عن محمد بن مسلم
ابن جعفر عن قال سمعته یقول کان الله و لا شیئ غیره
لم یزل عالما بما یشاء فعله به قبل کونه کما به بعد
و عن روه عن الکاهل قال کتبت الی ابی الحسن
عنه فی دفاع الحمد لله شیهی علیه فکتب الی لا یقولین شیهی
علیه فلیس له عمل و شیهی و لکن قل شیهی رضاه **عنه**
عن روه عن ایوب بن نوح انه کتب الی ابی الحسن علیه
من الله عز و جل ان کان یعلم الاشیاء قبل ان یخلق الا

و کونها او لم یعلم ذلك حتى خلقها و اراد خلقها و کونها
تعالی ما خلق عند ما خلق و ما کون عند ما کون فوقع
بخطه لم یزل الله عالما بالاشیاء قبل ان یخلق الاشیاء
کعمله بالاشیاء بعد ما خلق الاشیاء **عن** علی بن
ابرهیم عن ابيه عن العباس بن عمر عن هشام بن الحكم
قال فی الحدیث الزندیقی الذی سأل اباعبدالله ع
قال له اتقول ان سمیع بصیر فقال ابو عبدالله ع سمیع
بصیر غیر جارحه و غیره لیسمع بنفسه و یبصر بنفسه
قولی ان سمیع بنفسه ان شئ و النفس شیء اخر و لکن ارد
عبارة عن نفسی از مسؤلا و اقها مالک اذ کتبت الی
فاقول لیسمع بکله لا ان کله لم یبصر لان الکمال لنا بعض
لکن اردت اقها ملک و التبیین عن نفسی مرجعی فی ذلك
کله الا ان سمیع لبصیر العالم الخیر بلا اختلاف الذات
ولا اختلاف بعضی **باب** **شئ** در اعتقاد و تکلیف

اعتقاد ما در تکلیف آنست که الله تعالی تکلیف نمی‌کند
 بنده را مگر آنچه بندگان را تاب و طاقت آن باشد کما
 فی القرآن لا یكلف الله نفسا الا وسعها چنانچه حق
 در هر شبانه روزی پنج نماز فرض نموده با آنکه بنده تاب
 زیاده دارد و در سالی یکماه روزه فرض نموده و بنده
 تاب زیاده دارد و در دو بیت درهم پنج درهم زکوة فرض
 کرده و در تمام عمر یک حج واجب نموده مع التدرج و
 و بنده هم تاب دارد و زیاده فالحمد لله علی رحمة و احسانه
باب چهارم در اعتقاد در افعال عباد بدانکه اعتقاد
 ما افعال عباد آنست که افعال عباد مخلوق خداست اما
 خلق بقدری که خلق نکونی که حق تعالی او را ماعا
 بمقادیر افعال عباد نه آنکه فعل بنده را خدا کاین کرده
 باشد و هر کس که خدا را کاین افعال بنده داند بر او اعتراض
 بسیار وارد میشود **باب پنجم** در اعتقاد در نفی جبر

و نفی تقویض بدانکه اعتقاد ما در امر من بود مطابق
 صادقست که فرموده که لا جبر ولا تفویض بل امر بالمعروف
 فقیل له و ما امر بهی الامر بهی فقال ذلك مثل رجل قال
 علی رایتہ علی معصیت فنبه فلزمه فکر کتة ففعل تلك
 المعصية فلیس حیث لا یقبل منك فکرت انت الذي امرت
 بالمعصية لیس اعتقاد ما در نفی جبر و تقویض مطابق
 معصومست عم که فرموده که اگر تو بنده را در کفایت
 و او را نفی کنی و او نشنود و تو قافله کنی و او در کار
 خود باشد تو امر او نکرده او خود کرده و تو نفی
 و او نشنید و خدا بی که محمد یعقوب رضا در اصول
 کافی در ایراد باین نقل فرموده ترجمه آن اینست که امیر
 المومنین علی علیه السلام نشسته بود در کوفه بعد از امر بجهت
 زمانی که پیر می آمد و به دو نان پیش امیر می نشست
 پس گفت یا امیر المومنین خبر ده مرا که رفتن من آیا

شام را یا بقضای خداست و قدر او حضرت فرمود که یا
 شیخ شما در زمین بلند است میشود یا بقضا و ^{بقدر}
 الله تعالى پس آن مرد گفت که مراد و مقصود خود از پیش خدا
 طلب کنم یا امیر المؤمنین پس حضرت فرمود که یا شیخ والله
 که خداوند بزرگتر دانید برای شما مرد واجد شمار در ^{و صف}
 شما و در منزل و مقام شما و در رجعت و انصاف شما
 و نیستید شما در حالی از حالات مکره نباشیم حال که
 کدافا و بازگشت ما بقضا و قدر باشد پس امیر ^{این}
 عارف فرمود که تو گمان نموده که قضا حتم است و قدر لازم است
 که البته جاره از آن نباشد پس اگر چنین باشد می باید
 که ثواب و عقاب باطل باشد و امر و نهی و نجر باطل ^{باشد}
 و عقی و عدو و عید ساقط شود و گناه کار را ملائمت
 نباشد و نیکوکار را محبت نباشد و بلکه گناه کار را ^{را}
 باشد با احسان از نیکوکار و نیکوکار را با ^{بصیر} باشد بعقاب از

گناه کاران این گفت و شنید برادران بت پرست و دشمنان
 دین و احزاب شیطان و قدر بر این امر و کرده مجوس
 بدستی که خدا تکلیف فرمود بند را تکلیف بخیر کرد ^{را}
 مختار ساخته که خواهد کند و الا فلا و جبر فرموده و نهی
 فرموده نهی بخیر نه نهی جبر و عصبانیت نمیشود
 کسی مغلوب و اطاعت کرده نمیشود خدا را مگر که اگر او
 کند مردم را در طاعت و عطا میکند فعل کما اجزا بسیار
 و مالک نمیکرد اندم فوضا و خلق نکرده اسما نه ^{این}
 باطلا و برانگیخته نکرده پضمیر اثر ایشاره دهند و ترسانند
 عشا و ذلك ظن الذين كفروا فويل للذين كفروا
 النار پس پیر مرد در ملاح امیر المؤمنین علی عم اشکر
نقد انت الامام الذي ترجوا بطاعته يوم النجاة من
 الرحمن عقرنا اوضعت من امرنا ما كان ملتباً جزا
 ربك بالاحسان احساناً و هم در کاف بر وایتانی ^{بصیر}

از ابی عبد الله عم روايت ميكند كه انحضرة فرمود كه من
 زعم ان الله تعالى امر بالفتنة فقد كذب على الله ومن
 زعم ان الخير والشر اليه فقد كذب على الله من او كذب
 خدای تع مختار فرموده كه هر كس كه مسلم باشد و
 صالح كند جنت يخته اوست و هر كس كافر باشد يا
 اعمال غير صالح غير ضميمه كند جهنم يخته است
 و در عمل خود بدند عاملست و بر خدای تع ^{نسبت}
 ندارد كه اگر عمل بد را خدا خود كند جهنم بردن
 اهل جهنم ظلم خواهد بود و تعالى الله عما يقول الظالمون
 علوا كبيرا **باب ششم** در اعتقاد در اراده و
بنامك اعتقاد ما در امر من بعد مطابق قول صادق
 عليه السلام است كه فرموده كه شاء الله و اراد و لم يحب
 و لم يرض شاء ان لا يكون شيئا الا بعلمه و اراد
 ذلك و لم يحب ان يقال له ثالث ثلثة و لم يرض لغيره

الكفر يعني خواسته و اراده كرده كه نشود چیزی الا
 انك او را علم بران باشد و دوست ندارد و راضی
 و دوست ندارد كه عباد او كافر شوند **وقوله** تع انك
 لا تهدي من اجبت ولكن الله يهدي من يشاء **وقوله**
 تعالى و لو شاء ربك لامن من في الارض كلهم جميعا
وقوله تع افانت تكبره الناس حتى يكونوا من منين
وقوله تع و ما كان لنفس ان تموت الا باذن الله
 كتابا موقلا **وقوله** يقولون لو كان لنا من الامر شيء
 ما قبلنا ها هنا قل لو كنتم في بيوتكم لبرن الذين كذب
 عليهم القتال الى مضاجعهم **وقوله** تعالى و لو شاء
 ربك ما فسادوا فسادهم و ما يفترون **وقوله** تع و لو
 شاء ربك ما اشركونا و ما جعلناك عليهم حفيظا
وقوله تع و لو شئنا لايتنا كل نفس منهم **وقوله** تع
 فصرخ الله ان يهدي ريشخ صدره للاسلام من

لکم وینک

یرید ان یضله یجعل جندره ضیقا حرجا کما یشاء یضقد
فی الشفاء **وقوله** تعالی یرید الله لیسئ سنن الذین
من قبلکم ویؤوب علیکم **وقوله** تعالی یرید الله ان یجعل
لهم خطا فی الآخرة **وقوله** تعالی یرید الله ان یخفف عنکم
وقوله تعالی یرید الله لیسئ لیسئ لیسئ لیسئ لیسئ لیسئ لیسئ لیسئ
تعالی یرید الله ان یؤوب علیکم **وقوله** تعالی یرید الله ان
یتبعون الشرائع ان تمیلوا میلا عظیما **وقوله** تعالی
وما الله یرید ظملا للعباد پس اعتقاد ما در اراده و
خدای عزوجل اینست که نقل نمودیم و مخالفان ما
بر ما تشیع نمایند و میگویند که ما را اعتقاد
که الله تعالی اراده معاصی میفرماید و اراده قتل امام
حسین ع کرده و این بر شیعه تهمت و افتراست بلکه
ما میگوئیم که الله تعالی اراده کرده که عصیت عاصیا
خلاف طاعت طاعتین باشد و اراده کرده که معاصی

منسوب

منسوب بر او از جهة فعل نباشد و اراده کرده که او
موصوف باشد بعلم بر معاصی قبل از وقوع آن و اراده
کرده که قتل حسین ع خلاف طاعت باشد و اراده کرده
که قتل غیر مأمور خدا منعی نباشد و مأمور برینا
و اراده کرده که قتل معصوم شهید ع قبح باشد
کرده که او را ع منع کند نه منع جبری و قدری که اگر
منع جبری و قدری کرده بود او مقتول نمیشد هم
منع جبری کرد آتش را در سوختن ابرهیم ع که فرمود
یا نار کونی بردا و سلاما علی ابرهیم و آتش قادر بر
او نشد و میگوید که الله ارحم الراحمین عالم بود که
مقتول میشود و سعاده ابدی می یابد و قائلان
ابدی می یابد و میگویند که ما شاء الله کان و ما لم
لم یکن و اعتقاد ما در مشیت خدای عزوجل و اراده
او همین است که ذکر نمودیم و سواي انچه اهل خلاف و

مشعار

بر ما اسناد بمای نمایند **باب هفتم** در اعتقاد
 قضا و قدر **نکته** اعتقاد بدار قضا و قدر مطابق
 قول ابو عبد الله است که بر زبانه بن امین فرمود
 جواب سوال او که ما نقول فی القضا و القدر حضرت
 فرمود که میگوئیم که حق تعالی آنی که جمیع عباد میکند
 سوال از ایشان از آنچه عهده کرده با ایشان میکند
 از آنچه قضا بر ایشان کرده و کار در قدر منتهی ^{ست}
 كما قال امیر المؤمنین علی علیه السلام لرجل وقد سأل عن
 القدر فقال بحر عمیق لم تلج له رسالة ثم سألته ثانية فقال
 طریق مظلم فلا تسلكه ثم سألته ثالثة فقال سأل الله فلا
 تتكلمه و امیر المؤمنین ع فرموده که قدر سبب است
 اسرار خدا و خزینت از احراز خدا مرفوع در حجاب ^{خدا}
 که خلق را در آن علم نیست و مخفی است بخت و خدا
 سابقست در علم خدا و منع کرده خدا خلق را از علم آن

نمک

قد را اما فوق شهود ایشان کرده بواسطه که مخلوق ^{نمیست}
 و در نمی یابد حقیقه ربانیت را و قدرة خدا نیت را
 و عصمة نورانیه را و عزة و خدایت را بواسطه آنکه قلم
 در یابست داخل که حق آن مایه آسمان و زمین ^{ست}
 و عرض آن مایه مشرق و مغرب است سیاحت مانند ^{شب}
 ظلمات و بر مار که مارها در آن بالامیر و ندیکار و پائین
 می آیند یکا بود در قعر آن افتاب است نورانی و شرف ^{نست}
 که بستر آن بر سد کسی الا خدای زده احد پس هر کس که
 اراده اطلاع بر آن کند پس تحقیق که اراده کرده که ^{ضد}
 خدای عمل کند و در حکم و منازعه در سلطان خدا کند
 و کشت سر خدا کند و اظهار سر خدا کند و باقی ^{بعض}
 من الله و ما و منهم جهنم و بنس المصیر و سر و نیست که امیر
 المؤمنین علی ع در زبرد یاری مایل نشسته بودند ^{وقتی}
 که مطلع شدند که دیوار میل کرده تغییر مکان فرمودند ^{پس}

شخصی حاضر بود گفت یا امیر المؤمنین علی یا شما از
قضای خدای عزوجل میگیرید حضرت در جواب
فرمودند
که من از قضای خدا میگیرم بقدر خدا و انحضرت
ابو عبد الله عم سوال نمودند که آیا از قدر خدا ممکن
هست که چیزی دفع شود که هی من القدر اگر از قدر
چیزی دفع شود هم از قدر است و قال یا رسول الله ص یا
علی الصدقة تزد العطاء الذی بر ابراما بشارت
مؤمنین را که رسول خدا فرموده که صدقه در قضای
میکنند خالای هر کس که خواهد که قضای میرم را از
خود دفع کند بمال از هر مالی که پیش او عزیز باشد
لَقَدْ كُنَّا لِلَّهِ لَنَّا لَوِ الْبَرِّ حَتَّى تُفَقِّوْا مِمَّا تَحْتَوْنَ وَحِيزِي
اسمان و زمین میفشود الا بهفت چیز از جانب خدا
خدا و قدر خدا و مشیت خدا و اراده خدا و اذن خدا
و کتاب خدا و اجل خدا و در کافیه روایت کرده از ابی الحسن

بن جعفر عم که فرمود که لا یکن شی فی السموات ولا فی
الارض الا بسبع بقضاء و قدر و ارادة و مشیة و کتاب
و اجل و اذن فمن زعم غیر هذا فقد کذب علی الله و رده
علی الله عزوجل این بود اعتقاد ما در قضا و قدر و هر کس
غیر این اعتقاد دارد از ما نیست **باب هشتم** در اعتقاد
در انبیاء و محدثین و رسول و حج **یا الله** اعتقاد ما آنست
که انبیاء افضلند از ملائکه و ملائکه تنهای منزله آدم
نمودند که الله تع فرمود که انی جاعل فی الارض خلیفة انی
گفتند که انجمل فیها من ینسف فیها و ینفک الذی نار
نحن نبیج بحملک و نقاس لک و تمنا نکردند الا امر الحق
فوق آدم و انبیاء و علم موجب فضل آدم شد که حق تع
فرمود
که و علم آدم الاسماء کلها ثم عرضهم علی الملائكة فقال
ابنوی باسماء هؤلاء انکم صنادقین قالوا سبحانک
علم لنا الا ناعلمت انک انتا العلیم الحکیم قالوا ایدم

انبئهم باسمائهم قال الرافل لكم اني اعلم غيب السموات
 والارض واعلم ما تبدون وما كنتم تكتمون واين كلام
 تمام دليلست که ادم افضل از ملائکه است و امر کرد ^{الله}
 سجده و تعالایک را که سجد نمایند ادم را پس سجده
 نمودند ملائکه کاهل ادم را و خدا امر فرمود که ^{فضل}
 سجد مفضل کند و بود سجد ایشان طاعت خدا اکرام
 ادم بواسطه در صلب ادم بود رسول الله صم و کل انبیا
 و ائمه عليهم السلام و قال رسول الله ص انا افضل من جبرائيل
 و میکائيل و اسرافيل و عزرائيل و من جميع الملائكة المقربين
 و انا خير الميرتوسيد ولد ادم و قول الله تع که فرموده که
 لا يستکف المسیح ان يكون عبدا لله ولا الملائكة المقربون
 آن نیست که این موجب تفخیر ملائکه باشد پس علی لیک
 بواسطه آنست که جمیع انصاری عیسی را که تصور ^{نموده}
 او را بر بوبیت عباده می نمودند و جمیع از صابین و غیرهم

ملائکه را رب و اله خوانند عباده می نمودند بواسطه
 همین الله تعالی شان می فرماید که معبودهای شما را
 و عباد از بندگی من نیست و ملائکه روحانی اند و معصومند
 از معصیت و لا یعصون الله ما امرهم و يفعلون ما یؤمر
 نر چیزی می خوردند و نه می شامند و نه از مرایشان میرسد
 و نه مریض میشوند و نه پیر میشوند طاعت ایشان ^{سجده}
 و تقدیس خداست و تغیش ایشان از نسیم عرش و لذت
 از علو و انواع آن می یابند خدای تعالی چنانچه خواسته
 ایشان را خلق فرموده ارواح و انوار و هر طایفه ایشان
 حافظ نوعی از خلق خداست **باب نهم** در اعتقاد
 عدد انبیا بدانکه عدد انبیا بر اعتقاد ما یکصد است
 و چهار هزار نیست که هر محقق آمد اند و بدانکه انبیا
 و رسل را رب هست و قال ابو عبد الله جعفر بن محمد ^{علیهما}
 السلام الانبیا و المرسلون علی اربع طبقات فنی مشاء ^{نفسه}

لا يعد و غيرها و بنی بری فی النوم و یسمع الصوت و یعاین
 الملك و قد ارسل الی طایفة قلوبا و اکثر و اكونس لقوله
 و ارسلناه الی مائة الف و یزیدون قال یزیدون ^{للملین}
 الف و علیه السلام و الذی بری فی نوم منامه و یسمع الصوت
 و یعاین فی الیقظة و هو امام مثل اولوا العزم و قد کان
 عم نبیا و لیس بامام حتی قال الله تعانی جاعلك للناس
 اماما قال و من ذریتی فقال الله لا ینال عهدی ^{للملین} الظالمین
 من عبدنا او و ثنا لا ینال الامام و اما رسول الله
 که جبرئیل با و فرود آمد و او را دید و همراه جبرئیل بود
 مکالمه کرده عیاناً و ما بنی آنست که در خواب پند
 خواب بر هم و مثل خوابها که رسول الله ص قبل از ترو
 جبرئیل میدیدند و رسول الله ص جمع نموده رساله ^{نوترا}
 و اما محدثانست که صوتی میشوند و کسی را نمی بینند
 در خواب هم نمی بیند محض صوتست که میشوند و این هم

علی نبیا و علیه السلام را قبل از نبوة خدا عبد خدا فرمود
 و بنی شد قبل از رسالت و رسول شد قبل از رتبة ^{خلت}
 و خلیل شد قبل از امامت پس مراتب مزبوره که درو
 جمع شد جعله الله اماماً و قال الله تعانی جاعلك
 للناس اماماً و لو طعن بنی بود و امام بر او بود این هم
 و اما سید کل انبیاء پیغمبرند که اولوا العزم و ^{اصحاب}
 شرا عیند یعنی نوح و ابرهیم و موسی و عیسی و محمد ^ص
 و رسول الله سید رسل و جمیع انبیاء اند و اعتقاد ما
 آنست که کل انبیاء بر حقند و قول ایشان قول الله است
 که و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی و امر ^{ایشان}
 امر الله است و طاعة ایشان طاعة الله است و معصية
 ایشان معصية الله است و افضل هم پیغمبر است
 هر کس تکذیب او کند کافراست و واجبست که ^{تکبر}
 اعتقاد کند که خدای تعالی خلق افضل از محمد و آله ^و

او را بن عمر و وصی و امیر المؤمنین علی عمارت دارد و رسول الله
 احب خلقست بخدا و گرامی تر هم است و اول خلقت دیر اقرار
 بخدا و وقتی که حق تعالی اخذ عهد و میثاق پیغمبران میکرد
 و گواهی بر نفسهای خود میدادند و بر روی خدا کف
 که الست بربکم قالوا بلی و انکه حق تعالی عطا کرد هر چه عطا کرد
 هر پیغمبر را بر قدر شناخت پیغمبرها صد و اسبق است در
 اقرار به و اعتقاد ما است که حق تعالی خلق کرد جمیع
 از سموات و ارضین و هر چه در آنهاست همه را بوا^{سطه}
 محمد و اهل بیت و علیهم السلام که اگر مراد از ایشان بودند
 خلق اسمانها و زمین و جنة و سعیر و آدم و حوا و غیره
 و اعتقاد ما اینست که هر پیغمبر را وصیتی هست و وصی
 پیغمبر را و حجج خدا بر خلق او بعد از رسول خدا و وارثه
 که اولهم و اقلهم حضرت اسد الله الغالب امیر المؤمنین
 علی بن ابی طالب ع و حجتی فداه و بعد از آن معصوم و ^{حسن}

بن علی ثم الحسن الشهدی ثم علی بن الحسن ثم محمد بن
 علی ثم جعفر بن محمد ثم موسی بن جعفر ثم علی بن موسی
 محمد بن علی ثم علی بن محمد ثم الحسن بن علی ثم امام ^{تثنا}
 القایر المشطر المهدي الخادی صلوات الله و الملائكة
 و الناس علیهم که تا بقای جنتها باقیست حاقط شرع و
 دین است و اعتقاد ما در باب ایشان اینست که معصوم^{سند}
 و هر کس از ایشان خلافت رضای حق تعالی سر نزده و خدا ما
 امر بطاعت ایشان کرده و اولوا الامر ایشانند و ایشان^{شهادت}
 بر خلق و ایشان ابواب الله اند و سبیل الله اند و اولاد علی
 الله اند و ایشانند ارکان توحید و ایشانند که حق تعالی
 فرموده که الذین اذهب الله عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا
 و ایشانند صاحب معجزات و ایشانند امان اهل زمین و جنت
 ستارها امان اهل سماوات و ایشانند کشتی نجات و ایشانند
 عباد الله المکرمون الذین یستقیمن بالقول و هم بامرهم یعلمون

اعتقاد ما اینست که هر دو دوستی ایشان ایمانست و بغض
و عداوة ایشان کفر و نفاق است و امر ایشان امر خداست
و نهی ایشان نهی خداست و طاعت ایشان طاعت خداست
و معصیت ایشان معصیت خداست و دوست ایشان دوست
خداست و دشمن ایشان دشمن خداست و عصیان ایشان
عصیان خداست و اعتقاد ما اینست که زمین هر که بخلاف
ارحمت خدا بر خلاق نبوده و نیست یا بحسب ظاهر یا بحقیق
و حجة زمان ما قایلیم که رسول است محمد بن الحسن
علی بن محمد بن علی بن موسی بر جعفر بن محمد بن علی بن
بن الحسن بن علی بن ابی طالب علیهم السلام که خبر از
داده رسول الله ص و از اسم او و نسب او خبر داده و فرموده
و هو الذي يملأ الارض قسطاً وعدلاً كما ملئت جوراً
و ظالماً و انه هو الذي يظهر الله دينه ليظهر على الدين كله
ولو كن المشركون و انه هو الذي يفتح الله على يديه مشارق

الارض و خاف بها حق لا يبقى في الارض مكان الا نودي فيه
بالاذان و يكون الدين كله لله و او که ظهور فرمود تنزل
میکند عیسی بن مریم از آسمان و در عقب و غمان میکند
و در خلف آنحضرة که نماز کرده در عقب رسول خدا ص
و اعتقاد ما اینست که غیر واقعی جایز نیست که رسول
و انما هدی هم خبر از اسم و نسب آنحضرة داده اند و
با حضرت فرموده اند و بشارة بظهور او داده اند و
کتاب فاطمة مسطور است و در طریق مخالف نیز اخبار
وارد است که علمای مخالف از عوام پنهان نموده اند
علمای ما از کتب صحاح سنده ایشان بیرون آورده اند و
بند ترجمه کرده بنیان خواص و عوام انداخته اند اما
کتاب فاطمة که نزد محدثین رضوان الله علیهم به
فاطمه مشهور است آنکه بعد از وفات رسول الله ص
جبرائیل نازل شد در خانه رسول الله و مکالمه کرده عزای

رسول الله و پریش فاطمه عم و اهل بیت کرد و او را از آنجا
 و منزلت رسول الله ص خبر داد و کل ما یكون رای الی انقرا^ض
 الزمان که بعد از رسول ص چه خواهد شد و اولاد^{لرا}
 ص چه واقع میشود تا آخر زمان هم خبر داد و امیر^{المؤمنین}
 علی ع هر چه میشنید از قول روح الامین می نوشت
 و امامت ائمه اثنی عشر و ظهور صاحب الامر هفتاد و شش^ه
 شد و مصحف فاطمه با ائمه بود تا منتهی شد بصلح^{الام}
 و اما فاطمه ع هفتاد و پنج روز بعد از رحلت رسول ص
 رحلت فرمود اما لوح فاطمه را بدانکه در کافی روایت کرده
 از محمد بن یحیی رضی و محمد بن عبدالله عمن روایت^{عن}
 ابی بصیر و از ابی عبدالله ع که گفت پدرم ع بر جابر
 بن عبدالله الانصاری رضی که مرا با تو حاجتی هست که
 خلوقی شود و سوال کنم جابر گفت هر گاه که امری خلوق^{کنی}
 پس بگو قی خاوة نموده فرمود که یا جابر خبر ده مرا از آن^{که}

که در دست جبرئیل من فاطمه ع دیدی و آنچه مآدم^{فاطمه}
 ترا از آن خبر داد در ماده لوح که در لوح مکتوبست^{پس}
 جابر گفت که شهادت میدهم بخدا که بخانه فاطمه ع^{فتر}
 در زمان حیات رسول ص که مبارک^{که} تولد حسین ع بگویم
 دیدم در دست او لوحی بزرگتر که گمان کردم که زمره است و
 دیدم در آن نوشته بخط سفید در زکات افتاب^{پس} گفتم
 که پدرم و مادرم فدای تو یا دای دختر رسول خدا چه
 چنین است این لوح فرمود که این لوحیست که هدیه کرده
 خدا بر رسول ص در آنجا مکتوبست اسم پدرم و شوهرم وند
 پس و اسم اوصیاء از ولد من که عطا کرده بمن پدرم و ما
 بشاره بر این داده پس لوح را بمن داد ما درت و من^{خواندم}
 و نسخه کردم پس پدرم گفت که یا جابر یا بمن عرض میکنی^{انرا}
 جابر گفت نمویس پدرم همراه او رفت بمنزل جابر پس پدرم
 آورد جابر صحیفه پس پدرم فرمود که یا جابر تو مطاوع^{کن صحیفه}

تاسم بخوانه بر تو آنچه در انجمله کتبست پس جابر صحیفه را
 نظر کرده پدر خواند مضمون را و او نگاه در صحیفه داشت
 یکجور خالفت از آنچه در صحیفه نوشته بود بخواند بلکه
 مطابق بود خواند پدرم با صحیفه جابر پس شهادت ^{سیدم}
 بخدا که در لوح نوشته بود که بسم الله الرحمن الرحیم
 هذا کتاب من الله العزيز الحكيم الحمد لله بنوره و نوره و
 وحیایه و دلیله نزل به الروح الامین من عند رب العالمین
 عظم يا محمد اسمانی واشكر نعمائی ولا تجحد الا بقرنی
 انی انا الله لا اله الا انا قاصم الجبارین و مدیل المظلومین
 و دیان الدین انی انا الله لا اله الا انا فمن رجا غیر فضل او
 خاف غیر عذابی عذبت عذابی الا اعدت به احدا من العالمین
 فایای فاعبد و علی فتوکل انی لم ابعث نبیا فاکلت ايامه
 انقضت مدته الا جعلت له وصیا و انی فضلتک علی ^{بنی} الا
 و فضلت وصیتک علی الاوصیاء و اکرمتک بشیلتک ^{سبطک}

حسن و حسین فجعلت حسنا معدن علی بعد انقضاء
 مدته امیر و جعلت حسینا خازن وحی و اکرمته بالشهادة
 و ختمت له بالسعادة و هو افضل من استشهد و ارفع
 الشهاده درجه جعلت کاتبی التامة معه و حجتی الیه
 عند بعثته انبیاء و اعاقل و لم علی سید العالمین
 زین اولیائی المؤمنین و ابی شیهب جد المومنین الباق
 علی و المعدن حکمتی سیماک المرثیون فی جعفر ^{السلام}
 علیه کالدقیل حق القول منی لا کر من شوی جعفر و لا
 سرته فی اشیا عده و انظاره و اولیائنا انما تجبت بعد ^{عن}
 فتنه عینا و جند من لان خیط فرقتی لا یقطع و حجتی لا
 یخفی و ان اولیائی یقول بالکاس الا و فی سر محمد ^{حدا}
 منهم فقد جحد نعمتی و من غیر انی من کتابی فقد قرئ
 علی و یل للمقرین الجاحدين عند انقضاء مدتی منی
 عبدی و جیبی و خیر فی فی علی و ابی و اصری و من ^{علیه} اضع

اعباء النبوة وامتحنه بالاضطلاح بها يقتله عفت
 مستكبر يدفن في المدينة التي بناها العبد الصالح
 جنب شرف خلق حق القول بني لاسرته محمد ابنه ^{ابن} طليقته
 مريع ^{ابن} دوارث علمه فهو عدل علمي وموضع ^{ابن} شرفي
 وحجتي على خلق لا يؤمن عبد الا جعلت الجنة مثوره ^{شفقته}
 في سبعين من اهل بيته كما هم قدامتوجوا النار ^{ختم}
 بالستارة لابنه علي وليي وناصري والمشهد في خلق
 اميني على وجي اخرج منه الداعي ^{الصلح} الى سبيلي والحازن
 الحسن واكمل ذلك بابنه محمد رحمة للعالمين عليه ^{كال}
 مومي وهما عيسى وصليوب فيدل اوليا في زمانه و
 نهادي رؤسهم كما نهادي رؤس لترك والدائم ^{فيقتلون}
 ويحرقون ويكونون خائفين مروعين وجلين قضع
 الارض بدنائهم ونقشوا الويل والرتبة في نسايتهم ^{اولئك}
 اوليا حقا بهم ارفع كل فئة عنيا وحدا من وبهم ^{اكشف}

الزلزال وادفع الاضرار والاعلال اولئك عليهم صلوات
 من ربهم ورحمة واولئك هم المهتدون قال عبد الرحمن
 سلم قال ابو بصير لو لم تسمع في هرك الا هذا الحديث ^{ككفالك}
 قضت لاهل اهل ^{والما} ابيه ان طريق مخالفت درين باب
 وارشدت بسيار است واماد راجا اكتب بدوسه ^{سكنتم}
 فربك ما رواه المستق عندهم صدر الائمة اخطب ^{خوار}
 في كتابه قال حدثنا فخر القضاة بخر الدين ابو منصور ^{محمد}
 الحسين بن محمد البغدادي قال حدثنا الامام ^{ابن} الشريفة
 نور الهدى ابو طالب الحسن بن محمد الربيعي قال اخبرنا محمد
 بن احمد بن شاذان عن احمد بن محمد بن عبد الله الحافظ ^{عن}
 علي بن سنان الموصلي عن احمد بن محمد بن صالح ^{سلطان}
 بن محمد عن زيار بن مسلم عن عبد الرحمن بن زيار ^{عن}
 جابر عن سلام عن ابي سلطان داعي عن رسول الله ^{قال}
 سمعت رسول الله ص قال ليلة اسري بي الى السماء ^{قال}

الجليل من الرسول بما أنزل إليه من ربه فقالت والذين
 قال صدقت قال من خلفت في امتك قلت خيرها قلت علي
 ابن ابوطالب عاقل فسمع يارب قال يا محمد اني اطلقت علي
 الارض اطلعه فاخترتك منها فشقت لك اسما من
 اسماء فلا اذكر في موضع الا وانت معي فانا المحمود
 محمد ان اطلقت الثانية فاخترت عليا فشقت له
 اسما من اسماء فانا الاعلى وهو علي يا محمد اني خلقتك
 وخلق عليا وفاطمة والحسن والحسين والائمة من
 ولد من نوري وعرضت على السموات والارض فمن
 قبلها كان عندي من المؤمنين ومن جدها كان
 عندي من الكافرين يا محمد لو ان عبدا من عبادي عبد
 حتى يقطع ويصبر كالسن البتة انا في جاحد الولايتكم
 ما غفرت له حتى يقرب اليكم يا محمد تحبان ثم قلت
 يارب فقال لي التقت عن عيين العرش فالتقت فاذا ^{علي}

فاطمة والحسن والحسين وعلي ابن الحسين ^{محمد}
 علي وجعفر بن محمد وموسى بن جعفر وعلي بن موسى ^{محمد}
 بن علي وعلي بن محمد وحسن بن علي ومحمد المهدي
 في مصاح من نور قيام وهو في سطورهم يعني المهدي
 كانه كوكب دري فقال يا محمد هو لا اله الا هو النازر
 عشيرتك وعزيتي وجلالي انه الحجة الواجبة لا وليا في
 المسقم من اعدائي وبالا سناد عن محمد بن احمد بن
 شاذان قال حدثنا محمد بن علي بن الفضل عن محمد بن
 القاسم عن عبيد بن يعقوب عن موسى بن ^{عن}
 الاعمش قال حدثني ابو اسحق عن الحرث ومعيد ^{بسر}
 عن علي بن ابوطالب عليه السلام قال قال رسول الله
 روي فداء انا واراكم وانت يا علي السبا والحسن ^{بسر}
 والحسين الامر وعلي بن الحسين الغاظر ومحمد بن علي
 الباسر وجعفر بن محمد السابق وموسى بن جعفر ^{بسر}

المحبين والمبغضين وقامع المنافقين وعلي بن موسى
 المؤمنين ومحمد بن علي المنزل اهل الجنة في درجاتهم
 وعلي بن محمد خطيب شيعته ومزوجهم الحور العين
 وحسن بن علي سراج اهل الجنة يستضيئون به ^{المهدي}
 شيعتهم يوم القيمة حيث لا ياذن الا لمن شاوره ^{صف}
 ومن رواية عمر بن الخطاب عليه السلام حديث علي
 الحسين بن محمد قال حدثنا محمد بن الحسن الزعفراني
 عن احمد بن عيسى بن الفضل الانماطى عن داود بن
 حفص عن عايشة عن عبد الرحمن عن سعيد بن
 المييب عن عمرو بن العثمان بن عفان عن عمر بن
 الخطاب مهبط النيران والعذاب قال اني سمعت رسول الله
 روي فداه يقول لا امة من بعدي اثني عشر نسقة من
 الحسين ومنها مهدي هذه الامة من تمسك بهم من
 بعدي فقد استمسك بجبل الله من تخلى عنهم فقد ^{خلى}

من الله ومنها ما رواه البخاري في الصحيح قال حدثنا
 بن المشي قال حدثنا عندنا قال حدثنا شعبه ^{الملك}
 قال سمعت جابر بن سمرة قال سمعت رسول الله روي
 فداه يقول يكون بعدي اثني عشر اميرا ومنه ايضا
 الى ابراهيم عليه السلام قال قال رسول الله روي فداه لا يزال
 امر الناس افاضيا ما ولتهم اثني عشر اميرا رجلا قلت ^{اراد}
 ان بعد المهدي ينقطع التكليف لانه محل قيام ^{يتمنى}
 فوجئته بان امر الناس افاضيا ما رواه لان بعد لا
 امرهم بعد به يؤيد ما قلناه ما رواه احمد بن حنبل
 في مسنده قال قال رسول الله روي فداه النجوم
 اهل السما فاذ اذهب النجوم ذهبوا واهل بيتي امان
 اهل الارض فاذ اذهب اهل بيتي ذهب اهل الارض
 من صحيح مسلم وحدثني رفاعه بن الهيثم الواسطي
 حدثنا خالد يعني ابن عبد الله الطحان عن حصين

عن جابر بن سمره قال دخلت مع ابي علي النبي فسمعت
يقول ان هذا الدين لا ينقضي حتى يمضي في اثني عشر ^{خليفة}
قلت ومن هذا الحديث يعرف ما ذكرناه انفا بعد
الحديث الثاني لان قوله لا ينقضي حتى يدل على انه ^{مضي}
الاثنى عشر ينقضي الدين اي يستقط التكميل وهو
ظاهر منه ورواية انس بن مالك قال صلى بنا
رسول الله روح فداه الفجر ثم اقبل علينا فقال معا
اصحابي مراجهنا اهل البيت حشر معنا ومن استمسك
الاوطياء من بعدى فقد استمسك بالعروة الوثقى
فقال اليه ابو ذر فقال يا رسول الله فكم الائمة من ^{بعدك}
قال صعدت قباري بني اسرائيل فقال كلهم من اهل
بيتك فقال كلهم من اهل بيتي تسعة من صلب ^{الحسين}
والمهدي منهم **واسمهم اجدك في مخالفتك** انك
اخطب خوارزم در كتاب خود روايت يا باي سلمان دعا

رسايند با سند موثقة در مذهب باطل ایشان که
ابو سلمان داعي گفت که من شنيدم که رسول الله
روح فداه فرمود که شبی که مرا بعراب بردند
جليل اية که عیة امن الرسول را خواند گفت که امن
الرسول بما اتزل اليه من رب من كنتم والمؤمنون خدا
فرمود که راست گفتم تو و فرمود که در است خود کرد
پس خود گذاشته كنتم بهتامة را فرمود که علي بن
طالب كنتم بل يارب خدای تع فرمود که يا محمد بلد
که من نظر کردم دوزمین نظر کردی پس اختيار کردم
ترا از ان و پس من آوردم بجهة تو اسمي از اسمهای ^{خودم}
پس ~~فك~~ در نمیشود نام من در جاني الا که نام تو ذکر
نشود و با نام من نباشد پس من محمود و تو محمد
باز نظر کردم مرتبه دوم پس اختيار کردم علي را و پسر
آوردم براي واسمي از اسمهای خودم پس من اعلى امر

و او علی یا محمد بدرستی که من خلق کردم ترا و خلقت
 کردم علی را از فاطمه و حسن و حسین و امامان از
 فرزندان حسین را از نور خودم و عرض کردم آنها را بر
 اسمانها و زمین هر کس قبول انرا شد در پیش من
 از مؤمنین و هر کس انکار ایشان کرد شد در پیش من
 از کافران یا محمد اگر عبادة کند مرا بنده از بندهای من
 تا که منقطع شود و بگردد در درك من ^{این} که من تقی
 بعد از ان بیاید بمن در حالتی که منکر ولایت شما باشد
 من او را نمی آهرم تا که بولایت شما بیاید یا محمد دوست
 داری و میخواهی که به پنی ایشانرا گفتم نعم یا رب پس
 گفت ملتفت شو بطرف راست عرش نظر که کردم
 دیدم علی و فاطمه و حسن و حسین و علی بن حسین
 و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن
 موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی ^{المهدی}

فی صحاح من نور یعنی مهدی در محلی مستوی از نور
 در وسط همه بود ایستاده که گویا ستاره بود در خشنود
 پس حق تعالی فرمود که یا محمد اینها اند حجتهایی من و ^{مهدی}
 باز یافت کشته خون عترة تو است و قم بقره من و
 سو کند بجلال من که مهدی حجتی است و اجبه برای
 اولیاء من و انتقام کشند از اعدای من **دوم** به
 اسناد از محمد بن احمد بر او ایستاده که علی بن ابی طالب
 روحی فداه گفت که فرمود رسول الله ص که من وارد شما
 میشوم و به شما میسم در حالتی که تو ساقی و آب میدهی
 شیعه خود را و حسن بن علی هر کرده و پیشوای شیعه
 خود است و حسین بن علی حکم کشته است و علی بن
 حسین صاحب کرب و هم است و محمد بن علی پشاره
 دهند است و جعفر بن محمد پیش رو است و موسی بن
 جعفر عد کشته دوست و دشمن و پنج بر ازند منافقین ^{است}

وعلی بن موسی زین و زینب مؤمنین است و محمد بن علی فرود
 آوردند اهل جنة است در درجه و مرتبه هر کس و علی بن محمد
 خطیب شیعه و نکاح کشف ایشانست باحو العین و
 بن علی چراغ اهل بهشتست که با و روشنائی بخوبی و
 مهدی شفیع ایشانست در قیامت بحقیقتی که اذن ^{مهدی}
 مگر هر کس که خواهد و راضی باشد **مستور** ^{علی بن حسین}
 بن محمد روایت از کسها که روایت نموده اند از عمر خطاب
 اللعن والعذاب که عمر گفت که من شنیدم که رسول الله ص
 میگفت که الاثمن من بعدی اثني عشر یعنی اماها از پس من
 دوازده اند و از ایشان از صلب حسین ع اند و از ایشان
 مهدی این امة و هر کس که تمسک ایشان کرد پس تحقیق که
 تمسک بحبل خدا کرده و هر کس که بایشان باز گشت نکند
 بخدا باز گشت نکرده **و حسان** روایت بخاریست که در صحیح خود
 روایت کرده از محمد بن مثنی تا که رسانید بر جابر بن سمره که

جابر گفت که من شنیدم که رسول الله ص فرمود که بعد از من
 دوازده امیرند و هم او روایت کرده تا رسانید بر ابر عیینیه
 که گفت که رسول الله ص فرمود و ای امرا من کندانست تا
 و ای ایشانست دوازده مرد پس من گفتم که مراد رسول الله
 ص اینست که بعد از من هدی تکلیف بر طرف میشود
 بواسطه آنکه وقت قیامت قیامتست پس تعبیر این طریقی
 میکند که اس الناس ما ضیا ما دام بواسطه که بعد
 آن امری که اعتداد بان باشد نیست و مؤید آورده
 قول خود را آنچه روایت کرده احمد بن حنبل و دو مستند خود که
 گفت که رسول الله ص فرمود که ستارها امان اهل ^{استانند}
 پس هرگاه ستارها بر طرف شوند اهل سما بر طرف ^{میشوند}
 و اهل بیت من امان اهل زمین اند و قتی که ذهاب ^{اهل}
 بیت شد اهل زمین هم بر طرف میشوند و در صحیح مسلم
 روایت کرده از رفاعة بن ریم واسطی تا رسانید بر جابر بن

سمره که جابر گفت که هرگاه بدو داخل مجلس رسول الله
 شده پس شنیدم که میفرماید که این دین نمیکنند تا
 بکنند در او و از ده خلیفه پس من با خود گفتم که از
 حدیث دانسته میشود اینجا من گفتم بیشتر یعنی که بعد از
 مهدی تکلیف بر طرفت و وقت قیام ساعتست **و بفرمود**
 روایت ابن سیرین مالک است که گفت نماز که در میان ما
 رسول خدا نماز صبح و بعد از آن رو کرده بپاها فرمود
 که ای معاشر اصحاب من هر کس که دوست دارد مرا و ^{اهل}
 بیت را محشور میشود همراه ما و هر کس تمسک با ^{جواب}
 پس از من پس بر تحقیق که تمسک بر عروة الوثقی ^{پس} هست
 برخواست ابوذر و گفت یا رسول الله چند است امامها ^{بعد}
 از شما فرمود که عدد ثقیب یا بنی اسرائیل پس گفت که کل از ^{هل}
 شما اند فرمود که هر از اهل بیت مستند و زنا از ^{حسن اند} اهل
 و مهدی از ایشانست این بود روایات که از طریق اهل ^{جنت}

و کتابشان نقل نموده شد و اگر در مقام ذکر کل انجیر ^{مراط}
 از طریق مخالف شد شود این رساله کجایش ندارد اما در
 دو بار از کتاب مراصل العلوی به هر دو ترجمه جمع نموده ^{هر کس}
 خواهد بر روایات مزبوره رسد غلیظن یرجع الی کتابنا
 المزبور **و این بود** اعتقاد مادر باب بنیاد و اوصیائمه
 مهدی و اهل بیت رسول خدا و هر کس را غیر این عقیده ^{شد}
 از اهل ایمان نیست و هر کس که گوید که من با صاحب این
 عقیده عداوة دینی دارم دین ندارد و مسلمان نیست
 اللهم العن کل من تدین بغیر هذا الدین و کل من ^{اعتقد}
 بغیر هذا الاعتقاد لعنا کبیراً دائماً و عذابهم عذاباً ^{النیما}
 شدیداً و سود و جوه مرعاند مع صاحب هذه العقیده
 فی الدنیا و الآخرة لانک انت السميع المجیب برحمتک
 یا ارحم الراحمین و یا اکرر الاکریمین **باب چهارم** ^{اعتقاد}
 در عصمت **بدانکه** اعتقاد مادر باب بنیاد و اوصیائمه

عليهم السّلام و فاطمه عليها صلوات الله آنت که ایشان
 معصومند و مظهرند از کل ادناس و اجاس و دنو
 کبره و صغیره و هم لا یعصون الله ما امرهم و يفعلون
 ما یؤمرون و هر کس نفی عصمت ایشان کند علم بر حال
 قدر و منزلت ایشان ندارد یا مسلمان نیست و کمال ^{نقص}
 در کفر و تسنن دارد و هر کس که اسناد بر سید المحققین
 سید شریف جرجانی رض کند که او نفی عصمت ^{بعض}
 معصومین نموده اقرار کرده و از قول مشار الیه در شرح
 که بر موافقت نوشته نفی عصمت ظاهر نمیشود و قول منع
 عصمت قول قاضی عضد است که استناد بر روایت ^{ضحا}
 نموده و سید محقق روایت مشهوره منسوب به ضحا کرا
 نقل نموده بعینها و از روایت عصمت میشود دون ^{غیرها}
 و کل کلام مشار الیه در شرح موافقت محل صحیح دارد و در
 کتاب حدیث مراهص العلویة محملهای اکثر نموده ^{شد}

طاهر

حق آنست که مردم را در حق علمای و سادات و مشایخ
 مؤمنین نیز عقیدت بد نباشد زیرا که حقیقت ^{همه}
 شیعه بدیهی است و معنی ندارد که محققین مدقت
 بدیهی را در آن نکند و اگر در حق فیس سید محقق
 کمال تعصب و غرضهای دنیوی را شود مثل قاضی عضد
 میتواند بود فائز سید شریف را رض احتمال ندارد
 که او تعصب کرده باشد و مذهب هر کس از کلام او ^{شخص}
 میشود و از کلام او بدیهی دین نشد و پادشاه ضوان
 را امکاه مروج مذهب حق فرقه نجیة اما مایل ^{عشیر}
 یعنی شاه اسمعیل ماضی علیه در حمد و روقی که وارد ^{شیران}
 شدند و مشایخ سنیان بی ایمان را که فرار از ^{فوج}
 قبههای منیعه داشتند همه را خراب فرمودند و در ^{مقام}
 تحقیق حال سید محقق نیز شش تشیع مشار الیه ^{مرآة}
 ضمیر کثیر الشوری شاهنشاهی بر تو افکند امضای احکا ^م

شیو و قال غلام سید شارا لیه فرمودند و غلام را در پیش
بهتر از این مطمئن نکرده و صاحب مجالس المؤمنین نیز
در کتاب مزبور تصحیح با ایمان او کرده و ارجحیت ایمان
دورست که عالمی چنین را کنارند که ملائین و یو دین
سلك خود او زند و فراداند که این کلام در این مقام
که علمانی که مسلم البتة در علم علی بوده اند ^{انست}
بوده اند و یاسنیان بواسطه قوه مله باطله خود
ایشان را بر یمنین شهنه داده اند یا اعدا از عتای
مضیقین قرآنی نیز مشهور است که صاحب کمال خال که
شیعه باشد و او را در سلك اهل اسلام و ایمان شمر
و کرده ضاله در حق او گفتند که و فضل القرآنی فی اخر
عمره امید که حق تعالی جمیع خلائق را از شر عدل محفوظ
دارد و بدانکه هر کس که اعتقاد عدم عصمت در حق انبیا
و ائمه دارد مؤمن نیست و بر دین او اعتقاد نیست زیرا

که هرگاه که غلام را که دین از ایشان تصحیح است غیر معصوم ^{داند}
در که چه اعتقاد دین بر او خواهد بود **باب یازدهم** در
غلو و تفویض **بنا** که غلو آنست که کسی در محبت ^{سوال} رسول الله
و اهل البيت غلبه کند تا حدی که رسول را در راتق
شریک کند یا امام را افضل و بهتر از رسول الله ^{ند} صرد
یا امیر المؤمنین را خدا داند و تفویض آنست که کسی
اعتقاد باشد که خدای تعالی تفویض امر خلق ^{سوال} بر رسول الله
ص و امیر المؤمنین عم کرده ایشان را خدا خلق نموده
خلق را ایشان خلق نموده اند هر کس که این اعتقاد
باشد یا در مذهب رسول و امیر المؤمنین و سایر اصحاب
زیادتی داشته باشد تا بحدی که در شرع جایز نباشد
آنکس کافر و ملعونست و اشرار اهل اهوئه فاسد و
ترانیه و وفضاری و مجوس است و قال الله تع ما کان
لبشر ان یؤثر الله الکتاب و الحکم و النبوة فر یقول للناس

کونوا عبادا لى مردون الله ولكن كونوا ربانيين بما
 كنتم تعملون الكتاب وبما كنتم تدرسون ولا يامرکم ان
 تتخذوا الملائكة والنبيين اربابا اياهم کم بالکفر بعد
 اذا نتم مسلمون وقال تعاشا نذل قتلوا فى دنکم و
 اما اعتقاد ما در رسول الله صروجى فداه آست کدر
 غرة خیر حصة را سم دادند و آن را نزل نشد و در
 مبارکش بود و رفته رفته زیاده شد تا رکى که در شش
 میباشد بر آن رکسید قطع کرد و رسول الله ص
 فداه بان سم شهید شد و اما امیر المؤمنین را ^{عبد} ^{را}
 الرحمن بن الحکم الجمل الله بالنار و علیه لعنة فوق عدد
 اوراق الاشجار و قطرات الامطار به مشیر شهید کرده
 بیک ضربت که برفق مولای عالم و عالمیان را در حلت
 آن حصة واقع شد و در ارض غری در بحب کوفه مدفون
 شد و حسن بن علی را بعد نبش اشعث الکند

لعنه الله بهم در سلك شهداء در آورد و حسین
 علی را سنان بن انس ملعون در کربلا پر بلا شربت
 شهادة نوشتانید لعنة الله علی قاتله و محاربیه علی ابن
 الحسین را و ولید بن عبد الملك بسم شهید کرد لعنة الله
 علی قاتله و محمد بن علی الباقر را و ابرهیم بن ولید ^{لعنة الله}
 بسم روانه فرود و علی بن محمد و جعفر بن محمد الصادق را
 و منصور عباسی اشدا الله عذاب شهید کرد و موسی بن
 جعفر الصادق را و هارون الرشید علیه العذاب الشدید
 بسم شربت شهادة چشانید و علی بن موسی الرضا را و
 مامون ملعون بسم بمرتبه شهادة رسانید و محمد بن
 علی النقی را و معتصم و قیل زوجة ام الفضل بنت
 مامون ملعون المردوده بسم فاین بدرجه شهادة ^{روانه}
 کرد و علی بن محمد الزکی الهادی را و معتد علیه اللعن
 الابد بسم در سلك سکنه جنان در آورد و حسن بن علی

العسكري را هر متوکل متحمل اعنت سرمدی بسم شهید کرد
 اللهم اعن قاتليهم وعذبهم اشد العذاب واحشرهم
 مع عمر بن الخطابي من محمد وآل محمد واعتقاد ما در ^{ماده}
 شهادة ایشان فی الحقیقه است و شبهه نداری و کسی را
 درین شبهه شبهه نبوده و نیست و هر کس که شک در
 شهادة ایشان کند او از دین مأیست و ما از وی
 بری و اخبار فرموده اند پیغمبر و ائمه که ایشان
 همگی مقتول میشوند پس هر کس گوید که حضرت ائمه
 هدی مقتول نشدند تکیب ایشان نموده اند
 و هر کس تکیب ایشان کند تکیب خدا کرده و کافر ^{فلن}
 و از دین اسلام خارجست و من پیغمبر غیر اسلام دنیا
 یقبل منه و هو فی الآخرة من الخاسرين و کان الرضا ^{يقول}
 فی دعائه اللهم انما ابرأ اليك من الذين ادعوا انما ليس
 لنا بحق اللهم ابرأ اليك من الذين قالوا فيما لم نقله

في انفسنا اللهم لك الخلق ومنك الامر وياك نعبدك
 اياك نستعين اللهم انت خالقنا وخالق ابائنا ^{ابن} الاولين
 وابائنا الآخرين اللهم لا يليق الربوبية الا بك ولا
 تصلح الالهية الا لك فالعن النصارى الذين صغروا ^{عظمتك}
 والعن المظاهر من لقولهم من بريك اللهم انا عبدك
 وابنا عبيدك لا يملك لا نفسنا ضرا ولا نفعا ولا موتا
 ولا حيوة ولا نشوذا اللهم من نعمتنا ارباب فبحن ^{اليك}
 من ذريرة كبراء عيسى من نصارى اللهم انا لم ندعهم ^{الى}
 ما يزعمون فلا تقبلنا فيما يقولون رب لا تدرك على ^{الاد}
 من الكافرين ديارا وازداده بن اعرين روايتست كه
 كه بحضرت صادق عم گفت كه مردی از ولد عبد الله
 سنا به تقویض قائلست پس صادق عم گفت كه تقویض
 كه است گفت كه میگوید كه حق تعالی و علی الخلق كرد
 خلق خلائق را رجوع بر ایشان فرمود و حالا ایشان ^{خلق}

می کنند و بفرمود می دهند و می میرانند و زند می کنند
 پس فرمود که دروغ می گوید دشمن خدا هرگاه که عود کند
 او را بخوان بر او آیه که در سوره رعد است که ام جعلوا
 لله شركاء خلقوا كخلقة فتشابه الخلق عليهم قال الله
 خالق كل شيء وهو الواحد القهار پس من آنم در
 که دیده بر او خبر دادم قول معصوم را پس لال شد و ذکر
 حزن گفت و الله تع تقویض کرده بر پیغمبر خود مگر
 دین را فرموده که فما ایتکم الرسول فخذوه وما نهکم
 عنه فانتهوا و بعد رسول الله ص تقویض من و نهی
 هدای فرموده و نشانه مفوضه و غلاة آنست که اسناد
 بمشایخ و علمای خود میدهند که ایشان بتقصیر
 و نشانه جالیه از غلاة آنست که دعوی تجلی عبادت
 می کنند با آنکه در دین ایشان نماز نمی باشد و کل فر
 نمی باشد و عمر ایشان اینست که ولی خاص خلص

بنی و رسالت و یکی دیگر از علامه ایشان دعوی علی
 کیمیاست و نمیدانند الا دخل **باب درانهم در**
 اعتقاد در علویة قال الشيخ راج اعتقادنا فیهم انهم آل
 رسول الله ص و ان مودتهم واجبة لانها اجر الرسالة
 لقوله تع قل لا اسئلكم علیه اجرا الا المودة فی
 القربى **اولا بدانکه** فرقت میان آل و اهل بیت
 عتره طاهره کما روی الشیخ رضی فی الامالی قال حدثنا
 سعد بن عبد الله عن احمد بن محمد بن عیسی ^{عن الحسن}
 بن علی بن فضال عن علی بن ابی حمزة عن ابی بصیر ^{قال}
 قلت للصادق جعفر بن محمد علیهما السلام من آل محمد
 قال ذریته فقلت من اهل بیته قال الائمة الاوصیاء
 فقلت من عترته قال اصحاب العبا فقلت من ائمتهم
 المؤمنون الذین صدقوا بما جاء من عند الله عز وجل
 المتسکون بالثقلین الذین امروا بالتسکن بهما

كتاب الله وعترته اهل بيته الذين اذهب الله عنهم الرجس
 وطهرهم تطهيرا وهما الخليفةان على امته بعد رسول الله
 پس چون فرق نمودي ذرية علوي را در
 درگاه الله قدری تزلزلت بسيارست كما قيل كفى
 بفضل رسول الله انهم من لم يصل عليهم لا صلوة له يعني
 فضل آل محمد همین بس که هر کس صلوات برایشان نفرستد
 در نماز نماز او درست نیست و در قرآن مجید حق تعالی
 و داد ایشان را اجر و مزد بغيری کرده لقوله تعالی لا
 اسئلكم عليه اجرا الا المودة في القربى يعني بگوئي محمد
 که من از شما چیزی را اجر و مزد بر شما نمیخواهم الا
 و مودتی القربى من پس سوال کردند از رسول الله
 روحی فداه که ذوی القربى شما که داد ایشان اجر رسالت
 کیانند رسول الله ص فرمود که علي وفاطمة و اولادها پس
 باید که هر بنده که چشم شفاعت از بغير ص داشته باشد

اولاد علي وفاطمة عليهما السلام دوست دارد و علامه عليه
 در آخر کتاب قواعد وصیت بر پسر خود فخر العلماء
 کرده و در وصیت فرموده که بر تو باد مهر و عود
 ذرية علوي که الله تع و داد ایشان را اجر رسالت فرموده
 رسول ص در حق ایشان در حدیث نبوی مباغذ را
 رسانیدن که فرموده که اني شافع يوم القيمة لا رجعة
 ولو جاء ابن ذنوب هل الدنيا رجل نصر ذرتي ورجل بذل
 ناله لذرتي عند المصيق ورجل احب ذرتي بالقلب
 اللسان ورجل سعى في خواج ذرتي اذا طردوا وشرقا
 و هم علامه عليه السلام در قواعد وصیت فرموده فرموده
 که حضرة صادق جعفر بر محمد ص فرموده که اذا كان يوم
 القيمة نادى مناد من السماء ايها الخلائق انصتوا
 فان محمدا ص يكلمكم عن قضيت الخلق كلهم
 فيقول النبي ص فيقول يا معشر الخلق من كان له عندك

بدان منته و معروف فليتم حتى اكافيه فيقولون يا ابا تناسا
وامها تناسا واي يد واي منته واي معروف لتنازل اليك
والله والمعرف لله ولرسوله على جميع الخلايق فيقول
بلى من اوى احدا من اهل بيتي وبرهم او كساهم من عري
او اشبع جايهم فليتم حتى اكافيه فيقول انك
قد فعلوا ذلك فيا قى التذام من عند الله تع يا محمد
يا جبري جعلت مكافاة لهم اليك فاسكنهم في الجنة
حيث شئت فيسكنهم الوسيلا حيث لا يجيب عن محمد
واهل بيت محمد صلوات الله عليهم **ترجمه حديث اول**
انكر رسول الله ص روي فداه فرموده كه بدستی که من
شعاعت میکنم در روز قیامت چهار طایفه را
اگر چه کناه کل اهل دنیا این چهار طایفه کرده باشند
مردی که در دنیا یاری بر دزیر من کرده باشد و مردی
که مال خود را بدزیر من داده باشد در وقت قیامت و

که دوست دارد دزیر مرا بداند و زبان کردستی زبان
کافی نیست تا دل شریک زبان نشود و مردی که سعی
حاجت دزیر من کند در وقتی که مطر و دریا اند
باشند **ترجمه حديث ثانی** انك صادق عم و فرقة
که روز قیامت که شد کسی از آسمان ندا میکند که ای
خالق عرضات ساکت شوید و صدا نکنید که محمد
همراه شما حرف میگوید پس ساکت میشود و خالق
پس رسول الله روي فداه برخواست میفرماید که ای
خالق محشر هر کس را بر من دستي یا مني یا معروف یا
بر خیز تا من رسکانات او بدم و بداند که معرف
هر احسانیت که کسی کند نسبت بمنی بواسطه
رضای خدا پس مردم گویند که پدرها و مادرهای ما
فدای شما باد ای رسول خدا کدام دست و کدام
و کدام معروف ما را بر شما هست بلکه بداند و مشهور

خدا و رسول را بر خلاف حق هست و رسول خدا را
فداه میفرماید که چنین است اما هر کس که دنیا
با اهل بیت من میگوید کرده برهنه از ایشان تو
باشد یا که سینه از ایشان سیر کرده باشد یا احسا
با ایشان کرده باشد بر خیزد تا من مکافات عمل
اورا بدهم پس کسانی که در دنیا با اولاد رسول الله
اینها کرده اند بنیخیزند پس ندان جا نبخدا میسر
که ای محمد و ای دوست من مکافات ایشان من
بر تو حواله نمودم پس جاده در جنة ایشان هر جا
میخواهی پس رسول خدا ایشان در بهشت جایی
میدهد که میانه ایشان و رسول و آل رسول حجت
نیست حالا هر کس که اعتقاد بخدا و رسول خدا دارد
و حدیث را اعتقاد دارد با آل رسول و سادات
نمیکنند و بدانند که این حدیثی در ماده سادات

و از ذرعه ائمه اوصیا علیهم السلام بواسطه آنکه شان
ائمه اوصیا علیهم السلام زیاده از آنست که کسی که سینه
از ایشان سیر کند یا برهنه از ایشان پوشید کند
و وصیة علامه رضا و لد خود را بعد از گذشت ائمه اوصیا
بود و غیبت صاحب الامر و من در سن او ای اهل
هر سید علوی فاطمی که در دنیا باشد دارد کسی
تکویدا اهل بیتی که حفرة فرموده منحصر در ائمه اوصیا
خواهد بود که تا قیام قیامت هر کس از اولاد علی
فاطمه صلوات الله علیهم را بهم رسد داخلست درین
دلیل دیگر بر قدر و منزلت آل رسول ص آنکه حق تعالی
صدقه را برایشان حرام فرموده و خمس بجهة ایشان
مقرر نموده و خود را در خمس شریک فرموده تا ایشانرا
در کمتر خمس تنگی نباشد که و اعلموا انما غنمتم من
شیء فان لله خمسة و للرسول و لذي القربى و للیتام

والساکین الى اخره لا یر وجه قریب و متره ناده از این
باشند ال رسول را که نماز کسی که صلوات بر رسول و آل
اقتضایست و نیست و مایون ملعون در مشاهده
که بسیار علمای و خدایان و حضرت رضا علیه السلام میشد
در سال رسول که ال کیت بعد از آنکه رضا علیه الصلو
السلام با ولسکه ثابت فرمود که ال رسول و لا در سو
و کسانند که کالج و خدای ایشان بر رسول الله روج
فداه حرامست گفت که یا ای الحسن خدای تع و در آن
مجید ال رسول را یاد می فرموده یا نه حضرت رضا و
فداه فرمودند که بلی در آنجا که یا ایها الذین امنوا صلوا
علیه و تسلیما امر صلوات و سلام بر پیغمبر و کشت
از رسول الله بر سیدند که صلوات بر شما چه طور فرستیم
رسول الله ص فرمودند که بکنید که اللهم صل علی محمد
آل محمد کافضل ما صلیت علی ابرهیم و آل ابرهیم مایون گفت

که من چیزی میخواهم که در قرآن باسم ال محمد باشد رضا
صلوات الله علیه روی بر علمای خدایان فرمود گفت که
شما این را چه طور تفسیر نموده اند ایشان در جواب گفتند
که به طریق که تفسیر شود مراد در این رسول الله ص
بود بواسطه آنکه اگر گوئیم که این مراد یا سید آمدن
است و اگر گوئیم یا انسان مدعاست عین انسان و
عین رسول خداست پس رضا عمر روی بر مایون
کرده فرمود که بکنی تع و در آن سال بر ال محمد فرستاد
در آنجا که فرموده که سلام علی ال یا سپین پس مایون
مردود و علمای و حضرات مجلس هر یک را دیگر بر فضل رضا
اعترافت نمودند پس هر کس که چشم شفاعت از رسول الله
و امیر المؤمنین علیهما صلوات الله و آله دارد ال رسول و آل
امیر المؤمنین و فاطمه علیهم السلام نیکی و احسان کرده ایشانرا
از اوها تر نمیکنند زیرا که هر کس کند از نیکی و ک

میرسد و در روز انظار نقل نموده که در بین جمعی سادات
 بنی حسن بودند که از ایشان ساول نامی را با در دست
 میشد و عاملی که پادشاه زیان با بخاوستادار ساول
 سادات از رده شده بر پادشاه نوشت که اگر سادات
 حسن را از بین اخراج نکنی ملک تو آرام نخواهد گشت
 اتفاقا شب زهره رهن و خیر النساء صلوات الله علیها
 در خواب دیده که آمد و سلام بر حضرت فاطمه کرد و
 فاطمه روی از او کرد و ایندی بویا مشام شد گفت که
 یا سیده النساء چرا روی از من کردی دیدی و حال
 مرا از شیعه و معتقدین شما و اهل بیت شما ام فاطمه
 فرمود که مگر آنچه در نامه پادشاه نوشته فراموش کرده
 او در جواب گفت که یا سیده النساء بر شما ظاهر است
 که ایشان ساول خوب نمی نمایند حضرت بتول عذرا
 در بخا فرمودند که پدر من و شوهر من و من و اولاد ^{معصومین}

من شفاعت کل خلق میتوانم کرد شفاعت اولاد خود
 نمیتوانم کرد و اگر از ایشان بدی واقع شود بن خدا
 جز آنکه شیعه اهانت کنند ایشان را پس هر کس که آنها
 بخدا و رسول و روز جزا دارد در مقام از اسناد است
 اهانت و اخلاف ایشان نمیشود بواسطه آنکه بی غلظت
 بر بتول عذرا میرسد و از رده میشود و رسول الله
 فرموده که فاطمه بضعتی من اذا هافت اذانی من
 غاضبها فقد غاضبني ومن سبها فقد سبني و نفوذ
 بالله از آنکه فاطمه را از کسی از رده شود و غضوب ^{رکب}
 شود که غضب رسول صم متحمل میشود و غضب خدا را
 باعث میشود که اگر نه و خدا الله غضب الهی قلیلی ^{شود} تخلف
 عالمی بر آتش قهس و سوخته میشود و یقین که هر کس
 اعتقاد بآنچه ذکر شد دارد تراکادب بال رسول
 نمیکند و ملائحتین ^{شیطان} و بدین را با آنکه ایمان ایشان را

برده بجزد یا رجه نسبی که کسی بر سر خود ضرب کند در
 ایشان کمال احترام او را می کشند و هیچی نه حجت کسی که
 شیعه باشد و دعا از آل رسول ص مثل سنی نشود پس شیعه
 باید که صد مثل سنی از آل رسول کند و بداند که ای قُل
 لَا اسئَلُکُمْ عَلَیْ جُرْأَدِیْلَیْسْتُمْ بِحَیْأَیْمَانِ عَلَیْ فَاطِمَہ
 وَتَحْقِیْقُ کَخَدَیْ وَهَادِغَیْرِ مَوْسَمِیْنَ بِرِیْضِ غَیْرِ مَآ
 وَما تحقیق این مطالب در کتاب مرا هم از علویان نموده
 و هر کس که دشمنی کند که از انبیا و آل رسول ص
 باشد تحقیق که در نسب و شک هست و هیچ ^{نیست} الشب
 و بداند که محسن آل رسول الله ص ضعف ثوابت و
 آل رسول ص ضعف عقابست و اعتقاد حق اینست
 و بعضی ایشان اکتفا بعضی اندلقلوهم حین نظر الی بنی
 ابی طالب علی و جعفر طیار بنی امیّ بنی کنینا و بنی کنینا
 اینست اعتقاد ما در باب اول و رسول الله و ولای جلال کسی

که از او دایم از ارباب اولاد رسول ص رسد و بواسطه اولاد
 و ذخارف دینی و مناصب فائیه عدل و بال رسول
 اولاد رسول ص کند حق تعالی مؤمنین را از معاندن بال
 رسول ص مصون دارد **باب سیزدهم** در اعتقاد
 ظالمین بدانکه اعتقاد ما در ماده ظالمین اینست که
 ایشان ملعونند و بر آیه از ایشان واجبست قال الله
 وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أُولَئِكَ يُعَذِّبُهُ
 عَلَی رَبِّهِمْ و یقول الا شهاد هو لا الذین کذبوا علی ربهم
 الا لعنة الله علی الظالمین الذین یضلّون عن سبیل
 الله و یغوونها عوجًا و هم بالآخره هم کافرون و ابن
 رضی در تفسیر این آیه نقل فرموده که مراد درین مواضع علی
 ابن ابی طالب است روحی فداه و ائمه علیهم السلام و در کتاب
 خداداد امام است امام عدل و امام ضالّه لقوله تع و
 ائمه یدعون الی التار و یوم القیمه لا ینصرون و ابغضناهم

فِي هَذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً وَيَوْمَ الْقِيَمَةِ هُمْ مِنَ الْمَقْبُوحِينَ
 وَوَقَى كَذَلِكَ لِأَمْصِيبِينَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً
 نَازِلٌ شَدِيدٌ رَسُولٌ صَمٌّ فَرَمُودٌ كَرِهَ مِنْ ظُلْمٍ عَلَيَّاهُ مُتَعَدٍّ
 هَذَا بَعْدَ وَفَاتِي فَكَانَ مَجْدُ بَنِي وَنَبُوءَةُ الْأَنْبِيَاءِ
 قَبْلِي وَمَنْ تَوَلَّى ظَالِمًا فَهُوَ ظَالِمٌ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى يَا أَيُّهَا
 الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْبَاطِلَ وَأَخْوَانَكُمْ أَوْلِيَاءَ إِنَّ
 اسْتَحْبَبُوا الْكُفْرَ عَلَى الْإِيمَانِ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَاوْلَاكُمْ
 هُمْ الظَّالِمُونَ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَاوْلَاهُمْ هُمْ إِلَى الْخُرْجِ
 وَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَوَلَّوْا قَوْمًا
 غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ
 بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ قَالَ
 اللَّهُ تَعَالَى وَلَا تَرْكَبُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَمَا تَسْكُمُ النَّارَ الْآخِرَةَ
 وَبِأَنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ وَضَعُ جَزِيرَتٍ فِي رِجْلِكُمْ وَضَعُ أَنْ لَيْسَ
 كَرِهِي كُنْدًا مَامَتِ رَأُو أَمَامَ نَبَا شَدَا وَظَالَمٌ وَبَلَعُوا

وَهَرَكْسَ غَيْرِ أَمَامِ رَأُو أَمَامَ دَانْدَا وَظَالَمٌ وَبَلَعُوا
 هَرَكْسَ كَرِهِي نَبَا شَدَا وَبَلَعُوا دَانْدَا وَظَالَمٌ وَبَلَعُوا
 كُنْدًا كَرِهِي مَجْتَهِدٌ وَنَابِ مَامَتِ رَأُو هَرَكْسَ
 دَارِدُو قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَمٌّ مَرَجِدٌ عَلَيَّاهُ مَامَتِ بَعْدِي
 جَحْدُ بَنِي وَمِنْ جَحْدُ بَنِي فَقَدْ جَحْدُ اللَّهُ رُسُلَهُ
 وَقَالَ النَّبِيُّ صَمٌّ أَنْتَ الْمَظْلُومُ بَعْدِي مِنْ ظُلْمِكَ فَقَدْ
 ظَلَمْتَنِي وَمِنْ أَنْصَلَ فَقَدْ أَنْصَفْتَنِي وَمِنْ جَحْدُكَ فَقَدْ
 وَمِنْ وَالَا فَقَدْ وَالَا بَنِي وَمِنْ عَادَاكَ فَقَدْ عَادَا بَنِي
 وَمِنْ اطَاعَاكَ فَقَدْ اطَاعَا بَنِي وَمِنْ عَصَاكَ فَقَدْ عَصَا
 وَاعْتَقَادَا أَنْتَ كَرِهِي كَرِهِي أَنْكَارُ أَمَامَتِ عَلِيِّ بْنِ الْحَبِيبِ
 طَالِبُ رُوحِي فَدَاهُ كُنْدًا وَأَنْكَارُ أَمَامَتِ أَوْصِيَاءِ عَشْرَةِ
 وَلَدَاوَعْمُ كُنْدًا بِمَثَلِ أَنْتَ كَرِهِي رُسُولُ اللَّهِ صَمٌّ كُلِّ
 أَنْبِيَاءِ كَرِهِي وَاعْتَقَادَا أَنْتَ كَرِهِي كَرِهِي أَنْكَارُ أَمَامَتِ
 الْمُؤْمِنِينَ رُوحِي فَدَاهُ كُنْدًا وَأَنْكَارُ وَاحِدِي أَنْبِيَاءِ

امام کند بمنزله اقرار بجهت انبیا و انکار محمد ص
 وقال الصادق ع المنكر لا خزاك المنكر لا ولنا قال
 النبي ص الائمة مر بعدى اثني عشر ولهم علي واخوهم
 مهدي القايم طاعتهم طاعتى ومعصيتهم معصيتى
 انكر واحدا منهم فقد انكر فى وضادق ع فرموده كه
 هر كس شك در كفر عداي ما و ظالمين در حق ما كند
 او كافراست و امير المؤمنين روى و ارواح والدي فدا
 فرمودند كه من دائما مظلوم بوده ام از روزي كه مادر
 زائيدن حقى انكه عقيل برادر من در دجتم بهم رسانيد
 گفت كه مرا مكناريد كه علي ملاقات كنم كه او مرا ملاقات
 نمود در دجتم نداستم و آنچه بحرر ساله مرا بخر به شدند
 در مظلوم بودن يافته ام كه هزار يك آن در زمان حصول ام
 نيافته ام و هر كس كه رنجي با خدا بهم رساند و بر او ظلمى
 ظالمى واقع شود در وجدان خود اين معني را مي بايد و اما



ما در قاتل مرتضى علي والدي فداه آنست كه رسول الله
 فرموده كه هر كس علي را بكشد مرا كشته و هر كس محاربه را
 كند محاربه با من كرده و هر كس محاربه با من كند محاربه با
 خدا كرده وقال علي فاطمه والحسن والحسين عليهم السلام
 ان احب لمن حاربكم و سلم لمن سلككم و اما اعتقاد ما در
 عليها السلام اينست كه اوسيدن نساء عالمياست از
 اولين و اخيرين والله سبحانه و تعالي بغضب فاطمه ع
 ميشود و برضاي فاطمه ع راضي ميشود و اعتقاد ما
 كه او رحلت فرمود و از دنيا پيرون رفت در خالقى كه
 بود بر ظالمين و غاصبين حتى اقول و لا نامدار و ما
 ميراث او و رسول الله ص در حق او فرموده كه فاطمه
 مني و هي الروح التي بين جنبتى يسوفى ما اساء هاق
 ما يسرها و فاطمه بضعة مني من اذا لها فقد اذاني
 غاصبها فقد غاصبني و من سبها فقد سبني پس واي و

وای بر حال کسی که ظلم بر سید نساء عالمیان کرده باشد
و فاطمه را و خشمناک رفته باشد اللهم لعن ظلمه
محمد آل محمد لعنا کبیرا لا یحصله الا علیک و اعتقاد در
باب قاتلان انبیا و ائمه هدی عم اینست که ایشان کفار
مشرک و مخلد در آتش جهنمند و خدا هرگز رحم بر ایشان
نمیزد باید لقوله تع ان الله لا یغفران لیشک بقره
دون ذلك لم یثب و هر کس غیر این عقیده دارد از دین
ما نیست و اما ابا و رسول الله ص و امیر المؤمنین اعتقا
ما نیست که ایشان مسلمون اند از ادم تا عبد الله و
رسول الله ص و ابوطالب و امیر المؤمنین عم و از ابو
طالب مرویست که گفته **نظم** و بالغیب ما و قد کان
قوما یصلون للاصنام قبل محمد و امنه خاتون مادر
رسول الله ص و فاطمه بنت اسد مادر امیر المؤمنین عم
بودند و قال النبی ص خرجت من کاح من لدن ادم و

وصی و حجة عبد المطلب ابوطالب بود و هر کس غیر این
اعتقاد در ابا و رسول و امیر المؤمنین علیهما السلام دارد
از دین ما خارجست **باب چهارم در اعتقاد در**
قال الشيخ اعتقادنا فی التقیة انها واجبة من کما کان
کمن ترک الصلوة که ترک تقیة و ترک صلوة یک حال دار
و مرویست که شخصی بخدمت صادق آمد گفت که یا بن
رسول الله من دیدم یک مرد را که در مسجد بود و دشمنان
شمارا نام میبرد و لعن میکرد صادق ص فرمود که لعنت
باد او و راجع برین داشته است که تعریض ما کرده و در
مجد است که لا تسبوا الذین یلحقون من دون الله
الله عدوا بغیر علم و حضرت حسن علیه السلام در تفسیر این
فرمودند که سب ایشان مکیند که سب شما میکنند
فرمودند که من سب ولایت قدس سب الله و رسول الله ص
که یا علی من سبک فقد سبنی و من سبوق فقد سب الله

صادق عم فرمود در تقیه که لا یجوز دفعها الی الخبیث
 الغایرف من ترکها قبل خروجه فقد خرج عن دین ^{الله}
 و دیر الإمامة و خالف الله و رسوله و الأئمة علیهم السلام
 و اما دشمنی اعدای ائمه هدی و تبری از ایشان چند
 ایمانست که هر کس دشمنی اعدای آل رسول و غاصبین
 حقوق ایشان بداند و تبری از ایشان در دل ^{نکند}
 ایمان او صحیح نیست و ایمان ندارد و از حضرة صادق عم
 معنی این آن است که هر کس عند الله انتم که پرسیدند
 فرمودند که اعمالکم بالتقیة پس هر کس تقیه بدین کند
 در پیش خدا گناهی نخواهد بود و قال الله تعالی انهم
 عن الذین لم یقاتلوا فی الدین ولم یخرجوا من دیارهم
 ان تبرؤم و تقسطوا الیهم ان الله یحب المقسطین اما
 ینهلکم الله عن الذین قاتلوا فی الدین و اخرجوا
 من دیارهم و ظاهرا علی اخرجکم ان قتلوا و من قتلوا

فاولئک هم الظالمون و صادق عم فرموده اند که من
 مسجد شریفم که کسی مراد شمام میباید پس من از او
 خود را در پناهی گرفتیم که مراد نیست و قال الصادق
 خالکوا الناس بالمراسیة و خالفوا هم بالحدیث ما دامت
 المرأة صبا نیده من ادکة تزن من خود و سال خود را کم
 و کوجان میخواند شما با مخالفین خلطه بکنید و بد
 باطن خلاف ایشان کنید و عمل بطور ایشان مکنید
 مدعا یافت که چون هر کس نیست کم زن سال خود را
 کوجان بخواند شما نیز هر کس این روش را ترویج ^{نکند}
 و قال الصادق عم الرایع المؤمن شریک مع المنافق
 فی دارة عبادة و قال الصادق عم من صلی معهم فی
 الصف الاول فکانما صلی مع رسول الله ص فی الصف
 الاول و قال هم عوف و امرضاهم و اشهدوا جنانهم و
 فی مساجد هم و قال کونوا نارا نیا و لا تكونوا نارا

که همراه ایشان بجهت طلب هر که مداران کنند نمی بدارد
 پس دوست ائمه انکس باشد که کسی با تحریک بعد از ایشان
 نمی کند و قال صرح الله امرأه احبنا الى الناس ولم يفضنا
 اليهم و کسی در خدمت صادق عم ذکر قصاصون کرد حضرت
 فرمود که لعنهم الله یشنعون علينا و ان صادق عم سوال
 کردند که ای احلال هست که کسی گوش بکلام قصاص کند
 فرمود که هر کس گوش بکلام کسی کند عبادۀ انکس کرده
 حالا اکی متکلم کلام حق گوید عبادۀ حق کرده و اگر کلام
 او را بلیس باشد عبادۀ ابلیس نموده و سوال از کرمی
 و الشعر آتیعه الغاوون کردند صادق عم گفت
 هم القصاصون و بدانکه قصاص آنها اند که اقرار به ائمه
 هدی بسته چیزها که ائمه را خبر از آن نیست نسبت
 از باب دوستی میدهند و حکایا اختراع مینمایند و اشعار
 باطل میگویند و خزان شیعه را عبادۀ از ایشان دانسته اند

و برقی این بر سید اند که اقرا بعضی بین کفر است و
 حال ایشان نزدیک بحال غلات و بدانکه ائمه هدی
 صاحب مجازات و کراماتند و هر خرف غادی که از ایشان
 تبع خواهند بجهت ایشان میشود و بر دست ایشان هر امر
 غریبی که خواهند ظاهر میشود اما انچه ایشان نکرد
 و نگفته باشند بر ایشان اقرا نمیتوان کرد و مجتاض
 اسناد ائمه و صحیح ایشان کفر است اقزای مجرۀ که ایشان
 نموده باشند نام بر ایشان ندانست و قال النبی ص من
 اتی زابدا عتر یوقره فقد معی فی مدم الاسلام و هر کس
 خلافت میکند در بعض امور دین همچنانست که خلافت
 ما کرده در کل امور دین و بدانکه شیعه علی عم یعنی بر
 علی عم و هر کس قدم در جای قدم امیر المؤمنین و ائمه دین
 صافات الله و سلام علیهم اجمعین نهاده او را اطلاق اسم
 شیعه صحیح است و الا او را شیعه نمیتوان گفت و شخصی گفت

که ما بعضی مردم را می بینیم باین رسول الله که از ایشان اعمال
 غیر شرع و غیر مسیحتی و دعوی تشیع می نمایند معصوم
 فرمود که ایشانرا شیعه سما میگوید ایشان موالی اند
 شیعه آنست که قدم بر قدم ما رود **باب پانزدهم در**
 اعتقاد در ائمه اربع و اندا در اربع ابوبکر و عمر و عثمان
 و معاویه اند اعتقاد ما اینست که بر ائمه از ایشان ^{جست}
 و از شیاع ایشان و اتباع ایشان تبری و دوری ^{جست}
 و ایشان شر خاکی خدا نیستند و اقرار با الوهیت واجب ^{الوجود}
 و نبوة انبیا و وضایب ائمه هدی درست نیست الا
 بابر ائمه ایشان **باب شانزدهم در اعتقاد در کاتبین**
 اینست که بنده از بنده های خدا نیست الا که دو ملک
 او را مؤکلت که جمیع اعمال او را می نویسد اما هر که
 در دل آورد که نیکویی کند برویک حسنه می نویسد
 اگر نکند و اگر بکند ده حسنه می نویسد و اگر در دل آورد

که سینه بکند نمی نویسد تا نکند و بعد از آن که
 یک سینه می نویسد و دو ملک می نویسد هر چه
 بدن میکند حتی نفسی که در خاکستر مد می نویسد
 قال الله تعالی ان علیکم لحاظظین نقلت که حضرت امیر
 المؤمنین ع کذشت بر یک مردی که کلام فضول از ^{صادر}
 میشد امیر المؤمنین ع فرمود که یا فلان ائمه تمسکی
 علی ملکیک کتابا الی ربک فتکلم بما یعینک و دع ما
 لا یعینک هر چه بگاریت نمی آید مگو و امیر المؤمنین ع
 فرمود که لا یزال الرجل المسلم یکتب محسنا ما دام ساکنا
 فاذا نکلم کتب اما محسنا و اما مسیئا یعنی تا کسی ساکت
 باشد او را محسن می نویسد و اما متکلم که شده
 او را محسن می نویسد یا مسی که هر چه گوید آن ^{حسانات}
 میشود و موضع ملکان رقیق است صاحبین
 می نویسند و صاحبینا رقیقات می نویسند و دو ملک

روز اعمال روز دایمی نویسد و در ملک شایع است
می نویسد و عرویت که امیر المؤمنین علیه السلام داخل خلا
که می شدند امر میفرمودند ملکها را که دور شوید
از من که من کاری نمیکنم تا بشما باز ایتم **باب هفتم**
در عدل اعتقاد ما در عدل آنست که الله تعالی امر کرده
ما را بعدل و اما با ما عمل بما فوق میکند یعنی تقضد
و دالت برین قوله تعالی **مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَثَافَاتٍ**
وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا خَيْرَ لَآئِلَآءٍ لَهُمْ وَلَا يَظُنُّونَ
باب هشتم در اعتقاد در استطاعت بدانکه
اعتقاد ما در استطاعت مطابق قول موسی ابن جعفر است
عنه **قال** لم أكن العبد مستطيعا قال نعم بعد ذلك
خصا ان يكون خلى الترتيب صحيح الجسم سليم الجوارح له
سبب واراد من الله تعالی فاذا تمت هذا فهو مستطيع فبقيد
له مثل اي شيء فقال يكون له جل خلى الترتيب صحيح الجسم

الجوارح لا يقدر ان ينفذ الا ان يرى اجرة فاذا وجد
المرأة فانما ان يعصم فيمنع كما امتنع يوسف ع واما ان
يخلى بينه وبينها فيزني فهو زان ولم يطع الله باكره
ولم يعصيه بغلبة مراد كزني مستطيع است هرگاه
که او را مانعی نباشد و بدن او صحیح باشد و جوارح او
سالم باشد و قدرة بر معصیت داشته باشد مثل
آنکه زنی بدست او در حال عدم موانع افتد حالا
که در ذلك يوسف ع زنا کند و قادرست که بکند
زانی باشد پس درین صورت اگر زنا بکند کسی اگرچه
او نکرده که زنا بکند و اگر نکند کسی منع او نکرده که
و سؤال کردند از صادق ع ان معنی قول حق تعالی و قد
كانوا يدعون الى السجود وهم سالمون قال مستطيعون
لاخذنا امرنا به و الترتيب لنا هو اعند و بذلك ابتلوا
که با استطاعت متبلا میشود که قدرة و استطاعت دارد

که امر را بعمل آورد و نهی را ترک کند هرگاه نکند مثلاً
 و حضرت ابو جعفر با قرعه فرموده که در توره مکتوب است
 که حق تعالی فرموده که یا موسی اینی خلقتک و اصطفتک
 و قوتک و امرتک بطاعتی و نهیتک عن معصیتی
 فان اطعنی امتک علی طاعتی و ان عصیتنی ^{اعتک}
 علی معصیتی ولی المنه علیک فی طاعتک و لی الحجة
 علیک فی معصیتک پس هرگاه خدای عزوجل خلقت
 اینکس کند و در معصیت مدد نکند یقین است که
 اگر اینکس طاعت کند منت بر اینکس دارد که قدرة
 طاعت داده و اجابت اینکس کرده و اگر کسی معصیت
 حجت دارد که من نهی کرده و مدد نکند چه جر معصیت
 کردی **باب نوزدهم** در اعتقاد در بدایه ^{بدا}
 ابداء و ابداع و سر کردن و پیدا آوردن چیزهاست که هرگز
 نبوده که خاص خداست و دیگر را احد نیست و هو ^{بودن}

و یعید و ابو جعفر با قرعه فرموده که اعتقاد یهود
 که حق تعالی فارغ از امور شد که هر امر که کردنی بوده
 و شدنی بوده همه را خدا نازل کرده و حالا فارغ شد
 دیگر امری سر نمیکنند و اعتقاد ما اینست که حق تعالی
 کل یوم هو فی شان یخلق و یرزق و یفعل ما یشاء
 و یحو الله ما یشاء و ثبت و عندہ ام الكتاب و محو
 نمیکند الا آنچه بوده و اثبات نمیکند الا آنچه نبوده
 و این نیست بدامثل قول یهود و اتباع ایشان از
 اهل اهویه باطله مختلفه و قال الصادق ^{بعث}
 الله نبیا قط حتی یاخذ علی الاقرار بالعبودية و یرفع
 الالنادوان الله تعالی یقدم ما یشاء و یؤخر ما یشاء
 و ینسخ الشرائع و الاحکام بشریة نبیاته و ینسخ الکتب ^{بالقرآن}
 من ذلك و هر چه خدا کرده و میکند و خواهد کرد همه را
 علم از او دارد و قال الصادق ع من زعم ان الله تعالی ^{بشئ}

بدانند امة فقه و علم را کافر که هر کس را عقیده این باشد
 که خدا کاری میکند که ندانست بار او را کافر است اما
 قول صادق علیه السلام که فرموده که ما ابداء الله بشیء و کما بدانی استعجل
 ابی و الامانة عزاد ما ظهرا لله آمدن یعنی ظاهر کرد خدا
 امر را همچنانچه ظاهر کرد و علم امامت اسمعیل و کما بدانی استعجل
 حیوة من میرانید تا که رفع فساد مفسدین که او را امام
 میخوانند بشود و آنکه فرموده ما ابداء الله بشیء و کما بدانی استعجل
 معنی از آنست که هیچکس چیزی را هرگز نکرده باشد این قسم
 مکالمات و کلام است که باعتبار حسن قضیه
 اکثریت شعار و نه شدن که تکلیفین حد کلامها مکمل
 نمایند **باب بیستم** در نفی اجل بدانکه بار
 اعتقاد اینست که اجل در الله تعالی منتهی عند است و
 بدینیکشد و سوال کردند از صادق علیه السلام از قول الله عز وجل
 وان الی ربنا المصیری که چه معنی دارد فرمود که وقتی که کلام

منتهی بخدا شد و دیگر شاکست شویید و فرمود که ای فرزندان
 آدم اگر دل شما را مرغی بخورد و سیر نمیشود و اگر چشم
 شما را با سوراخ سوزن برابر کنند و یا دانی ندارد و میخواهد
 که با این حال ملکوت سموات و ارض را در آن کند
 اگر راست میگویند این اقواب این خلقت است از خلا
 خدا چشم خود را از او مملو کنید اگر میخواهید و همچنین
 جدل در امور دین منتهی عند است و امیر المؤمنین علیه السلام
 قد فرموده که من طلب الدین بالجدل تنزید و قال
 الصادق علیه السلام احباب الکلام و یخو المسلمون ان
 المسلمین هم الغیبا پر احتجاج همراه مخالفین بقول الله
 هدی یا بمعنی کلام ایشان بر هر کس قدرة براحتان کلام
 دارد و قوه بحث دارد خوبست و هر کس که تاب بحث ندارد
 پس بر و محظوظ و محرم است و صادق علیه السلام فرموده که حجاب
 الناس بکلامی فان حاکم کتانا الحجج لا انتم که کلام

من بر هر حجت است و اگر کسی بر کلام من حجت ببرد حجت
 گرفته نزد شما مراد که حجت بر معصوم نمیتوان گرفت و قول
 او بر هر کس حجت است و صادق است و فرمود که کلام من حجت گفتن
 بهتر است که سکوت بر باطل و اما معجزه و کرامات با اعتقاد
 ما حقیقت و انبیا و ائمه و اولیا و ائمه و صلحا و کرامتی با
 منبأ باشد که از ایشان خوارق عادات رخ نمایند نیست
 و خصوصیت با نبی است و کسی نکند که پس چه فست
 میان نبی و امام و عبد صالح و هرگاه از هر معجزه و کرامت
 ظاهر شود دعوی نبوة و امامت از هر مسموع خواهد
 زیرا که تا کسی را کمال ربط با خدا و توحید نباشد از خوارق
 عاده ظاهر نمیشود و کسی که دعوی نبوة کند بعد از رسول الله
 ص کاف خواهد بود و کسی که امام نباشد و دعوی امامت
 کند البته ظالمست و ملعون و کفر و ظلم را با کرامات
 معجزه محالست که جمع نمایند پس کرامات و اولیا و صلحا

و ظهور آن بر لطافت ربست و بر قال اکثر الاشاعره **ربست**
 در اعتقاد در لوح و قلم قال الشيخ انما
 ملکان که لوح و قلم دو ملکند و اما اعتقاد ما در کتب
 آنست که در لوح و قلم جمیع خلقت که غیر عن شان است
 و زمین و هر چیز خدای تعالی خلق فرموده هر چه در شک
 کرمی است و کرمی را نوع دیگر تاویل نموده اند و گفته
 اند در کرمی علمست و قوله تع و سع کرمیة السموات
 الارض یعنی و سع علم و اعتقاد ما آنست که عرش
 کل خلق سبحا الکنی کرده و عرش را نوعی دیگر تاویل
 کرده اند که عرش علمست و پرسیدند از خضره صادق
 عم از قول الله که الرحمن علی العرش استوی فرمود که
 بعرض چیزی نزدیکتر نیست و نسبت کل اشیا با عرض
 مساویت و بلا آنکه جاسق سوال کرد از سید الوصیین
 مولانا امیر المؤمنین روحی فداء که خبری که عرش خدا را بر

یا خدا عرش را بر داشت پس میرا مؤمنین هم جواب
فرمود که الله تعالی بر داشت عرش و اسماءها و زمین و
در اسمان و زمین است لقوله تعالی ان الله یسکون
والارضین تزولا ولینزالنا ان اسکنهما من احدین
بعده انما کان حالنا غفولاً پس جالبی گفت که شما فرمودید
که خدا حامل عرش و سموات و مافوق است پس خبر ده ما
از این و بجز عرش زبک فوقه هر یوم صد ثمانیه پس سید
الافاضیه فرمود که الله سبحانه و تعالی خلق کرده عرش را از
چهار رنگ یکتا و سرخست که از آن سرخ شدن هر شیئی
یکتور سبز است که از آن سبز شد هر شیئی و یکتور
که از آن زرد شد هر شیئی و یکتور سفید است که از
آن سفید شد هر شیئی و آن عرش که از این داشته
و حمل آن کرده اند هست کس عرش علم خداست و این
نور است از غلظت او پس بعظمت او نور او پناست و کمال

مؤمنین و بعظمت او نور منکرا و نید جاهلین و
نور او طلب سبیل با و می نمایند هر کس که در آسمان و زمین
با اعمال مختلفه و ادیان مشتهر پس هر چه داشته شده
خدا برداشته بنور خود و عظمت خود و قدرت خود که
کس را استطاعت نیست از برای نفس خود فایده یا
ضرری یا حیایا یا منافی و نه نشوری پس کل اشیا محمولند
و خدا حامل و مسلک اسماءها و زمین که زایل نشوند
احاطه کرده هر دور را و است زندگانی و حیوة هنر
و نور هر چیز و سبحانه و تعالی عما یقول الظالمون علواً
بکبر این جالبی گفت که خبر ده ما را که خدا در کجا است
پس فرمود باب مدینه علم رسول روحی فدا که خدا در
ایضا است و بالاس و یانین است و احاطه ناکرده و
ناست و نایکون من بخوی الماده الا و هو باهم و لا
خمسة اذا هو شاد هم و لا ادنی من ذلك و لا اکثر الا هم

اینها کاناوا و کرسی محیطست سمانها را و زمین را و جهه
 در آنهاست و هر چه در تحت آشی است و اینست که
 فرموده که وسیع کرسیه السموات و الارض و لا یؤد
 حقتهم ما و هو العلی العظیم مراد که بر خدا شاکست
 نگاه داشتن کرسی را و ما فی الکرسی را و است اعلی
 و علی از انجا اسناد با و کتد و عظیم و اعظم و اما انها
 که عرش علم را حمل کرده اند چهار کس اند از اولین
 چهار کس اند از آخرین چهار را ولین نوح و ابریم و موسی
 و عیسی و چهار آخرین رسولان الله صم و امیر المؤمنین و
 حسن و حسین علیهم صلوات الله و جهار ملک کرسی
 برداشته یکی بصورته بنی آدم است و طلب رزق و حقه
 بجهت اولاد بنی آدم میکند و یکی بصورته خرویس است
 طلب رزق بجهت طیور میکند و یکی بصورته شیر است
 طلب رزق بجهت سباع میکند و یکی بصورته کاه است و

طلب رزق بجهت بهایر میکند و آن ملک بصورت کاه
 همارست و بدانکه از تاریخی که بنی اسرائیل کو ساله سال
 سجد به الوهیه نمودند تا حال و انقضای عالم آن ملک
 بصورت کاه از شرم که شبیه و سجد جمعی شده سن
 افکند و سن بالا نمیکنند و اما عرش حامل عالم را بر
 هشت کس از ملائکه که هر یکی هشت چشم دارد
 جشمی مساوی و مطابق دنیا این بود اعتقاد ما از
 ائمه هدی و الا کجا امثال ما را خلق ضعیف کرد
 که حرف از عالم ملکوت گوئیم **باب هشت و یکم** در
 اعتقاد در نفوس و ادواح بدانکه اعتقاد ما بقول شیخ
 علیه السلام آنست که نفوس آن ارواحیست که زندگانی
 و حیوة با آنست و اول خلقی که خدا کرده آنست لقول النبی
 صم اول ما بدع الله سبحانه فی النفوس المقدسة المطهرة
 فانطقها الله بتوحید و خلق بعد ذلك سایر خلقة و

اعتقاد ما در ارواح اینست که فانی نمیشود لقوله
ما خلقتهم للفناء با خلقتهم للبقاء و موت و مرگ مشتمل
نمیشود نفوس را سکر از داری بداری و اعتقاد ما
آنست که نفوس دوزمین غریبند و در دنیا در زندانند
و از بدن روح که جدا شد بعضی آن باقیست و منعم است
بغیر از بدن و بعضی آن معذبست بعد از الهی تا وقتی که
خدای تع ذکر باره ایشان را بر بدنهای رد کند و عیسی
هر که گفت بجوارین که حق آنست که بر آسمان عروج
مکرم چندی که از آسمان نزول کرده و فیما نظر لصدق
معراج النبوی صم مع البدن و عروج ادریس و عروج
مع البدن فان قیل ان عروجهم مع البدن عروج
ارضاء الله الی السماء و ما یکنون خالدين فیها بل
یتربون و عروجهم ما کان من عند تقسم و عروج
لبساطها کانت من عند تقسمها فوجه و هر چه از نفوس

عروج به عالم ملکوت نکند باقی می ماند در عالم و بر این
از آنست که جنت در جاست و دوزخ در کاست و حق
فرموده که تعرج الملائکه و الروح و فرموده که ان
فی جنات و هم فی مقعد صدق عند ملک مقدر
و حق فرموده که ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله
امواتا بل حیاء عند ربهم و قوله ولا تقولوا لمن
فی سبیل الله امواتا و آیات مشهوره دلالت دارد
بر بقای ارواح و عروج روح و رسول الله روحی فدا
که الارواح جنود مجتهدة فما تقار فقامتها ایتلف و
تتاکر منها الخلف و صادق عم فرموده که الله تع ترا
عقد برادر و بسته در میان ارواح قبل از خلق بدن
بد و هزار سال و وقتی که قایل آل محمد ظهور فرمود
برادری که در اظله برادر شد میراث می برد و برادر
مادری محروم میشود و محمد رساله را درین باب

بخاطر رسیدن که دفع توهم کنی که توهم کنند که احکام شرع
بعضی به متغیر خواهد شد کرده و آن اینست که میگوئیم
که ظهور و تافت روحی فداه که شد کل خلق عالم در کربه میشود
یا مسلم اند یا کافر و بسیار که باحالا باشند که در دنیا
اهل اسلام و ظاهر الاسلام باشند و امیران و ائمه
مسلم بر او دهیم و در آن وقت حال کسی مستور نمی ماند
هر کس مسلم باشد میبرد و اگر چه دود باشد و هر کس
مسلم نباشد ممنوع خواهد شد و دفع توهم این بخیر
کردیم که کسی نکند که احکام رسول الله و قرآن تغییر خواهد
شد و الله اعلم و صادق عمده فرموده که ارواح انبیاء
همه هم یکدیگر را میشناسند و احوال همه را سوال
نمایند پس هرگاه که روح مؤمنی پیش ایشان رفت او را
استقبال نموده احوال آشنا یا نرا می پرسند پس کسی را
که نشان دادند که زنده است تنها از خدا میفایند که

ایشان رود و هر که خبر داد که مرده است که پیش ایشان
رفته میدانند که از اهل ایمان نبوده و داخل اهل
هوای و هوا ویر شده و قال الله تع و من یحلم علی عیضی
فقد هوی و قال الله تع و انما سر حیفست موازین فامره
هنا ویر و فنا و اولک ماهیه نار خامیه و بداند که مثل دنیا
مثل دریاست و ملاح و کشتی پس باید که آدمی که در دنیا
واقع شد کشتی خود را ایمان و اعتقاد درست کند و زاد
خود را تقوی و برهیزکاری کند و راه خود را توکل سازد
بر خدا پس اگر نجات یافت بر رحمت خداست و اگر نعوذ بالله
هلاک شد بدین نوب خود پیش شد و بداند که سخت تر
ساغات بر مردم روز ولادت و روز فوت و روز
و روز نشور که اینکس برانگیزفته میشود و اینست حق
تعالی درین ساغات سلام بریحی معصوم فرستاده و فرمود
که و سلام علیکم و علی عیالکم و علی عیوبکم و علی عیالکم و علی عیوبکم

سلام بر خود فرستاده درین ساغات که والسلام
 علی یوم ولدت و یوم اموت و یوم ابعث حیاً و اعتقاد
 ما اینست که روح از جنس بدن نیست و خلق دیگر است
 لقوله تع و انشأناه خلقاً اخر فبارک الله احسن
 و اما اعتقاد ما در ارواح انبیا و رسل و ائمه هدی علیهم
 السلام اینست که در ایشان پنج روح خدا عطا کرده روح
 القدس و روح الایمان و روح القوة و روح الشهوة
 و روح المدح و روح مؤمنین چهار روح است روح ایمان
 و روح قوة و روح شهوة و روح مدح و روح کافرو
 بها رسد روح است روح قوة و روح شهوة و روح مدح و
 اما قول الله تع که فرموده ویسئلونک عن الروح قل
 الروح من امر ربی پس آن خلقی است اعظم از جبرئیل و
 میکائیل که بود آن روح بار سول الله و با ملائکه و اوان
 ملکوت را یافت **باب بیست و نهم** در اعتقاد

موت بدانکه اعتقاد ما در موت موافق اقوال معصومین
 است که اول سؤال نمودن حضرت امیر المؤمنین ع
 که وصف کن برای ما سوره که موت چه طور است فرمود
 موت یکی از امور ثلاثه است یا بشارتست بر نعم ابد یا اشارت
 بعذاب ابد یا امر و نامعلومست و نمیدانند که از کدام قسم
 است پس جوابی که ولی فدوست ما است و شیعه ما است و
 امر و از فرمان بردار است و بشواسست بر نعم ابد و اگر عدو
 و مخالف ما است او عدو و میزند راست بعذاب ابد و اگر
 امر و نامشخص است و بهم او مؤمن مسنون ظاهر نفس
 خود است اخراج او را بشفاعت ما از آتش در می آورد
 پس می کنید و طاعت نمایند و عذاب خدای را سهل
 بدانید که مسنونین را عذاب بسیار است و شفاعت
 ما شامل ایشان نمیشود الا بعد از عذاب سیصد هزار
 سال و سؤال کردن از حسین بن علی علیهما السلام آنست

فرمود که موت اعظم سرور است مومن را که از دار عس و
 تنگی و سختی نجات کند به نعيم ابد و اعظم هلاک و ويلي است
 کافر را که قتل میکند بجهنم که هرگز اخراج ندارد و هرگز از
 عذاب آن خلاص نمیشود و قتلست که وقتی در کربلا ^{کار}
 بر حسين علي عم شک شد و هر را هر که متيقن گشت ^{نظر}
 بر او کرد ندجعی که با آنحضرت بودند او را بر خلاف خود
 تصور کردند بواسطه آنکه رنگهای ایشان رقبه بود و
 نماز که میکردند و ازهای ایشان میل زید و دلها ^پ
 ایشان خوف و وهم بهم رسانید بود و حسين علي عم
 و بعضی خواص و رنگهای ایشان سرخ بود و درختان
 چون افتاب و نقشهای ایشان مطمئن شدن بود پس
 بعضی ایشان بر بعضی دیگر خبر میدادند که بر پيوند که با
 از من است و در پس حسين علي عم امیر صبر میفرمود و ^{میفرمود}
 که مرا نیست الا بلی و قنطره که شمار میکنند را ندان ^{شد}

و سختی و میرساند بچنان واسعه و نعيم دایم پس ^{کنا}
 از شماست که مکر و ده دارد که از زندان نجات کند ^{بقتصر}
 فردوس و این جماعت دشمنان شما از قصر بزدان
 میروند و پدر من امیر المؤمنین عم روایت مرا کرد که
 دنیا زندان مومن و جنة کافراست و هر که ^{نشد} بلی مؤمنان
 که از زندان بچنان میروند و جب کافراست که آن ^{جنت}
 بجای میروند نه بد و نه دروغ گفته و نه من دروغ ^{میکند}
 و از حضرت سید العابدین علي ابن حسين عم ^{سؤال}
 نمودند از مرگش بود که من که مومن را از عالم بیرون ^{آوردن}
 و رختنهای بر پیش چرکن کثیف است و بر دامن اغلال
 و رنجها و پوشیدن بهترین رختها و خوشبوئی لباسها
 و سوار شدن مرکب رهوار و بهترین منازل فرود ^{آمدن}
 و ساکن شدن و کافرا در نیک بیرون آوردن لباسها
 فاخر و پوشیدن رختهای کثیف بر چرک و نقل کردن

از بهترین منازل بنندان و معلول شدن بغلهای
کران و انواع عذاب و حضرت ابو جعفر محمد بن علی
الباقری را سوال کردند از مرگ فرمود که مرگ خواب است
که شمار ایامی در شب و اما خواب مرگ طولیست
بیداری ندارد و آدم قیامت پس هر کس که در خواب
اصناف فرج و خوشحالی بیند آنقدر که زیاده از آن باشد
آن حال مؤمن است و حال کافر در آن خوابهای مؤمن
پرو حشت بر عذاب پس استعدا در مرگ کنید و محضه
صنادق جعفر بن محمد را گفتند که وصف کن بجهنم
مرگ را فرمود که مرگ مؤمن در رزق شتام خوشتر است
که بیاید و غش کند و بچند شود و از تعب و زحمت خلاص
شود و مرگ کافر در رزق کمزیدن و نیش دندان عمارت
افغامی است بلکه سخت تر پس گفتند که میگویند که مرگ
از شرمناک و قطع گوشت بدن انسانست بمقراض

کردن قطب سیاه در حدقه چشم پس فرمود که هم
از برای جمع کافران و فاجرین پس رسیدند که چه طوری
که ما بعضی مؤمنان را می بینیم که در کمال صعوبت جان
و بعضی در کمال سهولت و فرج و جراینها چیست فرمود
که هر مؤمنی که خوشحال و آسان میرود ذنوب او مکنف
و بوی بهشت بمشام و رسیدن فرجان میرود و مؤمنی
که بشدت می رود هنوز از ذنوب و بقیه ماند که بشدت
مرگ مکنف میشود تا باخرة منزه برسد و کافری
که بصعوبت میرود جزای نیکوینها که در دنیا کرده همه
یافته که در دنیا کرده و آخر شدن و اول عذاب است
کافری که به اشتا می رود هنوز از جزای نیکوینها که در دنیا
کرده چیزی باقی ماند که سهولت مرگ مکنف میشود
تا با آخرت که برسد او را اجر عملی طلب نباشد و عذاب
ایم موجود کفره غایب شود اینست واسطه اختلاف احوال

هر کس از مؤمن و کافر و موسی بن جعفر الکاظم ^ع داخل شد
 در خانه شخصی که در مرتجع بود و هر چند او را میخواستند
 جواب نمیداد پس گفتند یا بن رسول الله ما دوست داریم
 که احوال صاحب خود را بدانیم و بداییم که مرگ چیست
 حقه فرمود که مرگ مصفاست که پاک میکند و صفا
 میدهد مؤمن را از ذنوب و آخر المیت از آلام که
 کفاره آخر کتاهانست که مکفر در دنیا بهمه آلام و آلام
 نشد و مصفا کافرست که اگر در دنیا چیزی از حسنات
 او دادند به سهولت مرگ مکفر میشود که خالی از ^{حسنه}
 وارد جهنم شود و مانعی از دخول ندارد و بنا شد اما
 حال صاحب شما پس بدرستی که او نجات یافته است
 از کل ذنوب و مصفی از آثام شد تا که پاک شدن در ^{نک}
 پاک جامه که از آبشویی از چرک پاک شود و اصلاح حال
 او معاشرت ما اهل البیت کرده و علی بن موسی عم بعباد

نبی از احباب خود رفت پس پرسید که چون میمیرد
 خود را گفت که بعد از رفتن شما مرا ملاقات کرد
 و مرادش شدة مرض بود پس حضرت فرمود که چون
 ملاقات نمودی گفت المرستی فرمود که مرا ملاقات
 نکردی و لیکن ملاقات چیزی کردی که ترا می رساند
 می شناساند بقی بعض حالاتش را یعنی مرض و نیستید
 مردم را و طایفه مستخرج بمرگ و مستراح بمرگ ایمان
 تازه کن بخدا ی تع و رسول و ائمه علیهم السلام که مستخرج
 بمرگ شوی و آن مرد تجدید ایمان کرد و این ^{حدیث}ضمیمه
 بود که ما بفارسی بیان کردیم موضع حاجت را و اما ^{حدیث}
 طویل بود و ابو جعفر الشامی محمد بن علی عم گفتند که چون ^{است}
 که این جماعت مسلمین مرا مرا کرده دارند فرمود
 آنکه جامه اندام مرا و اگر مرا می شناسند که چیست و
 از اولیای خدا باشند مرا این دوست خواهند داشت

مگر او میداند که آخرت بجهت ایشان بهتر است از دنیا
 و بعد از آن فرمود که یا عبد الله چه مانعست طفل را از خوردن
 دوا که نمیکند از دکه دوا می مفید او را بدهند که از الله ^{جز}
 او کند و سود ببرد او دهد گفتند بواسطه جهلست
 حضرت قسم یاد فرمود که والذی بعث محمد بالحق نبیا
 ان من استعداد الموت حق الاستعداد انه انفع لهم من
 هذه الدوا و اطوار المعالج انهم لو علموا ما یودی الدیوت
 من النعم لاستعدوه اشد مما يستعد علی الغافل الجانم
 الدوا لدفع الافات واجتاجب التاخر اذ که بقول
 معصوم هر کس که استعداد موت و تهیه موت کرده باشد
 و بداند که بسبب موت بچه بختها میرسد استعداد غایب شود
 میکند بصدمه تیره پیشتر از کسی که طلب و اکتفا بجهت
 دفع مرض و علی بن محمد زکی الهادی می بدیدن یکی از
 اصحاب خود آمد دید که او کبر و جزع میکند از ترس موت

بواسطه آنکه مگر انیدانست که جوشت پس بر او گفت
 که یا عبد الله جزع از مرگ میکنی بواسطه آنکه نمیدانی که
 مرگ جوشت هرگاه که تو در چرک و شیش و جامه چرک
 باشی و قرصه و جرب داشته باشی و علم داشته باشی که آب
 که در حمام از الله عرض و جرب تو میکند ایما را داده نمیکنی که
 بحمام روی و در آب کمر نشینی گفت بلی یا بن رسول الله
 حضرت فرمود که موت همچونین است که آب حمام بچین
 که جرب در آن و موت آخر ذنوبی که از تو مکفر نشود
 مکفر نیست از دو ترانقی میسازد از کناهان پس که
 بجا و از مرگ نمودی نجات می یابی از کل هم و غم و محنت و
 الهم و اصال میشوی بدار سرور و فرح پس شاکست شدن
 مرد و تسلیم نفس خود و چشم بر هم نهاد و واصل شد و
 حضرت حسن بن علی العسکری عم سوال مرگ نمود
 قال هو الصدیق بما لا یکن بدنستی که پدر مرا بدست

روایت نمود هم از صادق جعفر بن محمد که فرمود که مؤمن
هرگاه مرد مرده نیست و کافر که مرد مرده است ان الله
قد يقول خیر الحی من المیت و یخرج المیت من الحی یعنی
مؤمن را از کافر و کافر را از مؤمن و مردی بخداست رسول
خدا آمد سوال کرد که چرا من مراکز دست ندارم رسول
خدا روحی فداه فرمود که ترا مال هست گفت بلی فرمود که
چیزی پیش فرستاده گفت نه حضرت فرمود که سبب ^{همین} آن
که مرا نمیخواهی و مردی پیش او در غفاری آمد
چرا مرا مراکز ام کرده دارم گفت بواسطه آنکه دنیا را ^{معبود}
نموده و آخرت را خراب کرده و عاقل میل ندارد که معبود
بگذارد و بخوابد و روح از پنجه ترا می کشد و هست و پند
انکه چون می بینی قد و موی را بخدا گفت که مؤمن در
زنگ قد و موی غایبی که از سفر دور به اهل و اولاد خود عود
کند و اما بدکار در زنگ غلام که بخت کرده او را گرفته بخت

اورند پس گفتند که حال ما چونست در پیش خدا ^{گفت}
اعمال خود را بقرآن مجید عرض کنید که فرموده که آن
الابرار یعنی نفعیم و ان النجار یعنی حیمم گفتند پس خدا
کجا رفته گفت ان رحمة الله قریب من المحسنین ^{باب}
بیت و سیو در اعتقاد در سوال قبر بدانکه اعتقاد
ما اینست که مسئله قبر حقیقت و لابد است از آن پس هر کس
که جواب صواب داد فایز میشود بر روح و روحان فی قبره
و جنة نعيم فی الاخرة و هر کس که جواب صواب ندهد فله
نار من حیمم فی قبره و نصليته حیمم فی الاخرة و اکثر عذاب قبر
از سخن چینی و نیمه و بد خلق یا خلق خدا و بول را سهل ^{انکار شدن}
است و اجتناب از نجاست بول که کرده و نواشد عذاب
قبر مؤمن را در زنگ جستن جستم است یا شرطه حجا
و این کتافه هر کتا هست که بشدت مراکز مکفر نشد ^{شد}
و روایتست که رسول الله صفا طه بنت اسد مادر امیر ^{المؤمنین}

عدد را به پیراهن خود کفن فرمود و خود جنازه او را برداشت
 تا بکار قبرش رسانید پس او را نهاده خود برانندون قبر
 از فتنه خوابیدند در قبر و پیراهن آمدند و او را بدست
 مبارک خود گرفتند در قبر نهادند پس بعد از دفن بر قبر او
 تکیه کرده مناجات طویل فرمودند و مردم شنیدند
 که رسول الله فرمود که اینک اینک پس پیراهن آمده خاکی
 بر قبر نهاده رختی تسویه قبر نمودند و باز بر قبر افتادند
 و مردم شنیدند که رسول ص میگوید که اللهم انی
 استودعها ایاک و منصرف شدند پس مردم سؤال
 نمودند که یا رسول الله ما اینجا امروزان شما دیدیم قبل از
 هر کس ندیده بودید حضرت فرمود که امروز منفقود شد
 بر ابوطالب بدستی که فاطمه بنت رسولی پیش او بود
 رسول الله و انصار من میکرد نفس خود را و اولادش را
 ذکر قیامت میکرد مگر ناس محشور میشوند عرایب و بنه

پس او گفت که واسواتاه پس من ضامن شدم که خدا را
 پوشید خشم کند و من نقل کردم فشار قبر را او گفت
 که واضغطتاه پس من ضامن شدم که خدای من
 فشار قبر از بکند پس او را به پیراهن خود کفن کردم که
 در محشر پوشید محشور شود و در قبر او خوابید که
 فشار او نشود و بر قبر او افتاد که تلتین او کردم
 چیزی را که سؤال از فکر دهند و سؤال کرده نشد مگر از
 پس گفت که الله رب منست و از رسولش پس گفت محمد
 رسول منست و از وی و امامش که سؤال کردند در او
 ماند من کفتم که پست پست علی **باب بیست و چهارم**
 در اعتقاد در رجعت بدانکه اعتقاد ما در رجعت و زند
 شدن در دنیا بعد از مرگ اینست که حقیقت حقیقه
 فرموده که الم تر الی الذین خرجوا من ديارهم وهم الی
 حد الموت فقال لهم الله موتوا ثم احياهم و بدانکه ایشان

هفتاد هزار خانوار بودند که طاعون در میان ایشان
هر سال میشد پس آنها که اغنیاء بودند بیرون میرفتند
بواسطه مکت که ایشان را بود و فتواد رجائی مانند
بواسطه ضعف طاعون در جمعی که بیرون آمدند
واقع نشد و در جمعی که در جا ماندند بیشتر شد^س
انها که ماند بودند گفتند که اگر ما همام بیرون رفته
بودیم بطاعون نمیرسید و آنها که بیرون رفتند^{دند}
گفتند که اگر ما ماند بودیم بمیرید آنچه بماند
رسید پس اتفاق نمودند و اجماع در بیرون رفتن کردند
وقت طاعون که شد همه با جمعم از دیار خود بیرون
رفته در کنار دریای قزل نمودند پس همین که اسباب^{خود را}
بر زمین نهادند آمد از جانب رب خلیل که موقعا
همگی را در خطه جانها تسلیم نموده بر یکبار مردنک^{یک}
تفرزند نمادند و هر مرده ماندند در آنجا بقدر^{خواست}

خدا پدید آمدن فی برایشان عبور کرد بغیر از آن
انبیاء بنی اسرائیل که او را از میان نام بود پس گفت خدایا
میخواهم که این جماعت را زند کنی تا بلاد قرا^{سازند} معمول
و بند های تو از ایشان در وجود آید و بندگی تو بکشد
همراه کسی که بندگی میکند پس حی فرستاد خدای^{نعم}
بر او که میخواهی که هر را زند کنی گفت نعم پس هر را
خدای تعزنده کرد و ایند و برانیکخت همه را همراه او^س
این جماعتند که مردند و در دنیا رجوع کرده زند
شدند و باز به احوال موعوده خود مردند و قول تعز
او کالذی مر علی قریه فیهی خاویه علی غر و شها قال انی
یحیی من الله بعد موتها پس او مرد و صد مال مرده^{بود}
و زند شد و باقی ماند در دنیا مدتی و باجل موعوده^{خود}
مرد و او غریبی بود عا و حق تعالی در قضیه مختارین^{قیه}
موسی که همیشه را بسمند میفرماید که در تعینا کم^{سن}

بعد موتکم لعنکم تشکرون وذلک انهم لما سمعوا
 کلام الله حتی قالوا لا یصدقن حتی نزل الله جهره فاختل
 الصاعقه بظلمهم فما قوا پس موسی گفت که یا رب من
 چه بگویم به بنی اسرائیل وقتی که عود کنم که اینها را چه
 پیش آمد پس همه را خدای تعزیتن کرد و عود به دنیا
 نمودند و ماندند در دنیا و خوردند و آشامیدند
 زن کردند و اولاد بهم رسانیدند و باز به اجال
 خود مردند و الله تعالی عیسی فرموده که اذخروج الموی
 باذنی پس هر مردی که عیسی زند کرد همه رجوع نمودند به دنیا
 و ذکر مردند به اجل خود و انتخاب کهنه که حق تعزیتن فرماید
 که ولیبوا فی کهنهم ثلثمائة سنین وازدادوا تسعة اثم
 بعثهم الله پس رجوع بدنی کردند و قصه ایشان معروف
 و مثل ایر بسیار است و رجعت ندایم سابقه است و سول
 خدا فرموده است که در این امت میشود مثل آنچه در ام
 سالفه

بوده خند و النعل بالنعل و القلعة بالقلعة پس بر تقدیر
 می باید که در این امت نیز رجعت باشد و مرده زند شود
 و مخالفان را میگویند که مهادی که ظهور کرد و عیسی
 نزول کرد در عقب او نماز کند آن نزول او رجعت است بعد
 از موت بواسطه آنکه خدا فرموده که انی سوفیک ورا
 الی و قوله فحشرناهم فلم یغادر منهن احدًا و قوله یوم
 نحشر من کل امة فوجا من یکذب با یا نبی الله پس روزی
 که در وحشر کرده شود فوجی خیر است که کل محشور شوند
 و اینست اعتقاد ما در رجعت و اما اعتقاد ما در تسخیر
 که تسخیر باطلست و هر کس که اعتقاد حقیقه تسخیر دارد
 کافر است بواسطه آنکه در تسخیر است ابطال بهشت
 دوزخ **باب بیست و پنجم** در اعتقاد در رجعت و نبوت
 بعد از موت اعتقاد ما آنست که زند شدن بعد از موت
 حقیقت و رسول الله ص بر پی عبد المطلب فرمود که ان

این بنیاد سر کرده قیامت

الزائد لا یکنب اصله والذی یعنی بالحق لتمیث کما
شامون ولبعثن کما تستیعظون وما بعد الموت ^{دار}
الجنة لوالنار وخلق جمیع الخلق وبعثهم علی الله کل نفس ^{نفس}
واحدة وبعثها قال الله تع وما خلقکم ولا بعثکم الا کفیر
واحده هرگاه رسول خدا قسم یاد فرماید و گوید که سر کرده
و بشوای قوم دروغ بخورد نمیگوید هر چه میرید در ^{زک}
انکه بخواب روید و برانگیخته میشوید و در آنکه بیدار
بیدار شوید و بعد از مرگ در جنت است یا نار و خلق
جمیع خلق و بعث جمیع در زک خلق و بعث نفس واحد ^{است}
پس خدا دیگر کسی را چه دغدغه در صدق آن می ماند
هر کس شک آورد کافراست و آیات داله بر این در قرآن
وارد است **باب بیست و ششم** در اعتقاد در حق
بدانکه اعتقاد ما در باب حق نیست که حوض حقست
و عضان ما این صفا و مریه است و ان حوض نبی صلعم ^{ست}

و در کنار حوض باریق موضوع نهاده مثل عدد دست ^{های}
اسفان و والی و حاکم بران در روز قیامت مرتقی علی ^{ست}
عما تا که آب دهد دوستان خود را و ندهد دشمنان
خود را و هر کس که یکدم از آب زان حوض بخورد هرگز
تشنه نمیشود و حضرت رسول صم فرموده که لکنان من
قوم امر اینجا درونی و انا علی الحوض فیوخذ بهم ذلک
الشیال فانادی یا رب اعجابی اینجا فی شال لے انک لا
تدری ما احد ثواب بعدک و ما در حدیث مرا حص ^{العلوی}
و بیعت شامت در تفسیر سر عدل ارواح ایر جده را
بتفصیل ذکر نموده **باب بیست و هفتم** در اعتقاد ^{در اعتقاد}
در شفاعت و اعتقاد ما در شفاعت اینست که شفاعت
مخصوص اهل صغایر و کبایر است که خدای تع اذن دهد
زیرا که فرموده که من ذا الذی یشفع عندی الا باذن و
جمعی که توبه نکرده باشند که انها که توبه کرده باشند

محتاج بشفاعت می خواهند شد و رسول الله فرموده که
 من لم يؤمن بشفاعتي فلا مثاله بشفاعتي فلا مثاله
 شفاعتي وقال علي ع لا شفيع انج من التوبة و بدانکه
 شفاعت مخصوص انبياء و اوصيا و مومنان است
 و در مومنان آنکه شفاعت کند اقل شفاعت که کند سی نفر را
 شفاعت میکند از اهل ذنوب بکبره و صغیره و مشرک و
 کافر که هرگز خدا را نمی بخشد لقوله تع ان الله لا
 ان يشرک به و يغفر ما دون ذلك لمن يشاء **باب بیست و نهم**
 در اعتقاد در وعده و وعید اعتقاد ما در وعده و وعید
 اینست که هر کس را خدا وعده ثواب کرده البته بفعل می
 آورد و وعده و وعید است و هر کس را وعده عتاب کرده
 محتار است اگر عذاب کند عدل کرده و اگر عفو کند
 بخشد تفضل کا رفته و عفو کرده و وعده عتاب بر احوال
 عفو و بخشش است و وعده ثواب بر احوال خلاف ندارد

و ما الله بظالم للعبيد **باب بیست و نهم** در اعتقاد در
 اعراف و صراط اما اعراف بدانکه اعتقاد ما اینست
 در میان بهشت و دوزخ و علیه رجال یعرفون کلاً
 بسمائهم و رجال مزبوره رسول الله است و اوصيا عليهم
 صلوات الله و داخل بهشت نمیشود کسی الا که ایشان
 او را و ایشان را شناسند و داخل دوزخ نمیشود کسی
 الا که ایشان او را و ایشان را منکر باشند و کما کان
 که با عرافت رسید امید دارد که خدا او را بخشد یا
 کند و اما صراط اعتقاد ما اینست که حقت و صراط
 جبر جهنم است و بر صراط است راه و مخرج خلق لقوله
 تع وان منکم الا وارهنا و صراط در وجه دیگر نام
 حج الله است پس هر کس که در دنیا ایشان را شناخت
 اطاعت کرد حق تع اود اعطا میکند جواز بر صراط که
 جبر جهنم است در قیامت و قال النبي اعلمی یا علی ^{تقید}

انا وانت وجزیر علی القراط فلا يجوز علی القراط الا ان كانت
 معه براءة بولايتك واما عقبای که بر طریق محشر است پس نام
 آنها نام هر فرضی و امری و نهی است که خدا در دنیا فرموده مثلا
 نام این عقبه عقبه الصلوة است هر کس که بر انجام رسید و در
 نماز تقصیر نموده مجبور میشود در آن عقبه و از او سؤال
 آن میکند که چرا تقصیر نموده پس اگر از آن خلاص شد
 یا بواسطه عملی صالح یا بر حمت خدا بر عقبه دیگر می رود که
 مثلا عقبه الزکوة است و در انجام بدست آورد همچنین
 عقبه بعقبه می رود و در هر جا که تقصیری کرده مجبور
 میگردد بقدر علم خدا و وای بر منافقان خمس آل رسول
 و زکوة حق فقدا که کسی بدین میشود که او خمس آل محمد
 زکوة حق فقدا و مساکین بدهد اللهم وفق عبداک
 المؤمنین باعطاء حق آل رسولک و حقوق فقرا و عیالک
 و احفظهم من هول یوم کان شره من شیطان الرجس

ص و اوصیاء المعصومین و بعد از آنکه از جمیع عقبای
 خلاص شد بدار البقا نشسته میشود پس حیاتی می یابد
 که هرگز نمیرد و سعادتی می یابد که هرگز شقاوت با آن
 نباشد و مسکن میشود در جوار خدا و انبیا و حجج ^{یقین} خدا
 و شهداء و صالحین و اگر مجبور شود در عقبه سؤال
 کرده میشود از تقصیری که کرده پس اگر تدارک بعد
 ضالحی شد یا رحم خدا شامل حال او شد خلاص ^{میشود}
 و اگر نغوذ بالله نشد در جهنم می افتد و این عقبایست
 کلهها در صراط است و اسم یکی از آنها عقبه الولا ^{یست}
 که کل خلائق در آنجا توقف نموده از همه سؤال و لا
 مرتضی علی علیه السلام و سایر اهل بیت رسول ص می نمایند
 هر کس که مهر ایشان دارد دفن با خلاص میشود و هر کس
 نغوذ بالله مهر ایشان ندارد در جهنم می افتد و قال
 الله تع و قنوم انهم مسئولون و اسم عقبه دیگر صیاد

وهو قوله ان ربك لبا المصاد ويقول الله وعرفي ^{خلا}
 لا يجوز من ظلم وظالم واسم عقبه ازان رحمت و
 باسم هر فرض و امر نهی عقب خدا موجود کرده که بجو
 میشود بند در اینجا که تقصیر نموده و سوال ازو میشود
باب سی و یکم در اعتقاد در حساب و میزان
 اعتقاد ما اینست که هر دو حقت و بعض حساب ^{ناب} الله تع
 خود میکند مانند حساب انبیا و ائمه علیهم السلام ^{بعض}
 حساب را انبیا و اوصیا میکند و اوصیا حساب هم
 الله تع شهید است بر انبیا و رسول و ایشا شهداء بر اوصیا
 و ائمه و اوصیا و ائمه شهداء بر ائم و قول تع لیکن الله
 شهیداً علیکم و تكونوا شهداء علی الناس و قوله عز وجل
 فکیف اذبحنا من کل امة علی هؤلاء شهیداً و قال تع
 افمن کان علی بینه من دین و یلوه شاهد منه و الشا
 هد امیر المؤمنین عم و قال الله تع ان الینا الیهم ثم ان ^{علنا}

حسابهم و سوال کرده شد و صادق عم از قول الله تع که
 و نضع الموازين القسط لیوم القيمة فلا تظلم نفس شیاً
 گفت که موازن انبیا و اوصیا اند و از خلق ^{هم} هستند
 که داخل جبه میشوند بوی حساب و اما سوال از جمیع ^{میشود}
 لقوله تع فلننسلن الذین ارسل الیهم و لننسلن الذین ^{سلبین}
 یعنی از دین و اما از کناه سوال کرده نمیشود الا که ^{حساب}
 کرده میشود و خدا فرموده که فیومئذ لا یستل عن ^{شیه}
 الناس ولا جان مراد شیعه امیر المؤمنین و ائمه معصومین
 علیهم السلام را دارد و ذون العیز و مجتبا نجه در تفسیر ^{و اید}
 و هر کس که حساب او کرده شود معذبت و اگر بقدر ^{طول}
 ایستادن و دادن حساب باشد و نجات از آتش نمی یابد
 و داخل بهشت نمیشود احدی الا بعلم خدا و رحمت ^{خدا}
 و الله تع مخاطبه میکند بنده ها را از اولین و آخرین ^{در}
 محل حساب الا مخاطبه واحد کر کل واحد از خلق میشود ^{هر را}

از آن يك مخاطبه را در حاصل میشود و هر کس مطلب خود را
بجوی درمی یابد که گویا مکالمه الله با او بوده و مخصوص او
بوده و حق عز و الله تمام فارغ میشود از حساب خلق ^{اولین}
و آخرین بقدر یک ساعت از ساعتهای دنیا و الله تعالی چون
می آورد از هر بنده از بنده ها کتابی که در آن مسطور است
هر عملی که بنده در دنیا کرده از صغیره و کبیره و بیک و بد
که فلا یغادر صغیره ولا کبیره الا احصیها و اعتقاد ما ^{است}
که کتاب هر بنده را بر او میدهند که خود حساب خود بکن
لقولی و اقرار کتابک کفی بنفسک الیوم علیک حبیباً و
اعتقاد ما اینست که خدای تعالی مهر میکند در میان او که
میدهند دستها و پایی مردم و جمیع جوارح ایشان
بهر عملی که کرده اند در دنیا و ایشان بر پوستهای بدن خود
میکوبند که چرا که او می دادید بر ما می گویند که خدای تعالی ^{هم}
چیز را گویند و ناطق کرده مانا می کلام کرد و او است که ^{خلق}

کرده شما را در هر مرتبه اولی و بر او عود کرده کرده ^{میتوانید}
از و چیزی پنهان کرد و آنچه گوش و چشم و جلوه شما
و اعضای شما که او می بران دهند بخفی نمی ماند و خدا
هم را میداند و شما ظن آن دارید که خدای تعالی ^{ند}
اگر عملها که شما کرده اید و این مکالمه با کمال است
والا مؤمنها میداند که خدا را بر و علانیه مساوی ^{علم}
این بود اعتقاد ما در مواد مشهوره و هر کس غیر این ^{عقید}
دارد شیعه نیست **باب سی و یکم** در اعتقاد
در بهشت و دوزخ بدانکه اعتقاد ما در جبر است
که جبر دار بقاست و دار السلام است بر موت در ^{انجا}
خواهد بود و نه عرض و نه پیری و نه بیماری و نه غم و نه ^{هم}
و نه آلم و نه حاجت و نه فقر و نه مسکنت و اعتقاد ما ^{اینست}
که بهشت دار غنا و دار سعاده و دار کرامتست و لا
اهلها نصب و لا لغویع لهم فیها ما تشبه به لا یفسد و

ثلثة الاعین و انتم فها خالدون و اعتقاد ما آنست که
 بهشت دارست که اهل آن هفتای خدایند و اولیاء
 خدایند و دوستان خدایند و اهل کرامت خدایند و ایشان
 انواعند و مراتب دارند و هر چه میسرند بر نعمت ابد و انواع
 تسبیح و تهلیل و تقدیس و تکیه خدا شمع می نمایند و این
 گروه ملک و فرشتگانند و گروهی مشغولند بر انواع خود
 و اشامیدن فی و میوهها و تختها و کرسیها و حلقههای بسته
 و حواله‌العین و همیشه ایشانرا خدمت مینمایند و می‌نشینند
 بر غار و یعنی متکا و وساده و می‌پوشند از سند و مرک
 دنیا چنانکه است و حریر و مملکت و نمیشوند مکرر بهر چیز
 ایشان خواهد طبع ایشان میل کند بر حسب هر کس
 و هر کس داده میشود از هر چه خدا بخواهد او مهیا کرده و
 صادق عارف بود که هر چه خدا را بندگان مینمایند بر سه
 یک صنعت بندگی خدا بطمع ثواب و مینمایند و این

طوب بندگی ممالیکت ملال خود را و یکصفت بندگی او
 می‌نمایند بواسطه محبتی که دارند بخدا و این طوب بندگی کرام
 مقربین است و دوایست از مولا و سیدنا امیرالمؤمنین
 علی ابن ابی طالب ع و روحی فداه که فرمود که ما عبد الله
 طمعاً فی جنة و لا خوف من نار بل را ایتها اهل العباد
 فعبادة یعنی من عبادۀ عنیکم خدا را بواسطه طمع
 جنت او و نه بواسطه خوف و ترس از آتش و بلکه او را
 دیدیم که اهل عبادت بندگی او بر اهلیت او می‌کنیم
 و اما اعتقاد در دوزخ بدانکه اعتقاد ما در دوزخ
 که دوزخ داره و است و دارا شقام است از اهل که عاصیان
 و کسی بخدا در آتش نمی‌ماند مگر کار و فریاد و آواز
 کار از اهل ترجید از آتش جهنم بیرون می‌آیند و اما بدانکه
 بندگی آنچه اعتقاد است آنست که هر کس که غیر از این
 عشری باشد او داخل لعل توحید و مسلمان نیست

بواسطه آنکه احادیث قدسیه و نبویه در این کتاب
 بنظر ما رسید و نقل نموده ابرص بحیث در کفر غیر
 و از جمله احادیث یکی اینست که حضرت رسول الله ص
 فرموده اند که خدای جها فرموده که لواجمع الناس
 حب علی بن ابی طالب ما خلقت النار که اگر مردم اجتماع
 بر مهر علی بن محمدوندند من آتش را خلق نمی نمودم و فر
 نیست میان کسی که لا اله الا الله گوید و محمد رسول الله
 نگوید مثل هودی و نصاری که نمیکویند و کسی لا اله
 الا الله و محمد رسول الله گوید و علی ولی الله نگوید بواسطه
 آنکه امیر المؤمنین عم قایم مقام رسول الله بود و درین از
 کمال یافت و قول او قول رسول خدا بود و نهی او نهی
 خدا بود و طاعت او طاعت رسول خدا بود و معصیت او
 معصیت رسول خدا بود و هر کس که او را اطاعت نکند
 اطاعت رسول الله نکرده و هر کس او را حق نداند رسول الله را

حق ندانسته و حق او و حق رسول خدا بر خلق واجبست
 که بدانند پس هر کس خلاف رضای رسول خدا کند و
 عمل بقول او نکند چه فایده دارد کلمه اسلام بر او و احادیث
 رسول ص و ائمه دین در این باب باین کتاب بسیار ذکر
 نموده بر خصوصاً ما قال الصادق عم المظفر الاخرنا که
 لا اولنا پس بدین عقل نیز جاگست بر آنکه هر کس قول یکی
 از ائمه هدی نکرده دین او ناقص است و هر کس در دین
 ناقص است مسلم او را اطلاق نمیتوان کرد و بر بند از اول
 همچنین ظاهر شد که ناس دو صفند یا اثنی عشری اند
 یا کافرنند و خدا میداند که تحقیق ایست و تعصب نکرده
 و هر کس غیر اثنی عشری باشد بنده را در کفر او شک
 نیست و چه فرق میان کسی که بیت را خدا داد و کسی که
 بیک کافر یا خلیفه خدا داد و قایم مقام مصطفی داند اما
 چون که بعضی از علمای ما رضوان الله علیهم در کفر ایشان

توقف نموده اند و بنده اعتقاد هم دارم اگر چه ظاهر است
که ایشان تقیه نموده اند اما مردم را مکلف بمناجعت خود
نمی سازم و تکلیف خلق که البته ایشان را کافر دانند نمی کنم
اما من خود غیر امامی اثنی عشریه را کافر میدانم و اعتقاد
اینست و در غلغله مراد و کفر ایشان نمائند و در ذل افتاد
کفر ایشان بر بند ظاهر شدن و بنیانه من و خدا که کمال
اجتهاد در تحقیق این نموده ام و اعتقاد حق من ^{اینست}
که غیر امامی اثنی عشری کافر است و ملاقات با رطوبت
ایشان جایز نیست و حکم یهودی و نصاری دارند و
هر کس که تابع این عقیده بند شود بدینین تحقیق که
پنجاب برهت می رود و کسی تا علم قطعی بر چیزی
انجمن که از اصول عقایدست حاصل نکند ^{معتقد} آنرا
خود نمیداند و حضرت سید مرتضی علم الهدی راجع آنرا
اعتقاد دارند و احتمال دارد که اکثر علماء ما که توقف در

کفر ایشان فرموده اند تقیه نموده باشند البتة چنین
نیز که ائمه شایع علیهم السلام در تقیه فرموده اند بخوبی که
در باب تقیه مذکور نمودیم و ایشان از قول ائمه خود
تجاوز کرده اند و الا کفر ایشان محل توقف نیست ^{قول}
سید مرتضی که فرموده که الناس امامی عشریه و اما کافر
مخصص و حق محض است و ظاهر کلام شیخ ^{تمهید} در
و مفید علماء احمد در منع مؤید است که ایشان نیز ^{همین}
عقیده بوده اند و عظمای مشایخ رضوان الله علیهم
مصدق این قولند و بنده را حق تعالی عنایت کرده و آنکه
غرایب در جاری ساخته ام که رفع تردد مؤمنین درین
میشود و چون متن این رساله که گنجایش استدلال ندارد
و اجرای دلیل در این باب را واجباتست و لهذا در
کتاب یک فصلی درین باب مرتب ساخته تا هر کس ^{مجدد}
که بدلیل بماند به آن رجوع کند و روایتست که اهل ^{جدید} تو

در وقتی که داخل آتش میشوند الهی غیر رسد و الهی در وقتی که
 بشفاعت ائمه جدی ایشان را بیرون می آورند بخیرای
 اعمال خواهند سپید و منارتك بظالم للعبيد و ایشان را
 ذوق بر دوسرهای نمیشود و آب بر ایشان داده نمیشود
 الا حمیم و غسق که ان اب کریمیت که چک جراحات
 اهل جهنم اعادنا الله تع منهاست و هرگاه که طلب
 می نمایند طعام ایشان از زقوم داده میشود که زقوم
 درختیست در جهنم که ریخته خورش اهل نار خدا خلق
 فرموده و آب ایشان از قطرات که همین که آن آب ^{تبدیل}
 ایشان شد رویهای ایشان را بریان میکند و ندا
 میکند که خدایا ما را بیرون آور از جهنم که ما ظالمین
 بودیم و ظلم کرده ایم پس جواب ایشان داده نمیشود ^{ند}
 و بعد از آن ایشان را میگویند که اخسوا فها ولا تکلمون
 پس ندای میکند مالک را که یا مالک حکمی بر ما میشود ^{ان}

جانب رب جواب ایشان داده نمیشود و بعد از ^{ند}
 ایشان را میگویند مالک که انکم ما کثرون و روایت است که امر
 میکند الله تع مالک را که بگو آتش را که نسوزانند ^{ند}
 آنها را که بدعا بجانب من برداشته اند و بگو که نسوزانند
 پایهای ایشان را که بمساجد رفته اند و نسوزد زانهای
 آنها را که تلاوة قرآن بسیار نموده اند و نسوزانند ^{بهای}
 آنها را که بر آب وضو شسته شدن پس مالک میگوید
 که یا اشقیاء حال شما چیست یعنی صاحب این علمها
 هستید یا نه ایشان میگویند که ما عملی لجهت خدا
 نکرده ایم پس مالک میگوید ایشان را که پس طمع ثواب ^{ما}
 کسی کنید که عملی از برای او کرده اید اینست اعتقاد
 در باب بهشت و دوزخ و ثواب و عقاب و اما اعتقاد
 ما در بهشت و دوزخ آنست که هر دو مخلوق شده اند
 و رسول الله ص در شب معراج داخل آنها شدند ^{اعتقاد}

ما است که احدی از دنیا نمی رود تا مکان خود را از جنة یا
نار نبرد و مؤمن از دنیا می رود تا دنیا را به بهترین
اوضاع نبرد و مکان خود را در بهشت نبرد و قبی که
دنیا را به احسن اوضاع با مکان خود در بهشت در یک
مکان بهشت خود به دنیا داده به اختیار خود بهشت
میرود و تسلیم روح میکند و اما اعتقاد ما در اینست
آدم اینست که آن جنتی بود از جنان دنیا که هر صباح
منا افتاب در آنجا طلوع و غروب میکرد و اگر جنت
خلد بود از آن هرگز پیر و نغمه یافت و اعتقاد ما آنست که
بشواب مخلدی باشد اهل بهشت در بهشت و عباد
ما است اهل دوزخ در دوزخ یعنی کافر و مشرک و هر کس
داخل بهشت نمیشود تا مکانی که او را در آن بهشت به او
نموده نشود و گفته نشود که اگر تو گناه میکنی جای تو
در دوزخ این بود و هر کس از غیث شود تا مکانی که او را در

در اصل

هست به او بنمایند و به او نگویند که اگر تو از اهل بهشت
بودی و عمل صالح کرده بودی مکان تو در بهشت این
بود پس وارث میشوند مؤمنان جاهای پدران کافر
خود را که در جنت دارند لقوله تع اولئك هم الوارثون
الذین یرثون الفردوس هم فیها خالدون و بدانند که جای
مؤمنی در بهشت ده برابر کل دنیا است و ذلك فضل الله علی
عباده اللهم ارفعنا مع جمیع المؤمنین بفضلک یا کرم
باب سی و دوم در اعتقاد در کیفیت نزول جی از آسمان
خدای ایزد عز از کتب سماوی و امر و نهی بدانند که اعتقاد
ما در این باب اینست که لوحی در میان نه هر دو چشم است
عز او بخت و هرگاه که اراده خدای ایزد تعلق گیرد که
تکلم بوحی شود آن بر حینه اسرافیل زده میشود و
که نظر در لوح کرد آنچه در لوح مکتوب شد میخواند
پس میکشاید خواند او را بان میخواند صوت او جبرائیل

میرسد و جبریل همان کلام را به انبیا و رسول می آورد اما
 غشوه که رسول الله را صد گرفت آن در وقتی بود که الله
 سبحانه و تعالی مکالمه همین رسول الله کرد و مکالمه خدا
 بر رسول صم عظیم نموده در عرفا اقتادوان حال او را
 دست داد و اما جبریل عم تا اذن طلب نمیکرد داخل
 مجلس رسول الله و الهی فدا نمیشد از غایت اکرام ^{رسول}
 و وقتی که داخل مجلس غیبه صم میشد در رنک بنده ها
 که در مجلس صاحب در آیند می نشست **باب سی**
سیوم در اعتقاد در نزول قرآن اعتقاد ما اینست
 که حق تعالی کل قرآن را در لیلة القدر به آسمان دنیا فرستاد
 و از آنجا دفعه دفعه جبریل بر امیر خدای جلیل ^{رسول} بر
 می آورد و اعتقاد ما آنست که قرآن کلام الله تعالی
 و وحی و شریل خداست و آنرا لایاتیه الباطل من بین ^{بدیه}
 و لا مر خافه و آنرا القصص الحق و آنرا قول فصل و اینست ^{بدر}

والله تع محادث آنست و فرستادن آنست و اعتقاد ما
 آنست که قرآنی که خدای تع بر رسول خود فرستاده ^{همین است}
 که در بین دقیقین است و مجلد است و در دست مردم
 نذایده بوده که کسی که کرده باشد و نه کرده کسی که زیاده
 کرده باشد و عدد سورهای قرآن در پیش مردم یکصد
 و چهارده سوره است و در پیش ما سوره الضحی و اله
 تشح یکیکست و سوره لایلاف و فیل یکیت و هر کس
 بیا کند که زیاده میدانیم دروغ گفته است و ثواب ^{قرآن}
 و جواز خواندن دو سوره سویی فاتحه در نماز نافله و نیتی
 اقتران دو سوره سویی فاتحه در نماز فرضیه تصدیق ^{قرآن}
 ما است که در ماده قرآن گفته اند و سبلع قرآن همین است
 که در دست مردم است و روایتی که کرده اند که قرآن کل
 در یک شب نکتند و آنکه جائز نیست که قرآن از کمتر از سه روز
 ختم نمایند قول ما است و همچنین که وحی الهی سویی قرآن

نیز نازل شدن و میشود که غیر قرآن و حی نازل شدن باشد
 هم قول ناست و بدانکه حی غیر قرآن مثل قول الله تعالی
 که جبرئیل عم بر پهنه صم آورد که ان الله يقول لك يا محمد
 دار خلفی مثل ما اداری خلقی وعش ما عشت فانك
 و احییت ما شئت فانك مغارقه و اعلم ما شئت فانك
 ملائکته و شرف المؤمن صلواته باللیل و نوره کف الادی
 عن الناس مثل قول النبی صم ما زال جبرئیل و یوحنا
 بالسواک حتی خفت ان ادر دوا و احفر و ما زال یوصینی بالجماع
 حتی ظننت انه سیود ثنی و ما زال یوصینی بالزوجه حق
 ظننت انه لا ینفخ طلاقها و ما زال یوصینی بالعبد حتی
 ظننت انه سیضرب له اجلا یفوق به و مثل قول جبرئیل
 حین فرغ من غزوة الخندق یا محمد ان الله یامرک ان لا
 تصلی العصر الا معی فربضه و مثل قوله صم امر فی ربی
 بمداوات الناس كما امر فی باداء الفرائض و مثل قوله صم

انا معاشر الانبیاء امرنا ان لا نتکلم الا بقدر عقولهم و
 مثل قوله صم ان جبرئیل تانی من قبل ربی یا مرقش
 و فرج به صدری و قلبی یقول ان علینا امیر المؤمنین و
 قاید الفرح المجملین و مثل قوله صم تل علی جبرئیل فقال
 یا محمد ان الله قد زوج فاطمة علیا من فوق عرشه و
 اشهد علیک ملائکته فزوجها منه فی الارض و
 اشهد علی ذلک خیائرا منک و مثل هذا کثیر و حی غیر
 قرآن بسیار است که اگر بقرآن بود و وصل بقرآن بود
 و حی الله عم جمع قرآن نموده اند و اگر چیزی غیر این بود
 نمیسفرد و صادق عم فرموده که قرآن واحد است که
 نازل شدن از پیش واحد بر واحد و اختلاف در قرآن
 الا از جهة روایات و کلمات که ان مثل قوله نعم و لیس
 اشکرت لیجبطن عملک و لتکون من المشرکین الخ
 و مثل قوله تع لیغفرک الله ما تقدم من ذنبک و ما

تا آخر مثل قوله ولولا ان نبشاك لقد كنت تركن
اليهم شيئا اذا لاقتك ضعف الحيوة وضعف الممات
وما اشبه ذلك اعتقاد نافذة انزل مثل اياك اعني
وامتبعي يا جاره وهرجا در قران يا ايها الذين امنوا
شده در قورتيا ايها المساكين خطاب شن هج
ايي در قران مصدر رب يا ايها الذين امنوا نيست که
امير المؤمنين علي عم امير آن و شريف آن نباشد حق
اين نيست که در باب هل جنت نازل شد باشد الا که
در ماده رسول الله ص و امير المؤمنين و ائمه و اشياء
و اتباع ايشانست و هي اي در باب هل جهنم نازل
نشد الا که در ماده اعداي ايشان و مخالفين ايشانست
و در ميان پيغمبرين اشرف و افضل و بهتر از پيغمبر
نيست و در ميان اوصيا بهتر از اوصياي پيغمبر ما که
ائمه عشر نيانديست و در ميان ائم بهتر از ائمه پيغمبر ما

اشي

صم نيست و در ميان اشوار اعداي ائمه هدى کسي نيست
اينست اعتقاد حق ثابت جازم و هر کس خلاف اين
اعتقاد را نسبت بيا کند اقرار کرده **باب سحر چهارم**
در خطر و اباحت و اخبار و اراده مختلفه بدانکه اعتقاد
ما در خطر و اباحت اينست که حمل کل اشيا بر اباحت ميکنيم
تا نهی از جانب شارع بر هر چه نهی شد خصوص از نهی
ميدانيم و باقي مباح و اما در باب اخبار بدانکه آنچه
وارد در طبست اينست که انرا وجود هست بعضي از
انچه است که در باب هواي مکه آمد و هواي مدینه پس
کلیه نيست که در هر جا استعمال نمایند و بعضي از
مقوله که بخبر از آن عالم بر طبع سايل بوده موافق طبع او
معالج فرمود و در هر طبعي آن سود ندارد و بعضي از اخبار
که مخالفين و مخالفين در کتب بواسطه آن ذکر نموده اند
که قبح مذهب ما را خاطر نشان نمایند و از رسول ص و ائمه

است

نیست و اقراست و بعضی از این مقوله است که راوی ^{بعضی را}
یاد کن فتمد و بعضی را فراموش نموده چنانچه خدای تعالی ^{قرآن}
فرموده در باب غسل که فی شفاء للناس غسل شفا ^{میر}
مرضی نیست بلکه امراض بارده را سود دارد و آنچه ^{سوال}
فرموده نیز قول ائمه هم ازین عالمست مثل استنجاء
باب سرده که وارد شدن در ماده کیست که بواسطه جار
داشته باشد و آنچه در باب باد بجان واردست که شفا
در وقت دارک رطبت هر کس را که رطب بسیار خورده
باشد یا در غیر وقت رطب کمی را که رطب بستان خورده
باشد که مصلح رطبت و اما ادویه علل مصلحی از ائمه ^ی
ایات قرآنست و سوره ها و ادعیه ما ثوره بحسب ^{درود}
اسانید و قوی و طرق صحیح و روایتست از صادق عم که
فرمود که موسی گفت خدایا مرض و دردی که میدهد فرمود
که من گفت دوا از کیست فرمود که دوا از من گفت پس ^{مردم}

معالجه چه میکند فرمود که سر در را دلش او میکند ^{طیب}
بطیب نفس فبدنک سمي الطیب طیبنا و رویت که
داود عم در محرابی که نماز میکرد هر روز میدید که گنای ^ه
میرید و میگوید که من علاج فلان درد و ضمیر ^{در}
آخر عمرش روزی گیاهی رست داود پرسید که چه ^{نام}
داری گفت نام من خرابیه است پس داود عم گفت که ^{عمر}
خراب شد و دیگر درو گیاه نرست و قال النبی من
لم یشفه الفناحه فلا شفاء له و اما اخبار مختلفه ^{اعتقاد}
ما در آنست که آنچه اخبار منقوله از رسول الله و ائمه
هدی است ما خود از طریق وحی است و اگر از پیش ^{غیر}
خدا بود احتمال اختلاف داشت و اما اختلاف بحسب ^{ظاهر}
اخبار نیست الا بواسطه علل مختلفه مثل آنچه دارد ^{شدن}
در باب کفاره ظهار که عتق رقبه کند و در خبر دیگر ^{روزه}
دو ماه متوالی آمن و در خبر دیگر اطعام شصت مسکین

آمد و کل صحیح است پس روزه بجهت کسیت که بنده
از او نتواند کرد و اطعام مسکین بجهت کسیت که
روزه نتواند داشت و همچنین روایتی که تصدق
دهد با پنجه و سع دارد و این محمول بر آنست که شصت
مسکین را طعام نتواند کرد و بعضی از این اخبار از این
بابست که حکمی بر جای حکمی آمد مثل کفاره یمن ^{اطعام}
ده مسکین از وسط اطعمه یا کسوه یا تحریر بقیه و این
در نظر جهل مختلف میباشد و مختلف نیست و هر کدام
از این کفارات قایم مقام دیگر است و بدانکه روایت ^{کرده}
سلیم بن قیس هلالی رضی الله عنه که گفتیم بحضرت سید الوصیین
مولانا امیر المؤمنین روحی فداء که من شنیده ام از مسلمانان
و مقدار و این چیزهای چند از تفسیر قرآن و از احادیث ^{بنوی}
غیر آنچه در دست مسلمانانست و از شما تصدیق آنها ^{شنیده}
و در دست ما بسیار چیزها از تفسیر قرآن و احادیث ^{بنوی}

می پندم که شما مخالف ایشانید و اینها و شما را از عم ^{است}
که آنها کالها باطلست و افتر کرده اند مردم را بخدا
متعهد او قرآن را باری خود تفسیر نموده اند پس حضرت
امیر المؤمنین روحی فداء فرمود که یا سلیم بشنوی جواب
آنچه گفتی بدانکه آنچه در دست مردم است حقیقت
باطلست صدقست و کذبست ناصحت و منسوخ
خاص است و عام و محکم است و متشابه و مختلف
و هم بدانکه در جبهه رسول ص افتر بر حضرت نمودند
حضرت آنحضرت تا که خطیب برخواست و گفت ایها الناس
قد کذب الکذاب فمن کذب علی متعلما فلیتوب
معه من النار پس دروغ بر او گشت بعد از تو
حدیث بشما غیر مسلم الا از چهار کس که بخمیدند ^{نداد}
اول مردی منافق که اظهار ایمان میکند و مضیع
اسلامست و بالکندار که دروغ بگوید بر رسول خدا

متعددا پس گمردم بدانند که او دروغ گوئیت و
منافقت از او قبول نمی نمایند اما چون حال ^{شما}
او بر مردم مخفیست و میدانند که صاحب رسول ^ص الله
بود و رسول را دیدن و از رسول هم شنیدن قول و را قبول
مینمایند و بتحقیق خدا خبر از حال منافقین داده
و صفت ایشان کرده که ^و لَافِظَاتِهِمْ تَجْعَلُ لَاجْنَاهُمْ
لِأَخْرَافٍ لَّيْسَ بِرِجْ دِيكَ شَدِيدٌ كَرِهَ مُنَافِقٌ بَعْدَكَ ^{سول}
صم برائت ضلال و خوانند مردم بر نار جهنم برگذشت
تعددت و اقرار این جماعت يك گروهند از
چهار طایفه و گروه دیگر از رسول صم شنیدند خبری
و همچنانکه باید یاد نکرد فشد تو هم خبری نموده رقا
میکنند اما کذب و نفاق ندارند پس هر کس که داند
که او حفظ نکرده یا تو همی کرده خبر او قبول نمیکند
و گروه دیگر از رسول ص حکمی را شنیدند اما نسخ آنها

ندارند که ذکر باره رسول الله صم ذکر باره نبی از آن
فرمودند یا شنیدند که نبی کرد از چیزی و باز پس
کرد و خبر پس که در سوره اخیره وارد شد ندارند پس
اگر مسلمانان دانستند که منسوخ شدن عمل به آن نمی نمایند
و گروه دیگر هستند که اینها هیچ کدام با ایشان نیستند
دروغ بخدا و رسول صم نمیگویند و هر چه از رسول خدا
شنیدند اند فراموش نموده اند و علم بر نسخ و منسوخ
و مطلق و مقید و عام و خاص و محکم و متشابه و غیره
دارند زیرا که کلام نبی صم نیز در ذلک کلام الله تمام و
و محکم و متشابه و غیره دارد و کلام نبی ص یا عامست یا
خاص مانند قرآن مجید زیرا که حتی تع فرموده که ما انکم
الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَنْ نَحْمِ عَنْهُ فَانْتَوُوا پس مشتبه میشود
بر کسی که نمیداند که مراد خدا و رسول در هر کلامی چیست
و کل اخبار رسول الله نبودند که سوال کنند از رسول

و جواب را فهم نمایند بواسطه آنکه کرده می بودند که سؤال
 میکردند و فهم میکردند و ازین جهت بود که خدا تعالی
 نهی کرد ایشان را از سؤال بقوله تع یا ایها الذین امنوا لا
 تسئلوا عن الاشياء ان تبدلکم سوکة الا بمرسوم
 از رسول تا آنکه آنرا میگردند که اگر ای بایدهی بیاید
 سؤال کند و ایشان بشنوند و من که امیر المؤمنین داخل
 رسول الله میشد و روزها و شبها هر روز و هر شب در
 خلوة ملازمت میکردم و هر چه سؤال میکردم جواب میداد
 و چنین بود که بار رسول الله تا بودم و اصحاب رسول میشدند
 که من بار رسول چنین بودم و آنحضرت بامن چنین بود و یا
 غیر من چنین عمل نمیفرمود و بنا بود که بمنزل من می آمد
 یا من بمنزل آنحضرت میفرمود هر کس غیر من بود و در من میفرمود
 و خلوة مینمود و هرگاه بمنزل می آمد بواسطه خلوة هر کس که
 بود بمنخواست فاطمه و اولاد من بر نمیخواستند و هرگاه

میکردم جواب من میداد و هرگاه من ساکت بودم او
 سر میکرد پس نازل نشد بر رسول و ایضا از قرآن و چیزی
 از آنچه او علم بران داشت از حلال و حرام و امرای نهی یا
 طاعت یا معصیت الا که مرا تعلیم کرده و بمن خواند و
 املا می آن بمن فرموده و نوشته ام بخط خود و مرا بتایید
 آن خبر فرموده و ظهر را ترا و بطن انرا بمن امواخت و من
 همه را حفظ کرده ام و فراموش نمیکنم از آن حرفی و رسول
 ص و قی که مرا تعلیم میفرمود دست مبارک بر سینه من
 مینهاد و میگفت که اللهم املا قلبه علما و فهما و
 نوراً و حملاً و ایماناً و علماً و لا یفهلک و احفظه و لا تنس
 پس گفتم بر رسول خدا بیک روزی که پدرم و مادرم فدای
 تو باد یا رسول الله یا امیر من بر من انفراموشی که علم
 فراموش کنم که دعا میفرمائی پس رسول الله فرمود ای
 برادر منیت بر تو از نسیان و زان جهل و تحقیق چیزی

داده من الله سبحانه که او مرا اجابت کرده در تو و شکر
 تو که بعد از تو اند کفتم یا رسول الله کیست شرکاء من
 فرمود آنها که معارف فرموده الله تع طاعت ایشان را به
 طاعت خود و طاعت من کفتم کیستند آنها یا رسول الله
 فرمود آنها که الله تع فرموده در حق ایشان که یا ایها
 الذین آمنوا اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر
 منکم کفتم یا بنی کیستند آنها فرمود که اوصیاء
 آنها که اوصیاء اند بعد از من پس تفرقه غیشوند تا که
 وارد شوند بر حوض من هادی من مهدین که ضریب ایشان
 نمیشاند کید کایدان و خندان مخازلان و ایشان
 قرآنند و قرآن با ایشانست نزد ایشان جدا میشوند از
 قرآن و نه قرآن جدا میشود از ایشان که برایشان طلب
 نصرت می نمایند امة من و طلب باران برایشان نمایند
 و دفع بلا برایشان نمایند و استجاب دعا برایشان

نمایند کفتم یا رسول الله ایشان را بمن بستانان فرمود
 که تو یا علی پس دست بر حسن نهاد که در این پیرت
 دست بر سر حسین نهاد که در این پسین پس نام علی بن
 حسین به لقب زین العابدین برد پس پسر و محمد باقر
 بن علی و خازن و حلی الله که زود باشد که در زمان تو
 مولود شود ای برادر من و سلام من بر او بریشان
 در زمان سلیم و سلام امیر المؤمنین و سلیم بر او
 پس شمره دوازده امام را تا به محمد مهملی قایل
 آل محمد عیال از الارض قسطا و عدلا کاملت ظلمت او
 و والله که می شناسم او را یا سلیم که در میان نرکن مقام
 بیعت با او میکتد و می شناسم نامهای انصار او را
 و قبایل انصار او را و بدانکه سلیم بر قیس گفت که بعد از
 ملک معاویه ملاقات حسن و حسین علیهما السلام
 در مدینه نمودم پس این حدیث را از امیر المؤمنین

فداه نقل نمود هر دو فرمودند که راست است این ^{چند}
 یا سید تحقیق که امیر المؤمنین عمیحه توحید ^{فرموده}
 و ما حاضر بودیم و این حدیث را بخاطر داریم از رسول
 که نه یک حرف زیاده است و نه یک حرف کم و سلیم گفت که پس
 علی بن حسین را عم ملاقات نمود و پیش او بود ^{پس}
 او با قرعه پس حدیث کرد و بجهت او انچه شنید بودم
 پدر او و انچه شنید بودم از امیر المؤمنین عم پس فرمود
 که امیر المؤمنین عم این حدیث را بر من خواند و من ^{صغیر}
 بودم و حضرت مرثض بود پس ابو جعفر با قرعه گفت که جد
 من بمن این حدیث از رسول الله ص نقل نمود و ^ص
 بودم و این حدیث بتصدیق چند معصوم ^{مصدق}
 گشته و کسی را از مخالف و موافق در فضل امیر ^{المؤمنین}
 و سایر اهل بیت رسول الله ص حرفی نیست و دوست و
 دشمن بر فضل ایشان شهادت داده اند و میدهند و با

وجود اعتراف بر فضل ایشان غصب حق ایشان ^{کرده}
 اند و معنی قرآن را بعد از خدا و رسول کسی مثل ایشان
 نمیداند که و ما یعلم تاویلہ الا الله و المراسخون ^{العلم}
 که مراد از المراسخون فی العلم رسول الله ص و ائمه اند و
 ایاتی که بحسب ظاهر در نزد جاهل متناقضند در مثل قوله
 نعم فالیوم نمنکم کانوا الفاء یومهم هذا و بعد از آن مثل
 قوله و ما کان ربک نشیا و همچنین مثل قوله یوم یقوم ^{الروح}
 و الملائیکه صفاء لا یتکلمون الا من اذن له الرحمن و
 صوابا و نحو قوله تع و یوم القيمة یکفر بعضکم بعضا و امثالها
 در قرآن عزیز بسیار واردست که غیر معصومین معافی آنها
 کسی نمیداند و تفسیر کلام خدا و رسول غیر ایشان هرگز
 کند اعتماد بر آن نیست و حجت نیست و از ایشان هرگز
 گرفته باشند آن معتبرست و هر قوی که مستند بقول ایشان
 نباشد بوجاست و مغرورند و یکی از نادق و جوه انفا

معنا این آیات از امیر المؤمنین هم سوال کرد حضرت امیر
المؤمنین جواب داد و بوجوب صواب فرمودند و بیان تالیفات
کلام کردند و محمد درگاه الهی اسرار الهی میداند و جاه ایشان
در درگاه الله تاغایب است که هر کس در هر دعای مشربی که
کند و در دعای توسل برایشان کند البته آن حاجت روا
میشود و شك درین نیست و روزی محمد رساله وارد
مجلس پدرم بعد از اهل الفقهاء فی عصره رخ تعالی شد
در حالتی که کتاب من لایحضره الفقیه در دست داشت
سرانگردد که ای پدر غریب چیزی الحال واقع شد بشنو
بنده متوجه شد و فرمود که درین کتاب درین موضعی که
مکتوب است که دعای محمد و آل محمد علیهم السلام را شمع
آورند البته مستجاب است در کاغذ سوراخی بود و مرا بطاهر
رسید که اگر من نیز در دلت خلیل الله که دعا کرد که در دست
ارخی کنی محتجی الموفق قال و لم تؤمن قال لی ولكن لطیبت

قلوب دعا کنیم که خدا این امر اعتقادی مرا شاهدی معاین
من سازد که قلب من اطمینان بهم رساند که خدا دعای من
قبول میکند زاری که در درگاه الهی و کفتم خدا یا محمد
محمد و اهل بیت محمد که این سوراخ که درین کاغذ است
سد کن که اثر آن نماند و چشم بر هم نهاده دعا میکرد
و قی که چشم کشودم سوراخ بنور و بخدا قسم یاد کرد که
حال اینچنین واقع شد و هر کس که شك در مرجهان فضل
حضرات اهل البیت گفته شود آورد او بی غنچه و شبه
کافراست و این افضل خداست نسبت با داعی آن دعا
که خواص دعای باسم حضرت را با استدعای او ظاهر کرد و
هر کس که دعا کند باسم ایشان و مستجاب نشود از
قصود داعی خواهد بود که در ماده ایشان شك نیست
چنانچه مرویست که دست کسی را بجهت یکی از خلفای جور
بودند پیش امیر المؤمنین عمر آمد استند غامود کرد و او را

بدعا درست سازد امیرالمومنین ع بارجه مقطوعه را بر محل
قطع وضع فرموده چیزی خوانند فوراً درست شد آن دریا
عجب آمد امیرالمومنین راعم قم داد که شاهر خواند دیگر
درست شد دست مقطوع من مولا ناعم فرمودند که سو
فاتحه الکتاب آن مرد فاتحه در نظر سهل نموده از روی
حقارت گفت که فاتحه خواندید فوراً دست او جدا شده
بد و افتاد که چون جداستغاثه نمود حضرت ع قبول دعا
نفرمودند غرض آنکه خواص سوره بجائی نرفته و همان سوره
فاتحه هر چند بی بخواند این خواص نمیدهد نه آنست که خواص
بر طرف شد خواص باقیست اما می باید که دعا کنند با
هم انقدر حال باشد که بوسیله او خواص ظاهر شود پس
اگر کسی دعا با اسم اهل بیت علیهم السلام کند و سبب
نه آنست که آن که ناکشیده غلط است بلکه دعا کنند با
حال نیست که بیجهت دعا می او خواص ظاهر شود و مراد که کسی

درین باب شک نیست باشد و الحمد لله که ما را حق تعالی چند
داده که خالق عالم بواسطه وجود ایشان فرموده و ایشان
جاریست و استخوان ایشان مثل است و میوه ها با ایشان می رسد
و گیاه با ایشان می روید و باران با ایشان نازل میشود و خدا
با ایشان بر ستیاء میشود و هیچکس را خدا این تفضل نکرده
که شیعه اهل البیت علیهم السلام با و ذلك فضل الله
من يشاء و استند عا دارد محمد رساله محمد صالح بن
مسعود الحسني الحسيني الشهير بدست غیب از درگاه
ای واجب الوجود و از مولا ای خود صاحب الامر و الزمان
صلوات الله علیه که بعد از ظهور این بنده خود را همراه
ختم ظالم معاند که اظهار عدل و دینی باینده می نماید
زین کرده انتقام بنده را درین دنیا بنفس تقییر خود بکشد
و جزای کسی که با آل رسول خدا کسر مت نموده و در
علو درجات نموده بدهد و بر خلق عالم خال هر کس را ظاهر

سازند و این کینه را شربت شهادت در معرکه مخالفین با امام
زمان عم بچشانند و محروم نکند بحرمه محمد و اهل بیت محمد
وصیت بدانکه این ذره بیکد جوهر قیسه و لای
مکون از کتاب عزیز و کتب احادیث صحیح اهل البیت علیهم
السلام جمع آورده این رساله را از آن جوهر ترتیب داده و بعض
آن جوهر را از اسرار اهل البیت علیهم السلام است که چون
مراد اظهار اعتقاد حق بود و میخواست که آنچه محض عقیدت
حق است بر شیعه اهل البیت عم برسانند نقل نموده و هر
چشمی محروم دیدن این راز و هر دلی محزون این اسرار غمشوار
شد و صیت بینمای که هر مؤمن شیعه که شرف تملک
جوهر را در یاد زنده نگذارد که بجا آید مذهب خصوص اهل
و جماعت بی دین و ملت تمامند و تا اول تحقیق حال کسی
نکند و عالم قطعی حاصل ننماید که او شیعه اهل البیت
است منتسخ کتاب شریف را به او ندهند و زنده نگذارد که کسی

این کتاب را برای اهل سنت بنزد و از طریق تقیه نگذارد
و بوسیله امام خود صادق صدیق جعفر بن محمد علیه
آبانه و ابنا نه المعصومین الصلاة والسلام عمل نمایند و
اظهار خود و اسرار ائمه خود علیهم السلام بنافقین نکند
که هر که خلاف این وصیت نموده افشای احادیث ائمه
علیهم السلام است که امر بر صون آن از نامحرم فرموده اند
یقین که شفاعت ائمه شامل حال او نخواهد شد و در
قیامت شریعت خواهد بود هذا عهدنا الیکم و العهدة
فی الدارین علیکم و فرغت من تألیف الرسالة بعد شرب
فی یوم الاربعاء الخامس من اول الحادین عام الخمسین
بعد الف الهجری فی عصر یوم الاحد التاسع من شهر المنبوت
و عطس الجمعة و حرر فی اربعة ایام بعون الله و حسن توفیق
فصل فی الاستدلال بکفر الغیر الانامی الاثنی عشری
بدانکه کلمه اسلام لا اله الا الله و محمد رسول الله است که

هر کس کلمه فرموده را بگوید و عمل در ظاهر بر اركان اسلام
 بکند و بجا آید بر النبي من عند الله مصدق باشد
 و داخل اهل اسلام است خواه در دل تصدیق به
 ما امر به النبي کند و خواه نکند و اما اگر کلمه گوید و عمل
 بر او امر و احکام اسلام کند و در دل تصدیق بان کند
 ایمان هم دارد و اما محض قول و فعل باشد و اما در دل
 تصدیق نکند او را مسلم میگویند و داخل اهل اسلام
 میشمارند و اما مؤمن نیست پس محض گفتن کلمه که عمل
 رسول الله ص و بجا آید بر النبي نکند اسلام ظاهر هم نداشت
 پس بر هر کس که داخل اهل اسلام است بر او واجبست
 قرآن و بقول رسول خدا و احکام اسلام هر ازین مقوله است
 که خدای تع در قرآن فرموده باشد بلکه مدار بر فرموده
 رسول الله است و امر دین در کل مفوض بر رسول است و
 تعاف فرموده که ما انکم الرسول فخذوه و ما نهکم عنه فانتهوا

یعنی هر چه رسول امر کند بان عمل کنید و تابع شوید
 از احق بکیرید و هر چه رسول نهی کند منهی دانسته تمام
 کنید و خدای تع پنج وقت نماز دو رکعتی فرض نموده
 رسول هفت رکعت بران اقرب و دو رکعت بر ظهر و دو رکعت
 و دو بر خفتن و یکی بر شام و بجا هفت رکعت واجبست
 و ازین مقوله او امر رسول الله ص بسیار است که ذکر آنها
 موجب تطویل میشود و بنا بر کمال ظهور باز گذاشته ام
 پس تقویض کل امر دین بر رسول الله است ص و آنچه خدا
 در قرآن فرموده نیز بیان آن محتاج بر رسول الله است
 که او بیان مراد بفرماید چنانچه حق تع در قرآن فرموده که
 اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم و ما تعبدوا
 که اولوا الامر کیست و محتاج بر بیان رسول الله است
 خدای فرموده که انما ولیکم الله و رسوله و الذین امنوا
 یتقون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم را کون و ما نهی

که این حصص را بیتی که خدا فرموده در که حصص کرده و لا ارا
و محتاج بر بیان رسولیم که او بیافزاید که کدام غناز
کرده و زکوة داده در حالتی که در رکوع بوده و خدا
فرموده که یا ایها الرسول بلغ ما اُمر بالیا و ان لم
تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک من الناس
ما نمیدانیم که امر بر چه چیز شدن که تبلیغ کند که اگر
تبلیغ رساله نکرده و کرمی و الله یعصمک من الناس
دلیلست که جمعی انبیان حق بوده اند که رسول الله
از قشر ایشان میفرموده تا خدا فرموده که والله یعصمک
الناس و از که غیر و ان لم تفعل فما بلغت رسالته است
بر این نموده ایم امر مامور و بر از اصول خواهد بود که اگر
ایمان بران نفرماید ایشان بر رساله نفرموده و خدای تعالی
فرموده قل تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم و نسائنا و نساءکم
و اتقنا و اتقکم ثم نبهل فحعل لعنة الله علی الکاذبین

و ما نمیدانیم که مراد در ابناءنا و اتقنا و نسائنا کیست
کیست که نفس رسولست و محتاجیم که بر بینیم که رسول
در مباهله با نصاری که میخوانند و اینها کیانند و همچنین
هر آنکه که خدا فرستاده محتاج بر بیان رسولست که مراد
شود و آنچه در قرآن نباشد محتاج بحکم رسولست مثل
بیان وضو و اجناس رکوعی و نصاب زکوة و افعال حج و
غیر ذلک و همچنین خدا فرموده که و اذ قلنا للملک ان فی
جاء علی فی الارض خلیفة ابر و ما میدانیم که زمین بی خلیفه
نبی باشد و ما نمیدانیم که بعد از رسول ص در عصر
خلیفه کیست و بر رسولست که هر را بیان فرماید و بر ما
که اطاعت کنیم که اگر نفرموده عمل نکنیم کافر میگویند
کلمه سودی ندارد زیرا که از ملت یهودیه اند میشنویم
که گاه گاه کلمه میگویند و در دین یهود براند و عمل بدین اسلام
نمیکند پس اسلام با ظواهر کلمه و عمل بحکم قرآن و امر رسولست

صلح و از زمان ائمه تا حال در هر وقتی که ملاحظه کرده ایم
 امر دین مغفوض بخلیفه الله بوده و امر خلافت اصلست ^{و رفع}
 نیست پس امامت اصل شد و رفع نیست که اگر در رفع ^{کس}
 خلافت کند کافر نشود و امام قایم مقام رسولست ^و
 همچنانکه منکر محمد ص و منکر هر پیغمبری اند پس انبیاء
 سلف کافرست منکر امام قایم مقام محمد ص کافرست
 و هر کدام از ائمه اوصیاء که انکار نمایند کفرست ^و
 امام ضروریست طور وجود رسول ص و همچنانکه هر کس
 رسول نباشد و دعوی رسالت کند در نزد مسلمین
 کافرست و هر کس او را رسول داند کافرست هر کس امام
 نباشد و دعوی امامت کند کافرست و هر کس غیر
 امام را امام داند کافرست پس بدعوی امامت ثابت
 نمیشود و بر اطاعت در هم ثابت نمیشود و محتاجست
 اثبات امامت بر نص خدا و رسول ص و آنچه بنا از رسول ^ص

ایست که امام و قایم مقام رسول خدا ص امیر المؤمنین است
 علی ابن ابی طالب عم است و بعد از او امامدارش
 ابن علی و بعد از او امامدارش حسین بن علی و بعد
 از امام معصوم علی بن حسین و بعد از امام عالم محمد بن علی
 و بعد از امام معصوم جعفر بن محمد و بعد از امام ^{معصوم}
 علی ابن موسی و بعد از امام معصوم محمد بن علی ^{بعد}
 امام معصوم علی بن محمد و بعد از امام معصوم ^{حسن}
 بن علی و بعد از امام معصوم قایم مشظرم ح ^{بن} تم
 الحسن صاحب الزمان که تا بقای عالم باقیست ^{و وجود}
 امام در پس حجت رسول که اهل حجت سائل مشکله
 برای بکسر عرض میفودند ظاهر شده که ابوبکر عاجز
 شدن الحجاب امیر المؤمنین می برد و آنحضرت حل
 مشکلات بشر بقول اسلام اهل حجت میفرمودند
 و باعث اسلام خلق عظیم میشدند که اگر نه امیر المؤمنین ^ص

حل مشکلات ایشان میفرمود ابو بکر ملزم ایشان
 باعث عدم اعتقاد و ارتداد خاق عظیم میشد **اما**
 اخباری که از رسول الله ص بارسیدن در باب امامت
 و خلافت امیر المؤمنین و اولاد اجداد اگر در مقام ذکر
 هم شود و صریح میخواید و آنچه بقدر مقدور میسر
 در کتاب حدیث ترجمه مسیحی بر اهل اصول العلویین ذکر
 ایراد را اینجا آنچه از طریق شیعه باشد طرح نموده
 ایراد آنچه از طریق مخالف بمارسید استدلال
 نموده ایراد که حجة بر ایشان تمام شود و نگویند که این
 اخبار را شیعه نقل نموده اند بمراد خود پس از جمله
 اخبار است **ما رواه** ابن شریة الذی یسئ کتابه
 المستعی بفر دوسر المعبر عندهم باسناد عن خذینه
 بن الیمان العیسیٰ انه قال قال رسول الله ص لو علم
 الناس حق سنی علی امیر المؤمنین ما انکروا فضله

امیر المؤمنین و آدم بین الماء و الطین و الروح الجسد
 قال الله تع و اذا خذ ربك من بنی آدم من ظهورهم
 ذریتهم و اشهدهم علی انفسهم الست بریکه قالوا
 فقال تبارک و تعالی وانا ربک و محمد بنیک و علی امیرک
وفی مناقب ابن الغازی الشافعی الواسطی باسناد
 قال اخبرنا احمد بن المظفر بن احمد العطار قال اخبرنا
 عبد الله بن محمد بن عثمان الزنی الحافظ قال اخبرنا
 ابو الحسن علی بن الحسن بن سعید المقرئ **نزل**
 قال حدثني الحسن بن الصباح الزعفراني و سألته اني
 حدثني سفيان بن عيينة عن ابي نعيم عن مجاهد عن
 ابن عباس رضي قال كنت عند النبي ص اذا قبل علي
 ابن ابي طالب عم غضبا نا فقال النبي ص ما غضبك
 قال اذ وثق فيك بنو عمك فقال رسول الله ص غضبا
 فقال ايها الناس من اذى عليا فقد اذى ان عليا

اولكم ايماناً وافرأكم بعهد الله يا ايها الناس من اذى علياً
 بعث الله يوم القيمة يهودياً او نصرياً فقتل جابر بن عبد الله
 الانصاري يا رسول الله وان شهد ان لا اله الا الله ف
 محمد رسول الله فقال يا جابر كلمة يخرجون بها الابرار
 دنانهم واموالهم وان يعطوا الجزية عن يدهم ضاغون
 بالاسناد قال قال رسول الله ص يا علي انك
 سيد المسلمين وامام المتقين وقايد الغر المحجلين
 يعسوب الدين واليعسوب هو الذكر من النخل الذي
 ايضاً عن علي قال قال رسول الله ص انك قسم
 النار والجنة وانك تقرب باب الجنة وتدخلها بغير حساب
 ما رواه عبد الله بن جندب خبيل قال حدثنا حسين
 بن محمد الزرعي قال حدثنا عبد المؤمن بن عباد بن سنان
 عن ابن ابي اوفى قال دخلت على رسول الله ص مسجداً
 عليه قميص اخضر فقال علي عليه السلام عني النبي ص لقد
 هبت

روحي انقطع ظهري حين رايتك فعلت باصحابك
 ما فعلت غيري فان كان هذا من سخطك فلك العتبي و
 الكرامة فقال رسول الله ص والذي بعثني بالحق نبياً
 ما اخذت الا لنفسى وانت مني بمنزلة هرون من موسى الا
 ان لا نبى بعدى وانت اخي ووارثي قال وما اريد منك
 يا رسول الله قال ما اريد الا نبياً قبلي قال وما اريد
 الا نبياً من قبلك قال كتاب الله وستة منهم وانت
 في قصري في الجنة مع ابنتي فاطمة و انت اخي ورفيقي ثم تلاه
 رسول الله ص اخوانا علي سرور متقابلين المتحابون في الله
 ينظر بعضهم الى بعض المقدم قال حدثنا
 عبد الله بن حنبل قال حدثنا ابو يعلى حمزة بن داود
 الابلي لا اله الا الله قال حدثنا سليمان بن الربيع النهدي الكوفي
 قال حدثنا كادح بن رجمة قال حدثنا مسعر بن عطية
 عن جابر قال قال رسول الله ص وايت علي باب الجنة مكشوراً

لا اله الا الله محمد رسول الله علي اخوه
 المغيرة الشافعي بالاسناد المتقدم قال اخبرنا ابو الحسين
 احمد بن المظفر الفقيه الشافعي بقرافي عليه قلت اخبركم
 ابو محمد عبد الله بن محمد عمار المزني الملقب بابن سفا الحار
 الواسطي قال حدثنا ابو يعلى احمد بن علي المثنى الموصل
 قال حدثني زكريا بن يحيى الكشي قال حدثنا يحيى بن سالم
 قال حدثنا اسعد بن عمر الحسن بن صالح وكان بنفسي
 علي بن صالح قال حدثني سمر بن كرام عن عطية بن سعيد
 عن جابر بن عبد الله الانصاري قال سمعت رسول الله
 يقول مكتوب في باب الجنة قبل ان يخلق الله السموات
 الارض بالف عام محمد رسول الله وعلي اخوه
 قال اخبرنا ابو نصر بن الطحان اجازة عن ابي الفرج الخنطري
 قال حدثنا عبد الحميد بن موسى قال حدثنا محمد بن
 حميد الرازي قال حدثنا سالم بن الفضل عن ابي اسحق

شريك بن عبد الله عن ابي ربيعة الابرادي عن عبد الله
 بن بريد قال قال رسول الله صم لكل شيء وحي ووارث
 وان وصي معارف علي بن ابي طالب ع وان ابن اخنا
 دلالة برين ظاهر ميشود كه امير المؤمنين رجم فداه
 مثل ندارد الا انكه اول رسول الله است وانحضرت ثاني
 اوست بواسطه انكه فرمود كه علي وارث منست و تفسير
 فرمود كه از من ميراث كتاب وسنة باو ميرسد و ذكر
 فرمود كه ميراث پيغمبران كتاب خدا وسنة رسول است
 و هرگاه كتاب وسنة ميراث با نبيا باشد علم پيرونست
 از كتاب وسنة ودعوي نبوة بكتاب ثابت شدي
 مرجع امته بر نبوي تعليم واجبات ومنه و باتساع
 بواجب وسنة طاعت خداست محقق ميشود و متابعت
 بان ثابت ميشود و هر كه را عرض كند از استعمال شر
 رسول صم كافراست و رسول را رسول ندانست پس كتاب

و سنته که دلیل صحت نبوتش بمیراث بر امیر المؤمنین علی
 علیه السلام رسید و رسول بود الایکتاب که خدا بر او
 فرستاد کتابی که اگر عالم برین شوند که مثل این کتاب
 سوره ازان آورند عیسوا نند لقوله تع قل لمن اجتمعت
 الانس والجن علی ان یاتوا بمثل هذا القرآن لایاتون
 بمثله ولو کان بعضهم لبعض ظهیرا و آن کتاب
 بمیراث بر امیر المؤمنین علی علیه السلام رسید پس امامت حق او
 شد که دیگر بر احد مشارکه او نیست و وارث نیست
 اعلم ناس است بشریعه و وارث کتاب اعلم ناس است
 کتاب و هر کس که اعلم بکتاب و سنت باشد
 بتقدم بر امامت پس ثابت شد امامت او بهمان دلیل که
 بنوه ثابت شد که علم بر کتاب و سنت بود و هرگاه
 کتاب خدا بمیراث بر او رسید و سنت رسول بمیراث
 بر او رسید و ستانام مقتضی اطاعت و اقدم مقتضی

حجة خالق برخلایق و خدای تع تعفیل داده اعلو را
 لقوله تع هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون
 انما یتدکروا لو الا لنباب و علم بر تعفیل عالم
 بر جاهل را خاص و لو الا لنباب فرمود و لهذا بخا
 که او لو الا لنباب نیستند تعقد بر مفضل بر فاضل
 جایز میدانند و قوله تع و ما یعلمها الا العالمون و
 همچنین تعقل این نیستند الا العالمون و زیاده حق است
 فرمود که افعن یندی لوالی الحق الحق ان یتبع امن لا
 یندی الا ان یندی فما لکم کفیف تخمکون و
 وای بر کسی که بگوید خدا حکم نکند لقوله تع و من لم
 یحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون و الفاسقون
 و الظالمون پس واجب شد امامت آنحضرت بطریق
 سنا و از نیست غیر بر آنکه علم ندارد و هم بر این اخبار ثابت
 شد که رسول را میراث می باشد و یوید ذلك قوله تع

وَوَرِثَ سُلَيْمَنَ دَاوُدَ وَقَوْلُهُ فَهَجَا وَلِيًّا يَرْثُنِي وَيَرِثُ
 مِنْ آلِ يَعْقُوبَ وَانْكَارَ مِيرَاثِ اِبْنِيَا مَخَالِفِ كِتَابِ
 وَسَنَدِ اسْتِ وَهَجَّازِيْنَ كَيْسَتْ دَرَامَةُ كَرِاسِمٍ اَوْ رَايِهِ
 طَرِيقِي بِرَدْرِ رَسُوْلِ خُدَايَه دُوْهُرًا رَسَالٍ قَبْلَ اَنْ يَخْلُقَ
 دَرْدَرِ بَحْتِ بَنُو سَيْسَنْدٍ دَرِ اَصْحَابِ رَسُوْلٍ كَرِ بُوْدُ كَرِ
 اَوْ دَا اِيْنَ حَالٍ بَاشَدَ مَا رَوَاهُ ابْنُ الْمَعَانِي فِي
 الشَّافِعِيِّ فِي كِتَابِ الْمَنَاقِبِ النَّعَلِي فِي تَفْسِيْرِ عَنِ
 اَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ اَهْدَى اِلَى رَسُوْلِ اللهِ بِسَاطَ ^{مِنْ}
 خَنْدَقَةٍ قَالَ يَا اَنَسُ بَسْطُهُ فَبَسْطَتْهُ فَقَالَ ادْعِ ^{الْعَشْرَةَ}
 فَدَعَوْهُمْ فَلَمَّا دَخَلُوا قَامَ مِنْهُمْ بِالْجُلُوسِ عَلَى الْبَسَاطَةِ ثَلَاثَةً
 عَالِيَةً قَامَ قَاهَا طَوِيْلًا ثُمَّ رَجَعَ فَجَلَسَ عَلَى الْبَسَاطَةِ ثَلَاثَةً
 بَارِجٍ اَحْمَلْنَا فَحْمَلْنَا الدَّرَجَ فَاِذَا الْبَسَاطَةُ زَفَا ثُمَّ
 قَالَ بَارِجٍ ضَعِينَا ثُمَّ قَالَ تَدْرُونَ فِيْ اَيِّ مَكَانٍ اَتَيْتُمْ
 قُلْنَا لَا قَالَ هَذَا مَوْضِعُ اَهْلِ الْكُهْمِ وَالرَّقِيْقِ قِيَمُوا ^{فِي}

عَلِيٍّ اَخُو الْكَوْكَبِ قَالَ فَقَعْنَا اَرْجُلًا اَرْجُلًا فَكُنَّا عَلَيْهِمْ فَلَمْ
 يَرْدُوْا عَلَيْنَا فَضَامَ عَلِيٌّ فَقَالَ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا مَعْشَرَ
 الصِّدِّيقِيْنَ وَالشَّهِيْدِ اَقْبَلُوا عَلَيَّكَ السَّلَامُ وَرَدَّ ^{حَمْدُ اللهِ}
 وَبَرَكَاتُهُ قَالَ قُلْتُ يَا اَلِهَيْدَرُ دَعُوا عَلِيَّكَ وَلَمْ يَرْدُوْا عَلَيْنَا
 فَهَمَّ بِاِيَّاكُمْ لَمْ يَرِدُوْا عَلِيٍّ اَخِيَّ فَقَالُوا اِنَّا مَعَاشِرُ الصِّدِّيقِيْنَ
 وَالشَّهِيْدِ لَا نَكْتُمُ بَعْدَ الْمَوْتِ الْاَبْنِيَّةَ اَوْ صِيَّاتَهُ **وَمَا رَوَاهُ**
 ابْنُ الْمَعَانِي فِي الشَّافِعِيِّ فِي تَفْسِيْرِ قَوْلِهِ تَعَالَى وَالْحَمْدُ لَكَ يَا هُوَ
 مَا ضَلَّضَا جَنَّتَكُمْ وَمَا غَوَى قَالَ فِيْهِ اَخْبَرَنَا ابُو طَالِبٍ مُحَمَّدُ بْنُ
 اَحْمَدَ بْنِ عُمَانَ قَالَ اَخْبَرَنَا ابُو عِيْسَى مُحَمَّدُ بْنُ الْعَبَّاسِ قَالَ حَدَّثَنَا
 ابُو عَبْدِ اللهِ الْحُسَيْنِيُّ بْنُ عَلِيٍّ الْمَدَنِيُّ الْمَعْرُوفُ بِاَخِي خَمَادٍ
 قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ هَارُونَ الْبَصْرِيُّ قَالَ
 حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْغَلِيْلِ الْجَهَنِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا هَيْثَمُ عَنْ
 بَشَرَ عَنْ سَعِيْدٍ عَنْ بَنِي عَبَّاسٍ رَضِيَ قَالَ كُنْتُ جَالِسًا مَعَ
 فَقِيْهِ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ عِنْدَ النَّبِيِّ صَ إِذَا انْقَضَ كَوْكَبُ فَقَالَ ^{رَسُوْلُ اللهِ}

من انقض هذا الجحد في منزله فهو اوصى بعدي فقام ^{قليد}
 من بني مدائش فطردوا فاذا الكوكب قد انقض في منزل
 علي بن ابي طالب عم فقالوا يا رسول الله قد عوت ^{في}
 حب علي عم فاترك الله تع والجحد اذا هو ^{حكم} ما ضلضنا
 وما غوى ^{وبها} ما ذكر في شواهد التزليل باسنا
 الى ابرعنا من في اول قولهم واقوا فتة لا تضيق
 الذين ظلموا منكم خاصة قال لما تلت هذه الآية
 النبي ص من ظلم عليا متعدي هذا بعد وفاي فكان
 جحد بتوقي ونبوة الانبياء من قبلي ^س منا
 ابر المغناذلي ايضا قال اخيرا الحسن بن احمد بن موسى
 المغند جاني قال اخيرا ابو الفتح ملال بن محمد قال اخيرا
 اسمعيل بن علي قال حدثني عبد الغفار بن جعفر قال اخيرا
 جري عن الاغمش عن ابن هيم التيمي عن ابيه عن ابي ذر
 غفاري رضي قال قال رسول الله ص من ناصب عليا الخلة

بعدي فهو كما فرج قد حارب الله ورسوله ورسلك في
 علي فهو كما فرج لا بد من كبرائها ككثرة ادليلى اصح ^{ازين}
 از طريق مخالفت جون بياورد ودر طريق شيعه خود لا ^{مخفوه}
 كثر قست حالا امديم بر خبرها كه در وادي ائمه ^{لد}
 انحضرة وارد شد اولاً انكه در رساله نقل نموده ام كه عمن
 خطاب گفت كه سمعت رسول الله ص يقول لا ائمة ^{بعدي}
 اثني عشر تسعة من صالح الحسين ومنهم مهدي هذه الامة
 فمن تمسك منهم فقد استمسك بالعروة الوثقى ^{مختل} ومن ^{مختل}
 منهم فقد تخلى من الله دو خبر الخطيب خوارزمي ذكره در
 رساله نقل نموده و ترجمه شد كه اسامي دوازده امام
 واحداً بعد واحد در معراج خدای غراسم بر بنوعبر خود
 اعلام فرموده ايشان را در عرش بن رسول ص نموده ام
 بعرة و جلال خود را در نمود كه ايشان حج ^{الله} الله و مهدي ^{ان}
 يافت كشتن خون عشيره و ستم از اعداست اما امديم

بيان آيات که گفته که در قرآن وارد است و ما عید انهم
 محتاج بر بیان رسول است اول نیز و اطیعوا الله و اطیعوا
 الرسول واولی الامر منکم در حدیث سلیم بن قیس همدانی
 که در باب سی و پنجم رساله مذکور شد که رسول ص فرمود
 که اول تو یا علی و دست بر حسین عم نهاد که در کربلا
 این پسین و دست بر بر حسین عم نهاد که در کربلا این پسین
 و اسم علی بن حسین بلقب زین العابدین برد و همچنین
 تا آخر بدستوری که مسطور شد و اما اینها و انما ولیکم
 را اکثر مفسرین مثل ثعلبی و السدی و عصبه و غالب
 جمیعاً گفته اند که مرا علی بن ابی طالب است و اما الروایة
 کثیرة **فمنها** ما رواه الثعلبی فی تفسیر قال اخبرنا
 ابو الحسن بن قاسم الفقیه قال حدثنی ابو عبد الله
 احمد الشقرانی قال حدثنی علی بن احمد بن زبیر قال حدثنی
 المظفر بن الحسن الانصاری قال حدثنی السدی بن علی

الورق قال حدثنی یحیی بن عبد الحمید الجعفی عن قسیر
 ربیع عن الاعمش عن عنایة بن الربیع قال حدثنی عبد الله
 بن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله ص
 الله ص اذا قبل رجل معتم بعمامة ففعل بن عباس لا یقول
 قال رسول الله ص الا قال الرجل قال رسول الله ص فقال
 ابن عباس ما التک بالله من انک قالی فکشف العمامة عن
 وجهه و قال یا ایها الناس من عرفنی فقد عرفنی من
 لم یعرفنی فانا جند بن حنادة البدری ابو ذر الغفاری
 سمعت رسول الله ص یثابتهن و الاضمتا و رایتیه بهما
 و الاضمتا یقول علی قایم البریه و قاتل الکفره منصوص
 من نصره و یحذرون من خذلوا اما انی صلیت مع رسول الله
 یوما من الايام صلیوة الظهر فسال سائل فی المسجد فلم
 یعطه احد شیئا و کان علی راكعا فاولی الیه یحضره المنی
 و کان یختمه فاقبل السائل حتی اخذ الخاتم من حضرة و

بعين رسول الله صم فلما فرغ من صلوة رفع رأسه إلى السماء
 وقال اللهم ان موسى سالك فقال ربنا شرح لي صدري
 وليسر لي امري واجعل عقد من لثا يفتقها قولي واجعل
 لي وزيراً من اهلي هو من اخي اشد به اذني واسر كفي
 امري فاترلت عليه قرائنا طقاً سنشد عضدك ^{حك} بال
 ونجعل لك سلطاناً فلا يصلون اليك باياتنا اللهم و
 ان انيتك وصفيك فاشرح لي صدري وتيسر لي امري
 واجعل لي وزيراً من اهلي علياً اشد به ظهري قال
 فما استتم رسول الله الكلمة حتى نزل جبريل ^{عند الله} من
 فقال يا محمد اقرأ قال ما اقرأ قال اقرأ انما وليكم الله ^{سورة}
 والذين آمنوا الذين يقيمون الصلوة ويؤتون الزكاة
 وهم راكعون والاشارة بالذين كانت التعظيم
 في قوله تع في سورة التوبة والذين آمنوا وهاجروا وجاهدوا
 في سبيل الله باموالهم وانفسهم درجة عند الله فانها لا مير

المؤمنين علي ع وحديثاً مشهوراً روايات در آنکه اید در
 شان امیر المؤمنین ع است بسیار است و اما ما اکتفا
 نمودیم و قطع نظر از شهرت باسم امیر المؤمنین ع در ^{اصحاب}
 رسول الله که بود که اولی باشد از امیر المؤمنین باین اید
 و اما آیه ایها الرسول بلغ ما انزل الیک بدانکه در ^{شأن}
 نزول این فرموده از طریق شیعه مذکور است ^{استناد} بخبر
 مؤید بروایات مخالف که نقل خواهیم نمود که رسول الله
 که مناسب حجة الوداع را تمام فرمودند داخل مکه شد
 و در روزی توقف فرمودند پس نازل شد جبریل ^{عند الله} با او
 سورة عنکبوت که الم احسب الناس ان یترکوا ان
 یقولوا انتا و هم لا یفتنون ولقد فتنا الذین من
 قبائهم فلیعلمن الذین صدقوا و لیعلمن الکاذبین
 الایه پس رسول الله ص گفت که کدامست آن فتنه خیزان
 ع خبر داد که حق سبحانه و جل شان سلامت میسراند و

میگوید که من رسولی نفرستادم بخلق الا که وقت رحلت
او رسید امر کردم که وصیتی در امانه خود نصب کند که
قائم مقام او باشد و امت او هر کس طاعت وی کرد از
ضاد قین شد و هر کس مخالفت وی کرد از کافین شد
بتحقیق که حال آنکه در وقت رحلت قیام رسول الله ^ت
عزیز میفرماید که نصب کن در امانه خود علی بن ابی طالب
ع بعد از من و خلافت و امامت که او ^{است} می بین
در امت تو با من تو و الا پس این فتنه است که ذکر نمودیم
و میفرماید که تعلیم کن علی را علم انچه من ترا تعلیم کرده
و تسلیم او کن از و ادای انبیا انچه بتو برود و بعت داده
و از اسرار نبوة و شرایع دین و انچه با تو است از آثار
انبیا همه را بوی تسلیم کن که او امین است بر همه ^{میفرماید}
که من نظر کردم بعد از من اختیار کردم ترا بر امانت و محبت
خود اختیار کردم بجهت تو علی را برادر می و وصایت تو

خلافت پس رسول ص مهلت کرد که تا بعد نیرود و انحضرت
نصب فرماید و خطوة کرده انروز و آفتاب طلوع را تعلیم امیر
المؤمنین عم میگرد و اسرار را با او در میان نهاد و از آثار
انبیا با انحضرت بود همه را تسلیم و می کرد و از آمدن جبریل
ع باین کار او را خبر داد و از مکه کج فرموده بغزو مدینه
نصب امیر المؤمنین عم بیرون فرمود که تا وارد مدینه شود
بلا تا خبر نیرود خدا عمل نماید پس موضع غدیر ^{سید} خرم کرد
قبل از آنکه بدر میل جبریل ع نازل شد در وقتی که پنج
ساعت از روز گذشته بود و ایضا آنها را رسول بلغ سائل
الیک را آورد پس رسول الله ^ت در حی فداء مهلت طلب فرمود
که بعد نیرود که برسد بغزو ده عمل کند جبریل ع قبول مهلت
نکرد که حق تعالی میفرماید که ولایة علی را بر امت فرض کن
انکه جماعتی که حاضرند تفرقه شوند و هر کس بخانه های خود
روند پس رسول خدا ص فرود آمد هر کس پیش رفت ^{فرمود} بود امر

که برگر دانیدند و با آنکه جای تزلزل نبود کرب و غمت
 نداشت و عین کربا بود فرمود آمدن امر فرمود که از اقامت
 شتران شبیه منبری ترتیب دادند و بر بالای آن آمدن
 خطبه بلیغ ادا فرمود و بسیار کرده نص بولایت
 امیر المؤمنین علی عم بعد از آنکه بازوی او را گرفته بلند
 فرموده بخلاق فرمود همچنانچه سیاض زیر بغل آنحضرت
 شد و پانجهای امیر المؤمنین عم بحد زانوی رسول الله
 رسید و فرمود که ای کبریا من انتقمکم قالوا بلی یا رسول
 الله نال و هو رافع بضیع علی عم سر جنت مولا فهدا
 علی مولا یعنی من ایا نیستم اولی بشما از تنهای شما
 هر گشت هستی یا رسول الله پرس فرمود که هر کس که من
 او را این علی مولای او است پس دعا فرمود که اللهم وال
 والاه و عاده من عاداه و اقصر من نصره و اخذل من
 خذله و ادخل الحق مع حیث ما دار فرمود که باید که بر شما

این خبر را حاضرهای شما بپایهای شما و پدرها
 به پسرها و کل مردم حاضر همراه رسول الله را معلوم
 شد وصایت امیر المؤمنین علی عم حتی عمر ابن الخطاب
 مهبط العذاب بنج بنج لك یا ابن ابی طالب اصبح
 مولای و مولا كل مؤمن و مؤمنة و اما ا طریق
 مخالف مؤید این خبر را از آنحضرت ذکر نمودید که من واجب علیا
 الخلافة بعدی فهو کافر و ذکر اخبار بسیار وارد است
 که از آنجمله است ما رواه احمد بن حنبل فی مسنده
 حدیث از دیدن عدی بن ثابت عن البراء بن العازب
 قال کنا مع رسول الله ص تحت شجرة فبیننا نضلی العصر فاحذ
 بید علی عم فقال الحمد مر جنت مولا فلی مولا
 اللهم وال من والاه و عاده من عاداه فلقه عمر فقال
 هیا لك ابن ابی طالب اصبح مولا كل مؤمن و مؤمنة
 و بطریق اخر من المسند المذكور قال حدیث عثمان قال

حدیث
 صحیح
 در
 کتاب
 التوحید
 باب
 الوصایه
 حدیث
 ۱۲۸۱

ابو عوانة عن المغيرة قال حدثنا عفان قال حدثنا ابو
عبيد بن ميمون بن عبد الله قال قال زيد بن ارقم وانا
اسمع نزلنا مع رسول الله صبروا ديقا له وادي خمر فامر
بالصلوة فصلاها قال فخطبنا وظلل رسول الله صبر
على شجرتين من الشمس فقال رسول الله صبروا لستم
او لستم تشهدون اني اولى بكل مؤمن من نفسه قالوا
بلى قال فصرحت فعلي مولاه اللهم وال من والاه و
عاداه ومن المستند اليكم قال حدثنا حسين بن محمد
وابو نعيم قال حدثنا بطر عن ابى الطفيل قال جمع على
الناس في الرحبة ثم قال انشد الله كل امرئ مسلما سمع
رسول الله صبر يقول يوم غد خير مما سمع لنا فقام فقام
المشركون من الناس فقام ابو نعيم فقام اناس كثيرة فشهدوا
حين اخذ بيده فقال للناس اتعلمون اني اولى بالمؤمنين
من انفسهم قالوا نعم يا رسول الله قال من كنت مولاه فهذا

علي مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وفي
تفسيره يغلبني قال يا ايها الذين آمنوا بلغ ما انزل اليك من
ربك وان لم تتصل فما بلغت رسالته والله يعصمك من
الناس لا يزلت في علي بن ابي طالب عم امرئ رسول الله
صبر ان يبلغ فيه فاخذ رسول الله صبر بيد علي بن ابي طالب
فقال ومن كنت مولاه فعلي مولاه اللهم وال من
والاه وعاد من عاداه وفي تفسير المنبوت في قوله سأل
سائل عن عذاب واقع فيمن نزلت فقال سألني عن
ما سألني عنها احد قبلك حدثني جعفر بن محمد
عن ابائه عليهم السلام قال لما كان رسول الله صبر بغدير
محمد ناذى الناس فاجتمعوا فاخذ بيد علي عم فقال
من كنت مولاه فعلي مولاه فشايع ذلك وطاف في البلاد
فبلغ ذلك الحارث بن نعمان الفهري فاقى رسول الله صبر
علي امة حتى اتي الابطح فملا عن ناقته فاتاها وعلقها

ثانی رسول الله ص و هو فی ملازم اصحاب به فتا الی محمد
 امرتنا عن الله ان نشهد ان لا اله الا الله وانك
 رسول الله ففعلناه وامرنا ان نصلي خمساً فقبلناه
 وامرنا ان نضوم شهر رمضان فقبلناه وامرنا ان
 نحج البيت فقبلناه ثم لم تر من هذا حتى رقت بضغی
 ابن عمك وفضلت علينا وقلت من كنت مولاه فعلي
 مولاه وهذا شی منك امر من الله والذي لا اله الا هو انه
 من امر الله فوالی الخارث بن النعمان یرید راحته و هو
 یقول اللهم ان كان ما یقول محمد حقاً فامطر علينا
 حجارة من السماء و انتما بعد اب الیم فما وصل اليها حتى
 رماه الله بحجر فسط على هامته فخرج من دبره واتزل الله
 سال ما یدل بعد اب واقع للكافرين لیس له دافع من الله
 ذی المغارج و خبر بعد غدی خبر عمر بن شیبوع و ظهور
 من سید که توان گفت و شعری عربی قضایا و اشعار

در این باب گفته اند و ما کل اخبار و رده و ادب
 کتاب ما حصل لعلویر و المجامع الصغیر ذکر
 نموده ایر و چون مراد ما در این استدلالات بهمین
 که ذکر کردید حاصل میشد بطویل باسد کردید و
 اکثراً خود دید و ابو بکر بن مردویه الحافظ باسناد رواه
 کرده از ابی سعید خدری خبر روز غدیر را و انکه رسول
 الله ص و مرد مهنوز از آن منزل منصرف نشده بود
 که جبریل ع آمدن ایامه الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت
 علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دیناً را
 پس رسول الله ص فرمود الله اکبر علی کمال الدین و اتمام
 النعمة و رضاء الرب و هر کس که امر خلافت امیرالمؤمنین
 ع انکار کند دین او ناقص است بموجب این ایر و درین
 ناقص دین نیست و اما ایامه اهل را اکثر مفسرین تفسیر
 نموده اند و که کس خلاف نموده و ثابت و بلکه جمیع علیه

فریقین شد که در روز مباحله رسول الله صم امیر المؤمنین
 و علی و حسن و حسین و فاطمه علیهم السلام را برداشته
 بعضی از یهود و فرمود جنازه نصاری با هم یک تهنیت کرده
 بودند که اگر رسول الله صم با اهل بیت هم بمباحله پیوست
 فرمایند مباحله نکرده جز بیه قول نمایند و اگر با اهل بیت
 نیامد مباحله کنند و آخر جز بیه قول کرده گفته بودند
 که ما رویها دیدیم که اگر بجای خود خواستیم بر آسمان
 میگردانند آثار نصاری از روی زمین بر طرف میشدند
 مشخص شد که امیر المؤمنین صم را خدای تعالی نفس رسول
 الله خواند و نفس رسول صم او بود و بنا بر حسن و حسین
 علیهما السلام و فاطمه صم حالا مخالفت نفس رسول صم
 که کفر نباشد چه خبر کفر خواهند بود و اما ایات که در
 شان اهل البیت عم نازل شده مانند بیه تطهیر
 سورة هل اتی و غیر ذلک تناسی مخالفت و بوالعن ان

ذکر آنها مملو است و ستری ندارد و بر وایت روایان
 مخالفت از قول رسول خدا صم ثابت شد و ضایع است
 المؤمنین و امامت ائمه اثنی عشر و کفر هر کس انکار ایشان
 کند هم از ادله و هم از صحیح قول رسول الله صم که حکم
 کفر ایشان فرمود حالا ذکر کسی را در عدم کفر ایشان
 چه حرف میماند که رسول الله صم که دین ما مفوض بر او
 حکم بر کفر ایشان فرمود و ما بدلیل دیگر از قرآن عظیم
 اخبار مسطور و اثبات امامت امیر المؤمنین علی و اولاد
 علیهم السلام میکنیم و اثبات کفر منکرین بقوله تع حل
 یستوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون و قوله تع
 یمهدی الی الحق احق ان یتبع الحق لا یمهدی الا ان
 یمهدی فما لکم کیف تتکلمون و قوله و من لم یمکر بما
 انزل الله فاولئک هم الکافرون و ایضا الظالمون و
 ایضا الفاسقون پس میگوئیم که ما انزل الله این شد که

من یرد ی الی الحق متبوع باشد و مردم هر تابع او شوند
و هر کس که حکم معتبر عیت من یرد ی الی الحق نکند بر نص
قرآن کافر است و فاسق و ظالم است و میگویم که بعد از
رسول الله ص من یرد ی الی الحق امیر المؤمنین علی ابن
ابی طالب روحی فداه است و بعد از او دو اجداد و اصیاء
او که به اجماع مسلمین و اهل قبله ایشان اعلم باشند
جناحه قاضی عصفدر در موافقت گفته که ما را انکار علم علی
عم و اولاد او و اثبات فضیلت ابوبکر بر ایراجان که
نقل نمودیم میسر نیست و اولاد علی را علم ایشان
بمرتبه نیست که کسی ترجیح عینی بر ایشان تواند
داد حتی آنکه معروف کنجی در بیان امام رضا بود و
ابو بنید سقاء منزل صادق عم بود و مرتبه علم ایشان
انکار ندارد پس میگویم که چون ما را احسن ظن بسلف
هست و ایشان ترجیح ابوبکر و عمر و عثمان علیهم السلام الله

داده اند ما نیز اقتدا با ایشان نموده ایم غرض علم ائمه
ما عم مجمع علیه اهل قبله شد و احق درین موضع
بمعنی حق در برابر باطل آمد پس نص قرآن و اجماع
ثابت شد امامت ایشان و کفر هر کس که منکر ایشان
باشد و مؤید این امر باطاعت اولوا الامر بقوله تع
و اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم و اولوا
الامر نزد ما انکس است که عالم و امر الله و امر الرسول
باشد بقوله تع و لا ترفکوا الی الذین ظلموا الایمه
بواسطه آنکه خدا امر نمیفرماید که کسی طاعت غیر امر
خدا و رسول کند و ایضا خاص و امر خدا و رسول است
و عالم آن ایشانند و ازین دو ایراد نیز که ضم نمودیم مراد
حاصل شد و حدیث فی تار الشیخه الثقلین کتاب
الله و عمره نیز صریح است و هر کس که غیر امام را امام
داند ظالم است و خدای تعالی فرموده که الا لعنة الله

على الظالمين ومسلمان ملعون مني باشد و خطاي
نقاش فرموده که ولا ترکنوا الى الذين ظلموا فمقکم
النار پس هر کس در مقام تقییر نباشد و با ایشان
اظهار دوستی کند نیز از اهل جهنم خواهد بود
این بود ادله که ما بر کفر غیر انما می گفته ایم و
استدل لای که از کتاب الله نموده ایم و کمال بذل ^{جهد}
در مواد مذکور کرده ایم و اگر استدلال از اخبار
طریق شیعه کنیم می باید که ایشان در بخوبی آنرا
ششیر در هلد بیکر نهاده نام بردار نکند و حقا
که در امر من بود تعصب نکرده ام و از نفس لامی تخلف
نمودم و تابع دلیل شدن ام و چشم اجاز غیر خدا
ندارم مگر ائمه هدی و چگونه کافر نباشند که
اثبات قدماء تسعه میکنند و شیخ ایشان یعنی ^{محمد}
رازی اعراض نموده بر ایشان که نصاری کفره اند

و گاه در آخر ما میر بخشد که خدای اید خرا و خود ^{گاه}
بخورد و خر بچو و گاه خوردن مشغول میکرد و او
خود در درهای خانه های مردم میکرد و میگوید که
هبل من تائب هل من مستغفر استغفر الله زنی
عن ذلك و تعالی الله عما یقول الظالمون علوا کثیرا
و کل ایشان را اعتقاد اینست که خدای تعالی عامل اعمال
قیح است و بند هارا اختیاری نیست و خیر و شر
همه از دست و هر گاه چنین باشد ظلمی بالآخرین
نیست که کافرها در جهنم عذاب کند و ثواب
و عقاب بر طرف خواهد بود حالا انصاف دهید
ای مسلمانان که در کفر جمعی که صاحب این قسم اعتقاد ^{داشت}
باشند دغدغه کسی را می مانند یا نه چه فایده
دارد کلمه لا اله الا الله و محمد رسول الله
بکسی که هیچین اعتقادی داشته باشد و

هر کس که غیر اعتقادات حقّه که در این

کتاب نموده شده

اعتقادی داشته باشد

کافر است بی دخل و غرض

و بواسطه همین نقل

بعضی از عقاید ایشان

نمودم که بدانند

که تعصب نموده ام

و الحمد لله علی

اجتهاد الحق و

تصدیق الصادق

و الحکم بما

انزل الله تعالی

تمت الرسالة

